

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه امامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

خورشید غایب - مختصر نجم الثاقب پیرامون حضرت مهدی عجل

الله تعالی فرج الشریف

نویسنده: ثقة المحدثین میرزا حسن نوری

تلخیص: رضا استادی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله أجمعين و اللعن على أعدائهم الى يوم الدين.

نجم الثاقب یکی از معروف ترین کتاب هایی است که درباره حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف) در سال 1303 هـ ق تالیف شده است. مؤلف این کتاب، مرحوم حاج میرزا حسن نوری - مشهور به محدث نوری، صاحب مستدرک الوسائل - متوفای 1321 هـ ق می باشد.

این جانب - رضا استادی - به این منظور که عموم علاقه مندان به حضرت ولی عصر، امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) بتواند از این کتاب بهره مند شوند، آن را تلخیص و برخی از باب های آن را مقدم و موخر، و به صورتی که ملاحظه می کنید تنظیم کرده ام؛ امید است که مانند خود نجم الثاقب، همواره مورد استفاده باشد. مطالب این مختصر به این ترتیب:

باب اول: ولادت با سعادت امام زمان

باب دوم: اسامی و لقب ها و کنیه های آن حضرت؛ (40 نام، یادداشت شده است).

باب سوم: برخی خصوصیات آن حضرت؛ (30 خصوصیت ذکر شده است).

باب چهارم: گفتار دانشمندان اهل تسنن درباره آن حضرت؛ (سخن 10 نفر یاد شده است).

باب پنجم: اثبات این که مهدی همان حجه بن الحسن (علیه السلام) است؛ (10 روایت از

اهل تسنن، و 10 روایت از شیعه).

باب ششم: برخی از معجزات آن حضرت؛ (10 معجزه ذکر شده است).

باب هفتم: برخی از وظایف مردم نسبت به آن حضرت؛ (8 وظیفه یاد شده است).

باب هشتم: اختصاص برخی از زمان ها به آن حضرت؛ (8 مورد ذکر شده است).

باب نهم: برخی از اعمالی که ممکن است جهت ملاقات آن حضرت مؤثر باشد.

باب دهم: استغاثه به آن حضرت.

باب یازدهم: داستان های کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده اند؛ (25 داستان).

باب دوازدهم: 6 پاسخ به اشکالی که به خاطر یک روایت، مطرح شده است.

باب اول: ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام

در کتاب ارشاد شیخ مفید مذکور است که: ولادت آن حضرت، در شب نیمه شعبان 255 بود.

شیخ کلینی در کافی و کراجکی در کنز الفوائد و شهید اول در دروس و شیخ ابراهیم کفعمی در جنه ⁽¹⁾ و جماعتی دیگر، با آنچه شیخ مفید گفته است، موافقت کرده اند و به روایتی شب جمعه، نیمی از ماه شعبان گذشته، سال 255 از مادر متولد شده است.

شیخ جلیل، ابو محمد فضل بن شاذان که بعد از ولادت حضرت حجت علیه السلام و پیش از وفات حضرت عسکری علیه السلام وفات کرده، در کتاب غیبت خود گفته: حدیث کرد مرا محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می گفت: متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان و خلیفه من بعد از من، ختنه کرده، در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر.

اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر و سلسبیل شستند، بعد از آن، شست او را عمه من حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام.

سپس از محمد بن علی که راوی این حدیث است، پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: مادرش ملیکه بود که او را بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه می گفتند و صیقل و نرجس نیز از نام های او بود.

از این خبر، وجه اختلاف در اسم آن بزرگوار معلوم می شود و این که به هر پنج اسم نامیده می شد.

روایت است که حکیمه گفت: کسی را فرستاد نزد من ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام، سال 255 در نیمه شعبان و فرمود: ای عمه! امشب را نزد من باش! زیرا این شب، شب نیمه شعبان است و به درستی که زود است متولد شود در امشب، مولودی که کریم است بر خداوند - عزوجل - و حجت اوست بر خلق او؛ کسی است که خدا زنده می کند به زمین بعد از مردنش.

پس گفتم: از کی ای آقا من؟

فرمود: از نرجس.

و به روایت شیخ طوسی، هنگامی که حضرت متولد شد استعاذه نمود از شیطان رحیم و فرمود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكْفِيهِمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) ⁽²⁾.

پس صلوات فرستاده بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین علیه السلام و بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رساند به پدر بزرگوار خود.

به روایت مسعودی، حکیمه خاتون گفت: چون بعد از چهل روز شد، داخل شدم در خانه امام حسن علیه السلام، پس دیدم مولای خود را که راه می رود در خانه.

ندیدم رخساری نیکوتر از رخسار آن جناب و نه لغتی فصیح تر از لغت او! پس حضرت امام حسن علیه السلام به من فرمود: این مولود بر خداوند، ارجمند است.

گفتم: ای سید من! از عمر او چهل روز گذشته و من می بینم در امر او آنچه می بینم.

فرمود: عمه! آیا نمی دانی که ما معاشر اوصیاء (رسول خدا) نشو (و نمو) می کنیم در روز بعد، مقداری که نشو (و نمو) می کند ما در یک هفته، نشو (و نمو) می کنیم در هفته، آنقدر که نشو (و نمو) می کند غیر ما در یک سال؟!.

کلام علامه طباطبایی در این که حکیمه دو نفرند

علامه طباطبایی سید بحر العلوم، در کتاب رجال خود فرموده که: حکیمه، دختر امام ابی جعفر ثانی علیه السلام (حضرت جواد) است و به نام عمه پدرش، حکیمه - دختر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام - است و اوست که حاضر شد در ولادت حضرت حجت علیه السلام چنان که حاضر شد عمه اش حکیمه، ولادت ابی جعفر محمد بن علی جواد علیه السلام را.

و حکیمه است در هر دو موضع و اما حلیمه - با لام - پس آن تصحیف (و غلط) عوام است.

علامه مجلسی، در مزار بحار گفته که: در قبه شریفه - یعنی قبه امام عسکری علیه السلام - قبری است که منسوب است به نجیبه کریمه عالمه فاضله تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام.

نمی دانم چرا علما، در کتب مزار، متعرض زیارت او نشدند، با ظهور فضل و جلالت او و اختصاص او به ائمه علیهم السلام.

و محل اسرار ایشان بود و مادر قائم علیه السلام در نزد او بود و در ولادت آن حضرت، حاضر بود و گاه گاه آن حضرت را در زمان ابی محمد عسکری علیه السلام می دید.

و او از سفرای امام بود بعد از وفات آن جناب.

پس سزاوار است زیارت کردن او به آنچه جاری نماید خداوند بر زبان از آنچه مناسب فضل و شان او است.

شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از محمد بن عثمان عمری که فرمود: چون متولد شد مهدی علیه السلام نوری ساطع شد از بالای سر آن جناب تا به اطراف آسمان، آن گاه به رو در افتاد به جهت سجده برای پروردگار خود، آن گاه سر بلند نمود و فرمود:

(هَذَا اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) ⁽³⁾

نیز از حسن بن منذر روایت کرده که گفت: روزی حمزه بن ابی الفتح، به نزد من آمد و به من گفت: بشارت باد تو را که دیشب متولد شد در دار ⁽⁴⁾، مولودی از برای ابی محمد عسکری عاشق و امر فرمود به پنهان نمودن او و این که سیصد گوسفند برایش عقیقه کنند.

باب دوم: اسما و القاب و کنیه های آن حضرت ﷺ⁽⁵⁾

1. احمد

شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از امیرالمؤمنین ﷺ که فرمود: بیرون می آید مردی از فرزندان من در آخر الزمان... تا آن که فرمود: برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مخفی است، احمد است....

2. ابولقاسم

در اخبار متعدده، به سندهای معتبره، از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا ﷺ که فرموده: مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است.

3. ابو عبدالله

گنجی شافعی در کتاب بیان، در احوال صاحب الزمان ﷺ روایت کرده از حدیثه، از رسول خدا ﷺ که فرمود: اگر نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه می انگیزاند خداوند، مردی که اسم او اسم من است و خلق او خلق من، کنیه او ابو عبدالله است. روایت شده که از برای آن جناب است کنیه یازده امام از پدران و عموی او حضرت امام حسن مجتبی ﷺ.

یکی از کتاب های مناقب قدیمه (که اول آن چنین است: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سمط، در اواسط سال 335 گفت: قرائت کردم این کتاب را بر ابی الحسن علی بن ابراهیم انباری در اواسط ماه ربیع الاخر. گفت: خبر داد گفت: خبر داد مرا ابو العلاء احمد بن یوسف بن موید انباری در سال 326 الخ، و مشتمل است بر اجمالی از احوال همه ائمه ﷺ و، کنون مؤلف آن معلوم نشده) نیز این روایت را نقل کرده.

4 و 5. ابوالحسن و ابو تراب

بنابر خبر (مذکور) از کنیه های امام زمان علیه السلام این دو کنیه خواهد بود که هر دو کنیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اگر چه در دومی، جای اشکال است مگر آن که مراد از ابو تراب، صاحب خاک و مربی زمین باشد؛ چنانکه یکی از وجود قرار دادن این کنیه برای آن حضرت است، بیاید در تفسیر آیه شریفه و اشرفت الارض بنور ربها...⁽⁶⁾ که فرمودند: رب زمین، امام زمین است و این که به نور حضرت مهدی علیه السلام مردم مستغنی شوند از نور آفتاب و ماه.

6. ابوصالح

در ذخیره الالباب⁽⁷⁾ ذکر کرده که از کنیه های آن جناب، ابوصالح است و این کنیه معروفه آن حضرت است در میان عرب های شهری و بیابان نشین، و پیوسته در توسلات و استغاثات خود، آن جناب را به این اسم می خوانند و شعرا و ادبا در قصاید و مدایح خود ذکر می کنند، و از بعضی قصص معلوم می شود که در سابق، شایع بوده و در آینده، ماخذی برای این که ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

7. بقیه الله

در ذخیره گفته که این نام آن جناب است.

در کتاب غیبت فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق علیه السلام که در ضمن احوال قائم علیه السلام فرمود: پس چون خروج کرد، پشت می دهد به کعبه و جمع می شوند 313 مرد و اول چیزی که تکلم می فرماید، این آیه است: **(قَيِّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ)**⁽⁸⁾.

آن گاه می فرماید: منم بقیه الله و حجت او و خلیفه او بر شما، پس سلام نمی کند بر او سلام کننده ای مگر آن که می گوید: «السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه.»

8. بقية الانبياء

و این با چند لقب دیگر در خبری مذکور است که حافظ برسی در مشارق الانوار روایت کرده از حکیمه خاتون، به نحوی که عالم جلیل، سید حسین مجتهد کرکی، - سبط محقق ثانی - در کتاب دفع المناوات⁽⁹⁾ از او نقل کرده است.

9. حجة و حجة الله

در عیون و کمال الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی و کفایه الاثر علی بن محمد خزاز، روایت شده از ابی هاشم جعفری که گفت: شنیدم امام علی النقی می فرماید: جانشین بعد از من، پسر من، حسن است.

پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من؟

گفتم: از چه جهت؟ فدای تو شوم!

فرمود: به جهت این که شخص او را نمی بینید و حلال نیست برای شما بردن نام

او.

گفت: پس چگونه او را یاد کنیم؟

فرمود: بگوئید حجة آل محمد ﷺ.

و از این القاب شایع آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار، به همین لقب مذکور شده اند و بیشتر محدثان، آن را ذکر نموده اند و با آن که در این لقب، سایر ائمه ﷺ شریکند و همه حجتنند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اخبار، هر جا بی قرینه هم ذکر شود، مراد آن حضرت است.

بعضی گفتند: لقب آن جناب حجة الله است به معنی غلبه یا سلطنت خدا بر خلائق؛

زیرا این هر دو، به واسطه آن حضرت، به ظهور خواهد رسید.

و نقش انگشتر آن جناب انا حجة الله است و به روایتی انا حجة الله و خالصته.

10. حق

در مناقب قدیمه و هدایه⁽¹⁰⁾، حق از القاب آن حضرت دانسته شده است. و در زیارت آن جناب است: السلام علی الحق الجدید.

11. خاتم الاوصیاء

از القاب شایع اوست و آن حضرت، خود را به همین لقب شناساند؛ چنانکه اغلب محدثان روایت کرده اند از ابی نصر طریف - خادم حضرت عسکری علیه السلام - که گفت: خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسیدم، پس به من فرمود: «... منم خاتم الاوصیاء؛ به سبب من، رفع می کند خداوند، بلا را از اهل من و شیعیان من که برپا می دارند دین خدا را.»

12. خاتم الائمه علیهم السلام

در جنات الخلود از القاب آن جناب شمرده شده.

13. خلف و خلف صالح

در هدایه و مناقبت قدیمه از القاب شمرده شده و به این لقب، مکرر به زبان ائمه علیهم السلام مذکور شده.

در تاریخ ابن خشاب مذکور است که کنیه آن حضرت ابوالقاسم است و او دو اسم دارد؛ خلف و محمد و ظاهر می شود در آخر الزمان.

بر سر آن جناب، ابری است که سایه می افکند بر او در برابر آفتاب و سیر می کند با او هر جا که برود و ندا می کند و به آواز فصیح که: هذا هو المهدی؛ این است همان مهدی؛ یعنی آن مهدی موعود که همه منتظر او بودند.

نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: خلف صالح، از فرزندان من است اوست مهدی؛ اسم او محمد، کنیه او ابوالقاسم خروج می کند و در آخر الزمان.

و مراد از خلف، جانشین است و آن حضرت، خلف جمیع انبیا و اوصیای گذشته است و جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را دارد و موارث الهیه - که از آنها به یکدیگر می رسد - همه آنها در آن حضرت و در نزد او جمع است.

14. خلیفه الله

در کشف الغمه روایت است از رسول خدا ﷺ که فرمود: خروج می کند مهدی عجل الله فرجه و بر سر او ابری است و در آن منادی ای است که ندا می کند: این مهدی خلیفه الله است؛ او را پیروی کنید.

15. داعی

در هدایه از القاب او شمرده شده و در زیارت مأثوره آن جناب است: السلام علیک یا داعی الله.

و آن جناب، دعوت کننده است از جانب خداوند، مردم را برای خداوند به سوی خداوند و انجام این دعوت را به آنجا رساند که نگذارد در دنیا، دینی مگر دین جد بزرگوار خود و به وجود او ظاهر شود صدق و عده خدای صادق الوعد؛ **(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)** ⁽¹¹⁾.
در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است در آیه شریفه **(يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)** ⁽¹²⁾ که خداوند، تمام می کند نور خود را به قائم آل محمد علیه السلام.

16. صاحب

از القاب معروف آن جناب است و علمای رجال به آن تصریح کرده اند.

17. صاحب الزمان

از القاب مشهور آن حضرت است و مراد از آن فرمان فرما و حکم ران زمان، از جانب خداوند است.

18. صاحب الدار

علمای رجال تصریح کرده اند که از القاب خاص آن حضرت است و در ضمن حکایات مربوط به آن حضرت ذکر شده است که فرمود: «انا صاحب الدار».

19. صاحب الناحیه

اطلاق آن در اخبار بر آن جناب، بسیار است و لیکن علمای رجال فرمودند که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بلکه بر امام علی النقی علیه السلام نیز اطلاق می شود.

20. صاحب العصر

این لقب، در شهرت و معروفیت، مثل صاحب الزمان است.

21. صالح

صاحب تاریخ عالم آرا و عالم جلیل، مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه این لقب را از القاب آن جناب شمرده اند.

22. صاحب الامر

در ذخیره و غیر آن از القاب آن جناب شمرده شده و آن، از القاب شایع متداول است.

23. عین و عین الله

نیز در آن کتاب است، و مقصود از عین عین الله است، چنانکه در زیارت آن جناب است و اطلاق آن، بر همه ائمه علیهم السلام شایع است.

24. غایب

از القاب شایع آن جناب است در اخبار.

25. قائم

و این از القاب خاص مشهور متداول آن حضرت است و در ذخیره گفته: که این، اسم آن جناب است در زیور (حضرت داود علیه السلام).

قائم بر پا شونده در فرمان حق تعالی؛ زیرا آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهبیای فرمان الهی است که به اشاره، ظهور نماید.

شیخ مفید رحمته الله در ارشاد روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: چون حضرت قائم علیه السلام برخیزد، مردم را به اسلام تازه بخواند.

تا آن که فرمود: او را قائم نامیدند برای آن که قیام به حق خواهد نمود.

صدوق در کمال الدین روایت کرده از صقر بن دلف که گفت: شنیدم از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود:

امام بعد از من، علی فرزند من است.

امر او، امر من و گفته او گفته من و طاعت من است، و امامت بعد از او، در فرزند او، حسن است، و امر حسن، مانند امر پدر اوست، و فرموده او، فرموده پدر او و طاعت او، اطاعت پدر اوست.

پس حضرت ساکت شد؛ من عرض کردم: یا بن رسول الله! کیست امام بعد از حسن؟ حضرت گریست، گریستن شدیدی؛ آن گاه فرمود: امام بعد از حسن، پسر اوست؛ قائم به حق و منتظر است.

عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا او را قائم نامیدند؟

فرمود: برای آن که او به اقامت (قیام) خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امامت آن حضرت بودند.

نیز روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: سوال کردم از حضرت امام باقر علیه السلام که: یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟

فرمود: همه قائم به حقیق.

گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند؟

فرمود: چون جدم، حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سید ما! آیا غافل می شوی و از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟

پس حق تعالی وحی کرد که به سوی ایشان که ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزت و جلال خود که انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمان ها باشد.
پس حق تعالی حجاب ها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین به ایشان نشان داد و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن نه نور را دیده که در میان آنها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: به این ایستاده (قائم) از ایشان، انتقام خواهد کشید.

26. محمد

اسم اصلی و نام اولی آن حضرت است؛ چنانکه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مهدی هم نام من است.

در خبر لوح که مستفیض، بلکه متراتر معنوی است و جابر برای حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که آن لوح را در نزد صدیقه طاهره علیه السلام دید و آن را خدای عزوجل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرده بود و در آنجا اسامی اوصیای آن حضرت ثبت بود، به روایت شیخ صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار اسامی حضرت مهدی علیه السلام به این نحو ثبت شده بود: ابولقاسم محمد و فرزند حسن، حجه الله القائم است، مادر او کنیزی می باشد که اسم او نرجس علیه السلام است.

و به روایت شیخ طوسی در امالی: محمد خروج می کند در آخر الزمان، بر سر او ابر سپیدی است که بر آن سایه می افکند.

ندا می کند به زبان فصیح که می شنوند آن را تقلین (جن و انس)، که اوست مهدی از آل محمد ﷺ پر کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور.

مخفی نماند که مقتضای اخبار کثیره معتبر قریب به متواتر معنوی این است که ذکر این اسم مبارک در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت حرام است حرام است و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین می باشد.

حتی آن که سیخ اقدام ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - از علمای زمان غیبت صغری - در کتاب فرق و مقالات در ذکر فرقه دوازدهم شیعه، بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که ایشان را نقل می کند تا آن که می فرماید: «ولا يجوز ذکر اسمه ولا السؤال عن مكانه...»

از این کلام در این مقام، معلوم می شود که این حکم، از خصایص مذهب امامیه است.

و از احدی از ایشان خلافاً نقل نشده تا زمان خواجه نصر الدین طوسی که آن مرحوم، قائل به جواز شدند.

27. منتقم

در هدایه و در مناقب قدیمه از القاب آن حضرت شمرده شده در خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در اوصاف آن جناب: «الا انه المنتقم من الضالمین».

در خبر طولانی مشهور جارود بن منذر است و به روایت ابن عیاش در مقتضب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در آن شب که مرا به آسمان بردند، خداوند وحی نمود به من که سوال کنم از رسولانی که پیش از من مبعوث شدند.

پس گفتم: بر چه مبعوث شدید؟ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام که از شما خواهند بود.

آن گاه وحی نمود به من که: ملتفت شو از طرف راست عرش! پس ملتفت شدم و دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسین بن علی و مهدی علیه السلام را که در پایابی ⁽¹³⁾ از نور، نماز می کردند.

پروردگار تبارک و تعالی به من فرمود: اینها حجت منند برای اولیای من و این - یعنی مهدی علیه السلام - منتقم است از اعدای من.

در کمال الدین روایت شده است که آن حضرت، در سن سه سالگی به احمد بن اسحاق فرمود: «انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه.»

28. مهدی

که اشهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرقه های اسلامی. شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از امام صادق علیه السلام که: چرا نامیده شده آن جناب به مهدی؟ فرمود: زیرا که او هدایت می کند مردم را به سوی هر امر مخفی.

شیخ مفید در ارشاد روایت کرده از آن جناب که فرمود: قائم علیه السلام را مهدی نامیدند به آن دلیل که هدایت می نماید مردم را به سوی امری که از او گم شده اند.

و در این اخبار، اشکالی است؛ زیرا که آنچه فرمودند، با معنی هادی مناسبت دارد که به معنی راهنماست، نه با مهدی که به معنی هدایت یافته به راه راست است.

و به ضم میم هم نیست؛ زیرا مهدی یعنی هدیه دهنده و توضیح جواب از این اشکال، در لقب هادی خواهد آمد.

ان شاء الله.

29. عبدالله

از اسامی مبارکه آن حضرت است، چنان که از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: اسم مهدی علیه السلام، احمد و عبدالله خاست.

30. مومل

شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند: حضرت امام عسکری علیه السلام در آن وقت که حجت علیه السلام متولد شد، فرمود: ظالمان گمان کردند که مرا می کشند تا این که قطع کنند این نسل را؛ پس چگونه دیدند قدرت خداوند را؟ و امید او را مومل. و ظاهر آن است که به فتح میم دوم باشد؛ یعنی آن که خلاق، آرزوی او را دارند و در دعای ندبه اشاره به این مضمون شده: «بنفسی انت من امنیه شائق یتمنی من مومن و مومنه ذکرنا فحنا.»

31. منتظر

در کمال الدین روایت شده است از امام محمد تقی علیه السلام پسر اوست؛ قائم به حق که منتظر است. را وی پرسید: چرا او را منتظر نام کرده اند؟ فرمود: برای آن که برای اوست غایب شدنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و به طول خواهد کشید مدت آن؛ پس از انتظار خواهد کشید ظهور او را مخلصان و انکار خواهد کرد او را شک کنندگان....

32. ماء معین

یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین.

در کمال الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که در ذیل آیه شریفه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ)

(14) که ترجمه اش: خبر دهید که اگر آب شما فرو رفت در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آب روان؟

فرمود: این آیه نازل شده در قائم علیه السلام خداوند می فرماید: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی دانید او در کجاست، پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند - عزوجل - و حرام او را؟ آن گاه فرمود: و الله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل آن. قریب به آن مضمون، چند خبر دیگر در آنجا و در غیبت نعمانی و تاویل الایات شیخ شرف الدین هست.

و وجه مشابَهت آن جناب به آب که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است؛ بلکه آن حیاتی که به سبب آن وجود مبارک آمده و می آید، به چنین مرتبه، اعلی و اتم و ادوم از حیاتی است که آب آورد؛ بلکه حیات خود آب، از آن جناب است.

در کمال الدین روایت شده از امام باقر علیه السلام که در آیه شریفه (عَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (15) که ترجمه اش این است: بدانید که خدای تعالی زنده می کند زمین را بعد از مردنش.

فرمود: خداوند، زنده می کند به سبب قائم علیه السلام زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش.

و کافر، مرده است.

و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره: خداوند اصلاح می کند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام بعد از مردن؛ یعنی بعد از جور اهلش.

مخفی نماند که در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربانی به آسانی اسفاضه کنند و بهره برند، مانند تشنه ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اغتراف

(برداشتن آب با دست) حالت منتظره نداشته باشد؛ لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به ماء معین.

در ایام غیبت که لطف خاص و حق، از خلق به علت بدی کردارشان برداشته شده، باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرع و انابه از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و عملی آموخت؛ مانند تشنه ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند؛ لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به بئر معطله و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

33. مبدا الایات

چنانکه در هدایه است، یعنی ظاهر کننده آیات (نشانه ها) خداوند یا محل بروز و ظهور آیات الهیه؛ زیرا از آن روز که بساط خلافت در زمین گسترده شد و انبیا و رسل، به آیات بینات و معجزات با هرات، برای هدایت خلق، بر آن بساط پا نهادند و مامور ارشاد و اعلائی کلمه حق و ازهاق باطل شدند، برای احدی، خدای تعالی چنین تکریم و اعزاز نفرمود و با احدی آن مقدار آیات نفرستاد که برای مهدی خود علیه السلام فرستاده و روانه خواهد کرد.

34. مضطر

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: آیه شریفه (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ) ⁽¹⁶⁾ نازل شده در حق قائم علیه السلام؛ اوست و الله مضطر؛ هر گاه دو رکعت نماز بخواند در مقام - یعنی مقام ابراهیم علیه السلام و خدا را بخواند، پس اجابت می کند او را و بر طرف می کند سوء را و می گرداند او را خلیفه زمین.

در تاویل الایات شیخ شرف الدین روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرموده: آیه مذکور نازل شده در حق قائم علیه السلام چون خروج کند عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرع نماید.

پس هرگز رایتی (علم و پرچمی) از او بر نگردد؛ یعنی به هر جا فرستند، فتح کند. و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: درستی که قائم علیه السلام چون خروج کند، داخل مسجد الحرام شود، رو به کعبه نماید و پشت به مقام ابراهیم علیه السلام، آن گاه دو رکعت نماز به جای آرد، آن گاه برخیزد و بگوید: ای مردم! من همانند ترین مردم به آدم. من همانند ترین مردم به اسماعیل.

ای مردم! من همانند ترین هستم به محمد صلی الله علیه و آله آن گاه دست های خود را به آسمان بلند کند، سپس دعا نماید و تضرع کند، تا این که به رو در افتد و این است قول خدای عزوجل: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ)

35. نور آل محمد علیهم السلام

چنانچه در خبری است از حضرت صادق علیه السلام و در ذخیره از اسامی آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است.

و در چند خبر مذکور است در آیه شریفه (وَاللَّهُ يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) ⁽¹⁷⁾ یعنی به ولایت قائم علیه السلام و به ظهور آن جناب.

و در آیه (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) ⁽¹⁸⁾ که مراد، روشن شدن زمین است به نور آن جناب.

و در یکی از زیارات جامعه، در اوصاف آن حضرت است: «نور الانوار الذی تشرق

به الارض عما قلیل.»

36. وجه و وجه الله

در هدایت هدایه از القاب آن حضرت شمرده شده و مقصود از وجه، وجه الله است و در زیارت آن جناب است: «السلام علی وجه الله المتقلب بین اظهر عباده.»

37. ولی الله

مکرر در اخبار به این لقب مذکور شده؛ خصوص در زبان راویان، و در روایتی است که خداوند در شب معراج فرموده که: او - یعنی قائم عَلَيْهِ السَّلَام - ولی من است به راستی.

38. وارث

در مناقب قدیمه و هدایه از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریه است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الا انه وارث كل علم و المحيط به.» و واضح است که آن جناب، وارث علوم و کمالات و مقامات و آیات بینات جمیع انبیا و اوصیا و آباء طاهرین خود عَلَيْهِ السَّلَام است. راوی پرسید: میراث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم و زره و عمامه آن جناب و عصای او و اسلحه آن حضرت و زین اسب او.

39. هادی

و در اخبار و ادعیه و زیارات، به این لقب، مکرر مذکور است. و خدای تعالی کسی را هادی و هدایت کننده همه جهانیان نکند و به سوی ایشان نفرستد مگر بعد از آن که خود او به حقیقت، هدایت یافته باشد و جمیع راه های حق و حقیقت برای او مفتوح شده و به مقاصد رسیده و مستعد هدایت کردن شده باشد. پس آن را که خدای تعالی هادی قرار داد و به این لقب، او را سرافراز نمود، باید مهدی باشد که تواند از جانب حضرت مقدسش، در مقام هدایت خلق بر آید و هر

کسی را به راهی که داند و تواند، به مقصد خویش - حسب استعدادش - رساند و به این ملاحظه، جایز نیست تفسیر هر یک از هادی و مهدی به دیگری، چنانکه در لقب مهدی گذشت که از جانب امام صادق علیه السلام پرسیدند از معنی مهدی؛ فرمود: آن که هدایت نماید مردم را....

یعنی آن مهدی که خدای تعالی او را مهدی نامیده، آن کسی است که مقام هدایت یافتنش به جایی رسیده که تواند از جانب اقدسش در مقام هدایت کردن بر آید.

40. یعسوب الدین

در غیبت شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که امیر المومنین علیه السلام می فرمود: پیوسته مردم در نقصانند تا آن که گفته نمی شود الله؛ یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود. پس هرگاه چنین شد ثابت می ماند یعسوب دین، با اتباعش... (که گفته شده که مقصود از یعسوب الدین - در اینجا - حضرت مهدی علیه السلام است) ⁽¹⁹⁾

مخفی نماند که بیشتر این اسامی و القاب و کینه ها که ذکر شد، از جانی مقدس حضرت باری تعالی و انبیا و اوصیاء؛ علیهم السلام است و قرار دادن خدای تعالی و خلفایش اسمی را برای کسی، نه مثل نام گذاردن متعارف مردم است که در آن، رعایت و ملاحظه معنی آن اسم و وجود و عدم آن، در آن شخص نکنند و گاهی شود که برای مولودی پست رتبه و فطرت و مذموم الخلقه و خصلت، اسامی شریفه گذارند و لکن خدای تعالی و اولیایش تا معنی اسم در شخص نباشد، آن اسم را برای او نگذارند.

و از اینجا معلوم می شود که کثرت اسامی و القاب الهی رسول خدا و صدیقه کبری و ائمه هدی علیهم السلام، کاشف است از کثرت صفات و مقامات عالیه؛ زیرا هر یک، دلالت بر خلق و صفتی و فضل و مقامی کند، بلکه بعضی بر همه آنها دلالت کند و از آنها باید به آن مقامات - به آنقدر که لفظ را گنجایش، و فهم را راه باشد - پی برد.

باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

مخفی نماند که شمایل آن حضرت، در اخبار متفرقه، به عبارات مختلفه و متقاربه، از طریق خاصه و عامه مذکور است.

شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی علیه السلام شبیه ترین مردم است به من؛ در خلق و خلق.

و به روایتی فرمود: شمایل او شمایل من است.

و روایت شده در کفایه الاثر که آن جناب فرمود: پدر و مادرم، فدای هم نام من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران!

در غیبت فضل بن شاذان به سند معتبر، از آن جناب روایت شده است که فرمود: نهم از امامان که از صلب حسینند، قائم اهل بیت من و مهدی و امت من است و شبیه ترین مردمان است به من؛ در شمایل و افعال و اقوال.

در غیبت نعمانی روایت شده از یکی از راویان که گفت: قائم - مهدی علیه السلام - از نسل علی علیه السلام است، شبیه ترین مردم است به عیسی بن مریم در خلق و خلق و سیما و هیات....

عامه نیز روایت کرده اند: آن جناب شبیه ترین خلق است به عیسی علیه السلام.

ذکر جمله ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

اول: امتیاز نور آن جناب علیه السلام بین انوار علیهم السلام که ممتازند از انوار انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین.

در غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان آمده است به دو سند، از عبدالله بن عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چون مرا عروج به معارج سماوات دادند، به سدره المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که: یا محمد!

گفتم: لیبیک! لیبیک! ای پروردگار من!

فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و نبوت او، الا آن که بر پای داشت به امر دعوت و به جای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصی خود را به جهت نگهداری شریعت.

و ما قرار دادیم علی بن ابی طالب علیه السلام را خلیفه تو امام امت تو، پس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه الحسن علیه السلام.
ای محمد! سر بالا کن!

چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین علیه السلام را دیدم در میان ایشان می درخشید که گویا ستاره ای درخشنده است.
و خدای تعالی فرمود: اینها خلیفه ها و حجت های منند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو نیز بعد از تو.

خوشا به حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را!.

در مقتضب خبری دیگر روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در ذکر ائمه علیهم السلام در شب معراج دیدن انوار ایشان تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیدم علی را و... و... و و حسن بن علی و الحجه القائم علیه السلام را که گویا (قائم) ستاره درخشانی بود در میان ایشان.

گفتم: ای پروردگار من! اینها کیستند؟

فرمود: اینها ائمه اند علیهم السلام و این قائم علیه السلام؛ حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد از دشمنان من.

ای محمد! او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد.

دوم: شرافت نسب؛ زیرا آن جناب داراست شرافت نسب همه پدران طاهرین خود علیه السلام را که نسبت ایشان را، اشرف انساب است، و اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر، به جناب شمعون صفا - وصی حضرت عیسی علیه السلام - پس داخل شود در آن، سلسله بسیاری از انبیا و اوصیا علیهم السلام که شمعون به آنها رسد.

سوم: بردن آن حضرت را در روز ولادت، به سرایرده عرش و خطاب خداوند تبارک و تعالی به او که: مرحبا به تو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و هدایت عباد من! قسم خوردم به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم....

چهارم: بیت الحمد؛ می گویند؛ در آن چراغی است که روشن است از آن روزی که متولد شده و تا آن روز که با شمشیر خروج کند خاموش نمی شود.

پنجم: جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت.

و این جمع، برای دیگران روا نیست و در مناقب روایت است که فرمود: اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید.

ششم: حرمت بردن نام آن جناب، چنانکه در باب القاب در ذیل نام بیست و ششم گذشت.

هفتم: ختم وصایت پیامبر اسلام در روی زمین، به آن جناب.

هشتم: غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس، و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن، به لوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوث نشده است.

نهم: معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فساق، و نداشتن خوف و تقیه و مدارات با آنها، و دوری از ایشان.

از روز ولادت تا کنون، دست ظالمی به دامانش نریسده و با کافر و منافقی مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف یا مدارات دست نکشیده؛ بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار، بر آینه وجود حق نمای آن بزرگوار، گردی ننشسته و از خارستان اجتناب، خاری به دامان جلالش (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**)⁽²⁰⁾

دهم: نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش، چنان که در اعلام الوری روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: نیست از ما احدی مگر آن که واقع می شود در گردن او بیعتی از برای طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می خواند روح الله - عیسی بن مریم علیه السلام - پشت سر او.

یازدهم: داشتن علامتی در پشت، مثل علامت پشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن را ختم نبوت گویند، و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد. دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتاب های آسمانی. سماویه و اخبار معراج از سایر اوصیا علیهم السلام، به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدد.

سیزدهم: ظهور آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولد و ظهور هیچ (امام و) حجتی نشده.

در کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که آیات در آیه شریفه (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) ⁽²¹⁾ را تفسیر فرمود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حق را به خروج قائم علیه السلام ...

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور آن حضرت. چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه (وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) ⁽²²⁾ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی ندا می کند به اسم قائم و اسم پدرش علیه السلام.

و در تفسیر (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ) ⁽²³⁾ که ترجمه اش این است: روزی که می شنوند فریاد را، به راستی این است روز خروج، فرمود: صیحه قائم علیه السلام است.

و بر این مضمون، اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حد تواتر است و در بعضی از آنها ندای آسمانی را از علائم حتمی ظهور آن حضرت شمرده اند.

پانزدهم: سایه انداختن ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که می شنوند آن را تقلین که: اوست مهدی آل محمد علیه السلام بر می کند زمین را از عدل، چنانکه بر شده از جور.

و این در خبر لوح است به روایت شیخ طوسی.

شانزدهم: تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار، در بنیه و مزاج و اعضا و قوا و صورت و هیات آن حضرت که با این طول عمر - که تاکنون (زمان تالیف کتاب نجم الثاقب) ⁽²⁴⁾ هزار و چهل و هشت سال از عمر شریفیش گذشته و خدای داند که تا ظهور، به کجای از سن رسد - چون ظاهر شود در صورت

مرد سی یا چهل ساله باشد و مانند انبیای طویل الاعمار گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی، هدف تیر پیری خود (قَالَتْ يَا وَيْلَتَيَّ اَلْاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا اِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ) (25) باشد و دیگری به نوحه گری (قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) (26) از ضعیف پیروی خویش بنالد.

شیخ صدوق روایت کرده از ابوصلت هروی که گفت: پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام

که: چیست علامت قائم شما چون خروج نماید؟

فرمود: علامتش آن است که در سن پیر باشد، و به صورت، جوان؛ تا به مرتبه ای که نظر کننده به آن حضرت، گمان برد که در سن چهل سالگی است یا کمتر از چهل سالگی. و دیگر از نشان های آن حضرت این است که به گذشتن شب ها و روزها بر آن حضرت، پیروی بر آن جناب، راه نیاید تا زمانی که اجل آن سرور، در رسد.

در احتجاج طبرسی روایت شده از امام حسن علیه السلام که در ضمن حالات آن جناب فرمود: که طولانی می کند خداوند عمر آن حضرت را، آن گاه ظاهر می کند او را به قدرت خود در صورت جوان چهل ساله، و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است (می باشد).

هفدهم: بیرون کردن زمین، گنج ها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده. در کمال الدین است که خداوند، در شب معراج به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از برای او - حضرت قائم علیه السلام - ظاهر می کنم گنج ها و ذخیره ها را به مشیت خود.

در ارشاد شیخ مفید است از امام صادق علیه السلام که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند، ظاهر می کند زمین، گنج های خود را تا می بینند مردم، آن گنج ها را بر زمین.

در غیبت نعمانی است که امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت علیهم السلام تقسیم می کند بالسویه - تا این که فرمود: - و جمع می شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن.

هجدهم: زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه ها و سایر نعم ارضیه؛ به نحوی که مغایرت پیدا کند حالت زمین در آن وقت، با حالت آن در اوقات دیگر، و محقق شود قول خدای تعالی: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (27)

نعمانی روایت کرده از یکی از روایان که مهدی علیه السلام، چنین کند. و مراد، تبدیل صورت زمین است در زمان آن حضرت، به صورتی دیگر، به جهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات.

نوزدهم: تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و گذاشتن دست مبارک، بر سر ایشان، و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان و کثرت علوم و حکمت ایشان، چنان که در کتاب زراد است که گفت: گفتم به امام صادق علیه السلام: می ترسم که از مومنین نباشم. فرمود: برای چه؟

گفتم: برای آن که نمی یابیم در میان خود، کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده تر و محبوب تر از درهم و دینار، و می یابیم در هم و دینار را محبوب تر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او موالات امیرالمومنین علیه السلام.

فرمود: نه چنین است. شماها مومنیند و لکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا این که خروج کند قائم علیه السلام؛ پس در آن زمان، جمع می نماید خداوند تبارک و تعالی عقول شما را.

در خرایج راوندی و کمال الدین صدوق روایت است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: هرگاه خروج کرد قائم ما علیه السلام، می گذارد دست خود را بر سر بندگان، پس جمع می نماید به سبب آن، عقل های ایشان را و کامل می گردد به آن، خردهای ایشان.

بیستم: قوت خارج از عادت، در دیدگان و گوش های آن حضرت و اصحاب او.

چنانکه در کافی و خرایج روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمودند: به درستی که قائم ما هرگاه خروج کند، قوت می دهد خداوند در گوش ها و چشم ها شیعیان ما تا این که می شود میان ایشان و قائم علیه السلام، به قدر چهار فرسخ، پس با ایشان تکلم می کند و ایشان می شنوند و نظر می کنند به سوی آن جناب.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان، در کتاب غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: به درستی که مومن، در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، و می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین، آن که در مغرب است، می بیند برادر خود را که در مشرق است.

ببست و یکم: دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت. چنانکه در کافی است از عبدالملک بن اعین که گفت: برخاستم در نزد ابی جعفر علیه السلام، تکیه کردم بر دستم، پس گریستم و گفتم: آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را - یعنی سلطنت ظاهر ائمه علیهم السلام - را و در من قوتی باشد.

پس فرمود: آیا راضی نیستند که دشمنان شما بکشند بعضی، بعضی را و شما در خانه های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد، داده می شود به هر مردی از شما، قوت چهل مرد و گردانده می شود دل های شما مانند پاره آهن (یعنی در محکم بودن) اگر خواستید به آن قوت، کوه را برکنید، خواهید توانست و شما بید قوام زمین و خزان آن.

و در کمال الدین صدوق روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: نگفت جناب لوط به قوم خود (قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ) (28) مگر در قیاس و آرزوی فوت قائم علیه السلام، و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را که داده می شود به یک مرد از ایشان، قوت چهل مرد.

و این مضمون را شیخ صدوق در خصال از حضرت سجاد علیه السلام و شیخ مفید در اختصاص و ابن قولویه در کامل الزیاره و فضل بن شاذان در غیبت خود، از امام صادق علیه السلام و و عیاشی در تفسیر خود روایت کردند.

و در کمال الدین است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آن جناب، دست خود را بر سر بندگان خدا بگذارد؛ پس نماند مؤمنی مگر آن که دلش محکم تر از پاره آهن شود، و بدهد به او قوت چهل مرد را.

بیست دوم: برداشته شدن فقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان، و میسر شدن بندگی خدا تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب قوانین آسمانیه، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره ای از آنها از بیم مخالفان و ارتکاب اعمال ناشایسته؛ چنان که خدای تعالی وعده فرمود در کلام خود:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) ⁽²⁹⁾؛ وعده داده خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته کردند که البته خلیفه گرداند ایشان را چنان که خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن خواهد کرد برای ایشان، دین ایشان را که پسندید برایشان، و البته تبدیل خواهد کرد ترس ایشان را به ایمنی، که پیرستند مرا و شریک قرار ندهند برای من چیزی را.

شیخ طبرسی در مجمع البیان فرمود که: روایت از اهل بیت علیهم السلام این است که آیه، در حق مهدی علیه السلام است.

و روایت کرده عیاشی که حضرت سجاد علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آن گاه فرمود که: ایشان و الله شیعیان ما اهل بیت اند.

این کار، یعنی این سه احسان بزرگ، ⁽³⁰⁾

به ایشان می شود بر دست مردی از ما، و او مهدی این امت است.
بیست سوم: فرا گرفتن سلطنت آن حضرت، تمام روی زمین را، از مشرق تا مغرب،
بر و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت؛ نماند جایی که حکمش جاری و امرش
نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در علل و عیون و کمال الدین روایت کرده از رسول خدا
ﷺ در خبر طولانی که فرمود: در شب معراج نظر کردم به ساق عرش پس دیدم
دوازده نور را؛ در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصیی از اوصیای من بود؛
اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی امت من.

گفتم: ای پروردگار من! اینها اوصیای منند پس از من؟

پس خطاب رسید که: ای محمد! اینها اولیا و اوصیا و حجت های منند بعد از تو بر
خلق، و ایشان اوصیای تو هستند و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو.
قسم به عزت و جلال خود که البته ظاهر کنم به ایشان، دین خود را و بلند کنم از
ایشان، کلمه خود را و پاک کنم به آخر ایشان، زمین خود را از دشمنان خود و البته
مالک گردانم او را مشرق های زمین و مغرب های آن را و البته مسخر کنم برای او
بادها را و البته همواره کنم برای او ابرهای سخت را و البته بالا برم او را در اسباب -
یعنی راه های آسمان - و البته یاری کنم او را به لشکر خود و قوت دهم او را به
ملائکه خود؛ تا بالا گیرد دعوت من، و جمع شوند خلائق بر توحید من.

آن گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را میان اولیای خود، تا روز
قیامت، به نوبت گذارم.

بیست و چهارم: پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنانکه در کمتر خبری -
الهی یا نبوی، خاصی یا عامی - ذکری از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و
این منقبت برای آن جناب، مذکور نباشد در آن.

در عیون شیخ صدوق روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمود: چون آن حضرت خروج کند، روشن شود زمین به نور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل و میان مردم؛ پس ظلم نمی کند احدی، احدی را.

در ارشاد شیخ مفید روایت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هر گاه قائم علیه السلام خروج کرد، حکم می کند به عدل و مرتفع می شود در ایام او جور، و ایمن می شود به و راه ها، بیرون می آورد زمین، برکات خود را، و بر می گردد هر حقی به سوی اهل آن حق، و باقی نمی ماند اهل دینی مگر آن که اظهار اسلام کند و اعتراف کند به ایمان.

در کمال الدین است که ریان بن الصلت عرض کرد به امام رضا علیه السلام که: تو صاحب این امری؟

فرمود: من صاحب این امر هستم ولکن نیستم آن کسی که پر می کند زمین را از عدل، چنان که پر شده از جور.

بیست و پنجم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و نخواستن بینة و شاهد از احدی.

در بصائر الدرجات صفار روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: هرگز دنیا به آخر نخواهد رسید مگر این که خروج کند مردی از ما اهل بیت که حکم کند به حکم داوود و آل داوود؛ نخواهد از مردم، بینة.

به روایت دیگر فرمود: عطا خواهد کرد به هر نفسی (کسی) حکم او را. نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیه السلام خروج کرد، حکم می کند به حکم داوود و سلیمان؛ نمی خواهد از مردم شاهدی.

در دعوات سید فضل الله راوندی روایت است از حضرت عسکری علیه السلام که در جواب آن کسی که پرسید: چون قائم علیه السلام برخاست، به چه حکم می کند؟ نوشت:

پس هر گاه خروج کرد، حکم می کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داوود و نمی خواهد از مردم، بینه.

بیست و ششم: اطاعت حیوانات، از انصار و یاران آن حضرت.

بیست و هفتم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی، آن حضرت را در شب معراج پیغمبر ﷺ - بهد از نمایاندن اشباح نوانیه ائمه علیهم السلام به آن حضرت، از امیر المؤمنین علیه السلام تا حجت عصر علیه السلام - به این که فرمود به روایت ابن عباس: این قائم علیه السلام، حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد - ای محمد! - از اعدای من.

ای محمد دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می دارد او را.

بیست و هشتم: نزول حضرت روح الله - عیسی بن مریم علیه السلام - از آسمان، برای یاری حضرت مهدی علیه السلام و نماز کردن پشت سر آن جناب.

در کمال الدین روایت است از رسول خدا ﷺ که فرمود: قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندم مهدی، و فرود آید روح الله - عیسی بن مریم علیه السلام - و نماز کند پشت سر او.

در اعلام الوری از شیخ طبرسی روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: نیست از ما احدی مگر آن که واقع می شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می کند روح الله - عیسی علیه السلام - پشت سر او. در غیبت شیخ طوسی روایت شده از آن جناب علیه السلام که فرموده به فاطمه علیه السلام که: ای فرزند من! داده شده به ما اهل بیت، هفت چیز که داده نشده به احدی پیش از ما:

1 - پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است.

- 2 - وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو است.
- 3 - و شهید ما بهترین شهید است و آن عم پدر تو - حمزه - است.
4. از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می کند به آن، در بهشت.
- 5 و 6 - از ماست دو سبط این امت و آن دو پسر تو، حسن و حسینند.
- 7 - از ماست - قسم به خداوندی که نیست خدایی جز او! - مهدی این امت؛ آن که نماز می کند پشت سر او، عیسی بن مریم.
- آن گاه دست مبارک بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: از این است. بیست و نهم: قتل دجال لعین که از عذاب های الهی است برای اهل قبله. سی ام: انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا، به وجود او. و مکرر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنم بودند:
- لکل اناس دوله یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر یظهر
و در غیبت نعمانی روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: دولت ما آخر دولت هاست و نمی ماند اهل بیتی که برای ایشان دولتی است مگر آن که سلطنت خواهند کرد پیش از ما؛ تا این که آن گاه که بینند سیره و سلوک ما را، نگویند که هر گاه ما سلطنت می کردیم، سلوک می نمودیم مثل سلوک این جماعت، و این است قول خدای عزوجل: (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) ⁽³¹⁾
- در غیبت فضل بن شاذان همین خبر را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.
- پوشیده نماند که آنچه ذکر کردیم، ⁽³²⁾ نمونه است از خصایص و تشریفات الهیه مهدویه که معلوم می شود اندکی از مقامات عالیه آن حضرت و بزرگی سلطنت آن جناب که کسی ندیده و نشنیده و نخواهد دید، و رفع می شود استغراب ⁽³³⁾
- بعضی آنچه وارد شده در حق آن حضرت.

شیخ نعمانی در غیبت خود روایت کرده که: کسی پرسید از حضرت صادق علیه السلام که:
آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه! اگر من او را درک کنم، هر آینه خدمت می کنم او
را، در ایام حیات خود.

و آن جناب، بعد از نماز ظهر، دعا می کردند برای حضرت قائم علیه السلام.
پس راوی عرض کرد که: برای خود دعا کردی
فرمود: دعا کردم برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق ایشان و انتقام کشنده از
اعدای ایشان.

باب چهارم: گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب

مخفی نماند که اختلافی نیست در میان فرقه های معروفه مسلمین، در این که: حضرت رسول ﷺ خبر دادند به آمدن شخصی در آخر الزمان که او را مهدی علیه السلام می گویند، و هم نام است با آن حضرت، و دین آن حضرت را رواج دهد و پر کند تمام زمین را از عدل و داد.

طایفه محقه و فرقه ناجیه، شیعه امامیه اثنا عشریه - ایدهم الله تعالی - به حسب نصوص متواتره از حضرت رسول و امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت خلف صالح، حجه بن الحسن العسکری علیه السلام را مهدی موعود و قائم منتظر و امام غایب می دانند و از همه امامان قبلی، تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، و پیش از ولادت آن حضرت، در کتب معتبره ایشان ثبت شده است که بعضی از آن کتاب ها تا حال، موجود است و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند، اشخاص فراونی آن حضرت را دیدند و اسم و نسب و اوصاف، مطابق شد آنچه فرمودند.

و با موافقت کردند درایم مذهب و اعتقاد، جماعتی از اهل سنت که مناسب است ذکر اسامی ایشان با اشاره به علو مقام آنها در نزد آن جماعت، تا اهل تسنن - از گفتار علما و محدثان خود، آگاهی پیدا کنند و تصور نکنند اعتقاد به مهدی، مختص به شیعیان است.

قبلا یاد آمی می کنیم که علماء اهل تسنن، کتاب های بسیاری درباره حضرت مهدی علیه السلام تألیف کرده اند؛ مانند:

مناقب المهدی و صفه المهدی از حافظ ابو نعیم اصفهانی.

بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام از محمد بن یوسف بن محمد شافعی گنجی.

عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر از یوسف بن یحیی السلمی.

اخبار المهدی از سید علی همدانی.

کشف المخفی فی مناقبت المهدی علیه السلام؛ اگر چه مولف آن شیعه است ولیکن تمام اخبار آن - که 110 حدیث است - ماخوذ از کتب اهل سنت است. ملاحم ابوالحسن، احمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله المنادی معروف به ابن المنادی.

کتاب سعد الدین حموی خلیفه: نجم الدین.

برهان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام از ملا علی متقی، صاحب کنز العمال.

اخبار المهدی علیه السلام از عباد بن یعقوب رواجی.

عروف الوردی فی اخبار المهدی علیه السلام از عبدالرحمن سیوطی و....

اینک گفتار برخی از دانشمندان سنی

اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی

وی در کتاب مطالب السوول در باب دوازدهم، به اعتقاد جازم و اصرار بلیغ، اثبات این مطلب را نموده و پاره ای از شبهات منکرین را ذکر و رد نموده و با بیان و عبارت موقفه، آن جناب را مدح نموده و نسخه آن کتاب، شایع و در تهران و نیز در هند چاپ شده.

دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی

او کتابی مستقل بر بیست چهار باب نوشته و اخبار مسنده از کتب معتبره نقل کرده و به نحو اتم، مذهب امامیه را اثبات، و شبهات اصحاب خود را رد نموده. و در کشف الظنون گفته: کتاب بیان در اخبار صاحب الزمان علیه السلام از شیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف گنجی است که وفات کرده در سال 658 و نیز گفته: کفایه الطالب در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام از شیخ حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف شافعی است و در معرفی فصول المهمه نیز از او به امام حافظ تعبیر کرده.

و در اصطلاح اهل حدیث علمای اهل سنت، حافظ کسی را گویند که علم او به صد هزار حدیث از روی متن و سند محیط باشد.

سوم: شمس الدین ابو المظفر یوسف بغدادی حنفی

عالم فقیه واعظ، شمس الدین ابو المظفر یوسف بن علی بن عبدالله بغدادی حنفی، سبط عالم واعظ، ابی الفرج عبد الرحمن الجوزی است که شرح حالش در تاریخ ابن خلکان، مراه الجنان یافعی و کشف الظنون و غیره مسطور است.

چهارم: شیخ نور الدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی

او در کتاب الفصول المهمه فی معرفه الائمه علیهم السلام شرحی وافی در احوال آن حضرت آورده و امامت و مهدویت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام را به نحو امامیه اثبات نموده، با رد شبهات و اهیه عامه.

و او از اعیان علمای عامه است و در ضمن احوال حضرت عسکری علیه السلام گفته: ابو محمد، حسن، از خود فرزند پسری که حجت قائم منتظر علیه السلام است به جای گذاشت برای دولت حقه، ولد او را مخفی نمود و امر او را ستر کرد به جهت صعوبت امر و خوف سلطان و طلب کردن او (سلطان) شیعه را و حبس نمودن و گرفتن ایشان را.

پنجم: شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن الخشاب

وی در کتاب تاریخ موالید و وفات اهل بیت علیهم السلام بعد از ذکر امام حسن عسکری علیه السلام گفته:

ذکر خلف صالح: خبر داد مرا صدقه بن موسی، گفت: خبر داد مرا پدرم از رضا علیه السلام که فرمود: خلف صالح از فرزندان ابی محمد، حسن بن علی است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی علیه السلام.

و خبر داد مرا جراح بن سفیان گفت: خبر داد مرا ابوالقاسم، طاهرین هارون بن موسی العلوی از پدرش هارون از پدرش موسی، گفت که: فرمود سید من، جعفر بن

محمد عليه السلام که: خلف صالح از فرزندان من است و اوست مهدی؛ اسم او محمد است، کنيه او ابوالقاسم؛ خروج می کند در آخر الزمان؛ نام مادر او صیقل است.

و ابوبکر دارع برای من نقل کرد که در روایت دیگر، مادر او حکیمه (ملیکه) است و در روایت سوم، او را نرجس می گویند و بعضی گفته اند که او را سوسن می گویند و خدای داناتر است به این، و کینه او ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است: خلف و محمد؛ ظاهر می شود در آخر الزمان؛ ابری او را سایه می افکند از آفتاب، می رود با او به هر جا که برود، ندا می کند به آواز فصیح که: این مهدی است.

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا ابوالسکین از بعضی از اصحاب تاریخ که: مادر منتظر عليها السلام را حکیمه (ملیکه) می گویند.

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا عبدالله بن محمد از هیشم بن عدی، گفت که می گویند: کنيه خلف صالح، ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است. ابن خلکان در تاریخ خود گفته، ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد - معروف به ابن خشاب بغدادی - عالم مشهور در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و نسب و فرائض و حساب و حفظ قرآن به قراءت بسیار بود (بود)، و او مملو بود از علوم، و برای او ید طولایی بود در آنها و خط او در نهایت خوبی بود.

و بعد از ذکر پاره ای از مولفات او گفته که مولد او سال 492 بود و در سال 567 وفات کرد.

و سیوطی در طبقات النحاه، ثناء بلیغی از او کرده است.

ششم: محیی الدین عربی (ابن عربی)

محمی الدین العربی الاندلسی در باب 366 از کتاب فتوحات خود مطابق آنچه شعرانی در یواقیت نقل کرده، گفته: بدانید که ناچار است از خروج مهدی، و لکن خروج نمی کند تا آن که پر شود زمین از جور و ظلم؛ پس پر کند آن را از عدل و داد

و اگر باقی نماند از ثنیا مگر یک روز، طولانی می کند خداوند آن روز را تا این که والی شود این خلیفه؛ او از عترت رسول خدا ﷺ و از عترت فاطمه علیها السلام است.

جد او حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و والد او حسن عسکری علیهما السلام، پسر امام علی النقی؛ پس امام محمد تقی، پسر امام علی رضا، پسر امام موسی کاظم، پسر امام حسین، پسر امام علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

مطابق است اسم او با اسم رسول خدا ﷺ؛ بیعت می کند او را مسلمانان ما بین رکن و مقام ابراهیم؛ شبیه رسول خدا ﷺ است در خلق و پایین تر از اوست در خلق؛ زیرا که نمی شود احدی مانند رسول خدا ﷺ در اخلاق او، و خدای تعالی می فرماید: انک لعلی خلق عظیم.

تقسیم می کند مال را بالسویه، و به عدالت رفتار می کند در رعیت؛ می آید در نزد او مرد، پس می گوید: ای مهدی عطا کن به من! و در پیش روی او مال است، پس عطا می کند به او، آن قدر که تواند او را بر دارد.

خروج می کند در وقت سستی دین.

باز می دارد خداوند به او، مردم را از مناهی و معاصی، پیش (بیش) از آنچه نگاه داشته به قرآن...

هفتم: شیخ عبد الوهاب (الشعرانی)

شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی، عارف مشهور و صاحب تصانیف متعدده، در کتاب یواقیت و جواهر در عقاید اکابر، در مبحث شصت و ششم گفته که: جمیع علامات قیامت که شارع به آن خبر داده، حق است و لابد است که واقع شود همه آنها پیش از برخاستن قیامت؛ مثل خروج مهدی علیهما السلام؛ آن گاه دجال؛ آن گاه عیسی... تا این که اگر نماند مگر یک از دنیا، واقع می شود همه اینها.

هشتم: نور الدین عبدالرحمن جامی

نور الدین عبد الرحمن جامی، معروف به ملا جامی که نسبش منتهی می شود به محمد بن حسن شیبانی، تلمیذ ابو حنیفه، در کتاب شواهد النبوه - که عالم مشهور، قاضی حسین بن محمد بن حسن دیار بکری مالکی، در اول کتاب تاریخ خمیس در احوال انفس نفیس آن را از کتب معتبره شمردن - آن جناب را امام دوازدهم شمرده و شرح غرایب ولادت آن حضرت را مطابق اخبار امامیه نقل نمودن با بخشی از اخباری که بر خلافت و مهدویت آن جناب تصریح می کند.

نهم شیخ عبد الحق دهلوی

شیخ عبد الحق دهلوی، صاحب تصانیف معتبره شایعه در میان اهل سنت در فن رجال و حدیث و غیره است، وی در رساله مناقب و احوال ائمه اطهار علیهم السلام گفته که: ابو محمد حسن عسکری و ولد او محمد معلوم است نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش، و روایت کرده اند که حکیمه علیها السلام - بنت ابی جعفر محمد جواد علیه السلام - که عمه ابو محمد حسن عسکری، آمد و رفت می کردم؛ روزی نزد وی آمدم، مولود را ندیدم؛ پرسیدم: ای مولا من! آن سید منتظر ما چه شد؟ فرمود که: او را سپردیم به آن کسی که مادر موسی علیه السلام پسر خود را به وی سپرده بود.

عبد الحق مذکور، از معتبران اهل سنت است و پیوسته علمای هندوستان از کتب احادیث و رجال او استشهاد کنند و اعتماد نمایند و شرح حال او در سبحة المرجان فی آثار هندوستان موجود است و در آنجا گفته که: تصانیف او به صد مجلد رسیده و در سال 1058 وفات کرده.

دهم: سید جمال الدین حسین محدث

سید جمال الدین حسین محدث، مولف کتاب روضه الاحباب می باشد که از کتب متداوله معروفه در نزد اهل سنت است و قاضی حسین دیار بکری در اول تاریخ

خمیس آن را از کتب معتمده شمرده و در استقصاء نقل کرده که ملا علی قادری در مرقاه شرح مشکاه و عبدالحق دهلوی در مدارج النبوه و شرح رجال مشکاه و شاه ولی الله دهلوی والد شاه صاحب عبدالعزیز معروف، در ازاله الخفاء از آن کتاب، مکرر نقل کنند و به آن، استدلال و احتجاج نمایند.

در آن کتاب مرقوم داشته که: کلام در بیان امام دوازدهم، موتمن، محمد بن الحسن: تولد همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت، به قول اکثر راویان، در نیمه شعبان سال 255 در سامره اتفاق افتاد.... و مادر آن عالی گهر، ام ولد⁽³⁴⁾ بوده و مسماه به صیقل یا سوسن و - گفته شده - نرجس و - گفته شده - حکیمه (ملیکه) و آن امام ذوالاحترام، در کنیه و نام با حضرت خیر خیر الانام - علیه و آله الصلاه والسلام - موافقت دارد، و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان، از القاب اوست.

در وقت رحلت پدر بزرگوار خود، حضرت واهب العطایا آن شکوفه گلزار را مانند یحیی و زکریا علیهم السلام در حالت طفولیت حکم کرامت فرمود و در وقت صبا (و کودکی) به مرتبه بلند امامت رسانید.

و بعد از ذکر کلماتی چند در اختلاف در حق آن جناب و بعضی روایات صریحه در آن که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است گفته: راقم حروف گوید که چون سخن بدینجا رسید؛ ولله در من قال:

بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت غم از حد انتظار

ز روی همایون بیفکن نقاب عیان ساز رخسار چون آفتاب

برون آی از منزل اختفا نمایان کن آثار مهر و وفا

و این کلمات صریح است در این که مانند امامیه، معتقد به وجود آن حضرت و

غیبت و اختفای آن جناب، و منتظر و مترقب ظهور آن حضرت است.⁽³⁵⁾

باب پنجم: در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری

علیه السلام است

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری علیہ السلام است، به اتفاق همه مسلمین، به روایت اهل تسنن و شیعه، از حضرت رسول ﷺ و امیرالمومنین علیہ السلام و بعضی از امامان علیہ السلام:

روایت اهل تسنن

اول: عالم حافظ، منتخب الدین محمد بن مسلم بن ابی الفوارس رازی در کتاب اربعین خود روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی رافع بصری، (که) گفت: خبر داد مرا پدرم و او خادم امام ابی الحسن، علی بن موسی الرضا علیہ السلام بود، از آن جناب که فرمود: خبر داد مرا پدرم، عبد صالح موسی بن جعفر علیہ السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، جعفر صادق علیہ السلام گفت: خبر داد مرا پدرم باقر علم انبیا، محمد بن علی علیہ السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالعابدین علی بن الحسین علیہ السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالشهداء حسین بن علی علیہ السلام گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالاصیاء علی بن ابی طالب علیہ السلام که فرمود: رسول خدا ﷺ به من فرمود: کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند به نظر رحمت، به او اقبال کند اعراض نکند از او، بی موالات کند با علی علیہ السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند از او خشنود باشد، موالات کند با پسر تو، حسن علیہ السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند با پسر تو، حسین علیہ السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که گناهانش از او کناره کرده و از آنها پاک شده باشد، پس موالات کند با علی بن الحسین علیہ السلام و او

چنان است که خدای فرموده: (سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ) ⁽³⁶⁾ سوره فتح:
آیه 29. ⁽³⁷⁾

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که چشمش
خرسند باشد، پس موالات کند با محمد بن علی علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که کتاب اعمال او را
به دست راستش دهند، پس موالات کند با جعفر بن محمد علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را پاک و پاکیزه شده، پس
موالات کند با موسی بن جعفر علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که خندان است، پس
موالات کند با علی بن موسی الرضا علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که درجات او را
بلند کرده و سیئات او را مبدل به حسنات نموده اند، پس موالات کند با پسر او، محمد
بن علی علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را، پس خداوند (در مورد او) به
آسانی محاسبه نماید و مذاقه نکند، و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او به
فراخی آسمانها و زمین است که مهیا شده برای پرهیزکاران، پس موالات کند با پسر
او، علی بن محمد علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که در زمره فائزین
باشد، پس موالات کند با پسر او حسن عسکری علیه السلام.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که ایمان او کامل و
اسلامش نیکو شده باشد، پس موالات کند با پسر او، منتظر، م ح م د، صاحب الزمان،
مهدی علیه السلام.

پس اینانند چراغ های تاریکی شب جهالت و ائمه هدی و اعلام تقی.
هرکسی که دوست داشته باشد ایشان را و موالات کند با ایشان، من برای او بهشت
را برای خدای تعالی ضامنم.

دوم: ملک العماء، شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در هدایه السعداء روایت کرده
که رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از حسین بن علی علیه السلام از پسران او، نه امام است که
آخر ایشان قائم علیه السلام است.

سوم: و نیز در آنجا روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:
داخل شدم بر فاطمه، دختر رسول خدا ﷺ و در پیش او لوح هایی بود، و در
آن، نام های امامان از فرزندان او بود.

پس شمردم یازده اسم را که آخر ایشان قائم علیه السلام بود.
چهارم: علم عارف مشهور نزد اهل سنت، ملا عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد
النبوه روایت کرده از بعضی که گفته: بر ابو محمد زکی (یعنی حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام) در آمدم و گفتم که: یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از تو که خواهد
بود؟

به داخل خانه رفت، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب
چهاردهم بود، در سن سه سالگی؛ پس فرمود: ای فلان! اگر نه پیش خدای تعالی
گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی نمایاندم.

نام این، نام رسول و کنیه او، کنیه وی است؛ «هُوَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا
كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا».

پنجم: و نیز در آنجا روایت کرده از دیگری که گفت: روزی بر ابو محمد (یعنی امام
عسکری) در آمدم، بر دست راست وی خانه ای دیدم پرده به آن فرو گذاشته؛ گفتم: یا
سیدی! بعد از این، صاحب این امر که خواهد بود؟

فرمود: آن پرده را بردار!

برداشتم؛ کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی؛ بر رخساره راست وی، خالی، و گیسوان گذاشته؛ آمد بر کنار ابو محمد نشست.

ابو محمد فرمود که: این است صاحب شما بعد از این....

ششم: نور الدین علی بن محمد مکی مالکی، مشهور به ابن صباغ در الفصول المهمه روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت: بیرون آمد ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام پیش از وفاتش به دو سال، و خبر داد ما را به خلف (جانشین) بعد از خود.

آن گاه بیرون آمد به سوی من، پیش از وفاتش به سه روز، خبر کرد مرا به این که خلف او، پسر اوست بعد از او.

هفتم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضه الاحباب - بعد از ذکر اختلاف در آن جناب، و تطبیق اخبار و صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی علیه السلام بر آن که امامیه گویند - روایت کرده از جابر بن یزید جعفری که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)** سوره نساء: آیه 59.

گفتم: یا رسول الله! می شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را به اطاعت تو قرین ساخته است؟

پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ایشان خلفای منند بعد از من؛ اول ایشان علی بن ابی طالب است، آن گاه حسین، آن گاه علی بن الحسین، آن گاه محمد بن علی - معروق در تورات به باقر، و زود است که درک می کنی او را؛ ای جابر! هر گاه ملاقات کردی او را، از من سلام برسان! - آن گاه جعفر بن محمد، آن گاه موسی بن جعفر، آن گاه

علی بن موسی، آن گاه محمد بن علی، آن گاه علی بن محمد، آن گاه حسن بن علی،
آن گاه حجه الله در زمین او، و بقیه الله در میان بندگانش، محمد بن حسن بن علی
علیه السلام .

این کسی است که فتح می کند خداوند عزوجل بر دست او مشارق زمین و مغارب
آن را، و این کسی است که غیبت می کند از شیعه و اولیای خود، غیبتی که ثابت نمی
ماند در آن، در قول به امامت او، مگر آن که خدای تعالی دل او را برای ایمان آزموده.

جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا شیعه در غیبت امام، انتفع یا بند؟
فرمود: آری! قسم به آن که مبعوث فرموده مرا به پیغمبری، که ایشان استضاء کنند
به نور او و منتفع شوند به ولایت او، مثل انتفاع مردم به آفتاب، هر چند که بر او را
پنهان کرده باشد.

ای جابر! این از اسرار مکنونه الهی است؛ پس پنهان دار آن را مگر از کسی که اهل
آن باشد.

هشتم: حافظ بخاری حنفی، محمد بن محمد، معروف به خواجه پارسا، در کتاب
فصل الخطاب بعد از ذکر روایت ولادت حضرت مهدی علیه السلام از حکیمه خاتون، گفته
که حکیمه گفت: من آمدم نزد ابی محمد الحسن العسکری و دیدم مولود را در پیش
روی او در جامه زردی، و بر او بود از بهاء و نور آنقدر که قلبم را گرفت و گفتم: ای

سید من! آیا در نزد تو علمی هست در این مولود، پس القاء فرمایی آن را به ما؟

فرمود: ای عمه! این منتظر است؛ این کسی است که بشارت دادند ما را به او.

حکیمه گفت: به زمین افتادم برای خداوند که سجده کنم برای شکر این نعمت.

گفت: آن گاه من تردد می کردم نزد ابی محمد الحسن العسکری و آن مولود را نمی

دیدم؛ روزی به آن جناب گفتم: ای مولای من! چه کردی با سید ما و منتظر ما؟

فرمود: سپردم او را به آن کسی که سپرد به او مادر موسی، پسر خود را.

نهم: موفق بن احمد خوارزمی، در قالب مناقب خود روایت کرده از سلمان محمدی که گفت: داخل شدم به (محضر) رسول خدا ﷺ که دیدم حسین علیه السلام بر زانوی آن جناب بود و او دو چشمانش را می بوسید و دهنش را می بوید و می فرمود: تو سیدی پدر سیدی، پدر ساداتی؛ تو امامی، پسر امامی، پدر ائمه ای؛ تو حجتی، پسر حجتی برادر حجتی، که از صلب تو هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است.

دهم: ابن شهر آشوب، در مناقب از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: ائمه بعد از من، دوازده تن هستند؛ نه تن ایشان، از صلب حسین علیه السلام است که نهم ایشان مهدی است ⁽³⁸⁾.

روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی علیه السلام

و اما روایات امامیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر این که مهدی موعود، امام دوازدهم، حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است، زیاده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجود، موجب تطویل است، و بحمد الله در بسیاری از کتب احادیث عربیه و فارسیه موجود است؛ خصوص مجلد نهم (چاپ سنگی) بحار و ترجمه آن از عالم فاضل، آقا رضا بن ملا نصیر بن ملا عبدالله بن العالم الجلیل ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله علیه و مجلد سیزدهم (چاپ سنگی) بحار و ترجمه آن، ولکن در اینجا به ذکر چند حدیث، قناعت می کنیم:

اول: سلیم بن قیس هلالی، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده که از خود آن جناب، شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بیان اولی الامر که: تو یا علی! اول ایشانی...

آن گاه شمردند تا امام حسن العسکری علیه السلام پس فرمود: آن گاه پسر او حجت قائم اوصیای من، و خلفای من و منتقم از اعدای من که پر می کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده از جور و ظلم.

دوم: فضل بن شاذان نیشابوری روایت کرده از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت: داخل شدم بر سید خود، علی بن محمد - یعنی امام علی نقی علیه السلام -؛ چون نظر حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحبا به تو ای ابوالقاسم! حقا که تو دوست مایی.

گفتم: یابن رسول الله! اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را اگر پسندیده تو باشد، بر آن ثابت باشم تا آن که ملاقات کنم با خدای خود.
آن حضرت فرمود که: بیاور آنچه داری یا ابالقاسم!

گفتم که: می گویم: خدای تبارک و تعالی یکی است و او را مثل و مانند نیست، و خارج از دو حد است که آن حد ابطال و حد تشبیه است، و او سبحانه و تعالی جسم نیست، و صورت نیست، عرض نیست، و جوهر نیست؛ بلکه او جل جلاله، جسم دهنده جسم ها و صورت بخشنده صورت ها و آفریننده اعراض و جوهر هاست، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است؛

می گویم که محمد، بنده و رسول اوست و خاتم پیامبران است و بعد از او، تا روز قیامت، پیغمبری نیست؛ و می گوئیم که شریعت او، ختم کننده شریعت است و بعد از آن شریعت، تا روز قیامت، شریعتی نیست؛

و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بعد از او، فرزند او حسن، و بعد از او، حسین، پس علی بن الحسین، پس محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی علیه السلام، پس تو ای مولای من!

امام علیه السلام فرمود: بعد از من، امام و خلیفه و ولی امر، فرزند من حسن است؛ پس مردمان را عقیده چگونه است درباره جانشین بعد از او؟

گفتم: بر چه وجه است آن، ای مولای من؟!

فرمود: از آن جهت که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنان که پر شده باشد از جور و ظلم.

عبدالعظیم علیه السلام گفت: پس گفتم: اقرار کردم - یعنی به امامت حضرت امام حسن و خلف او (یعنی امام زمان) نیز قائل شدم - و می گویم که دوست این امامان، دوست خداست و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان - یعنی فرمان برداری نمودن

از ایشان - طاعت و فرمان برداری خداست و معصیت ایشان - یعنی نافرمانی نمودن ایشان - معصیت و نافرمانی خداست؛

می گویم که معراج حق است، و پرسش در قبر حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است، و میزان حق است، و قیامت حق و آینده است، و شکی در آن نیست و خدای تعالی خواهد برانگیخت هر کسی را که در قبرهاست؛ و می گویم که فرائض واجبه، بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

امام علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم که این اعتقاد که تو داری و عرض کردی، دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود؛ ثابت باشد بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد تو را به قول ثابت در دنیا و در آخرت.

سوم: و نیز روایت کرده از محمد بن عبدالجبار که گفت: گفتم به خواجه و مولای خود، حسن به علی علیه السلام که: ای فرزند رسول خدا! فدای تو گردانند مرا خداوند! دوست می دارم که بدانم اسم امام و حجت خدا بر بندگان خدا، بعد از تو کیست؟ آن حضرت فرمود: امام و حجت بعد از من، پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خداست و آخرین خلفای اوست.

گفتم: کیست او؟ یعنی آن امام که پسر توست، از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز؛ بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او، او را به نام و کنیه ذکر کند. و فرمود: صلوات خدا بر او باد!.

چهارم: و نیز روایت کرده از احمد بن اسحاق بن عبدالله الاشعری که گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می گفت: حمد و سپاس آن خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا به من نمود (نشان داد) خلف را که بعد از من است و شبیه ترین مردمان است به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی خلق و خلق.

محافظة خواهد نمود خداوند تعالی او را در زمان غایب بودنش، و بعد از آن، او را ظاهر خواهد گردانید؛ پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور.

پنجم: و نیز روایت کرده از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب که گفت: شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که می گفت: متولد شد ولی، خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، در شب نیمه شعبان سال 255 در طلوع فجر.

اول کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر سلسبیل شستند. بعد از آن شست او را عمه من حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی رضا علیه السلام (یعنی دختر امام جواد علیه السلام)».

از محمد بن علی - که راوی این حدیث است - پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام؛ گفت: مادرش ملیکه بود که در بعضی از روزها، او را سوسن، و در بعضی از ایام، ریحانه می گفتند، و صیقل و نرجس نیز از نام های او بود.

ششم: در کفایه المهتدی در احوال مهدی علیه السلام نقل کرده از کتاب غیبت حسن بن حمزه علوی طبری که فرمود: شیخ ابوعلی محمد بن همام در کتاب نوادر الانوار خود گفته که: خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعد زیات گفت: شنیدم پدرم می گفت که از حضرت ابو محمد - یعنی امام حسن عسکری علیه السلام - پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کردند از پدران گرامی آن حضرت که ایشان فرمودند: خالی نمی ماند زمین از

حجتی که خدای را باشد بر خلق، تا روز قیامت؛ هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیت؛ آن حضرت فرمود که: این حق است، همچنان که روز حق است؛ یعنی چنان که روز ظاهر و روشن است؛ این حدیث نیز، مبین و مبرهن است.

پس گفتند: ای فرزند رسول خدا! کیست حجت و امام بعد از تو؟

فرمود: فرزند من، امام و حجت است بعد از من؛ هرکس بمیرد و او را نشناخته باشد؛ مرده است مردن جاهلیت؛ یعنی حکم آنها را دارد که زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده اند.

آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن، جاهلان، و هلاک خواهند شد در آن، مبطلان، و دروغ خواهند گفت در آن، وقت گذران (یعنی کسانی که وقت خاصی برای ظهور آن حضرت تعیین می کنند).

بعد از آن، خروج خواهد نمود؛ گویا نظر می کنم به علم هایی (پرچم هایی) که می درخشد و حرکت می کند در بالای سر او در نجف کوفه.

شیخ ابو علی مذکور، از اعیان علمای ماست، و این کتاب، معروف به کتاب انوار است، و از آن غالب محدثین نقل می کنند، و شهید اول مکرر از آن در مجموعه های خود نقل می کند و محمد بن عثمان و پدرش از وکلای معروف امام زمانند.

هفتم: علی بن حسین مسعودی در اثبات الوصیه روایت کرده از سعید بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از مسعده، به اسناد خود از حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خداوند عزوجل، برگزید از روزها، روز جمعه را، و از شب ها، شب قدر را، و از ماه ها، ماه رمضان را، و برگزید مرا از رسولان، و برگزید پس از من، علی را، و برگزید پس از علی، حسن و حسین را، و برگزید پس از ایشان، نه تن را که نهمین ایشان، قائم ایشان است، و او ظاهر و باطن ایشان است.

هشتم: و نیز روایت کرده از حمیری به اسناد خود، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابی بصیر، از ابی جعفر باقر علیه السلام که فرمود: از ما، بعد از حسین نه تن هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است، و او افضل ایشان است.

نهم: و نیز روایت کرده از حمیری، از امیه بن علی قیسی، از هشتم تمیمی که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام: هرگاه پی در پی شد سه اسم محمد و علی و حسن (امام نهم و دهم و یازدهم، نامشان به ترتیب، محمد و علی و حسن است) چهارم ایشان قائم ایشان است.

دهم: و نیز روایت کرده به سند مذکور، از یکی از روایان، از جابر جعفی، از حضرت باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: داخل شدم روزی بر (محضر) حضرت فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در جلو او لوحی بود که روشنائی آن، دیده ها را خیره می کرد؛ در آن سه اسم بود در ظاهر آن، و در باطن آن سه، و در یک طرف آن سه اسم و در طرف دیگر، سه اسم که دیده می شد از ظاهر او، آنچه در باطن او بود، و دیده می شد از باطن او، آنچه در ظاهر او بود؛ پس شمردم نام ها را دیدم دوازده است. گفتم: کیستند اینها؟

فرمود: این نام های اوصیاست از فرزندان من که آخر ایشان قائم است.

جابر گفت: پس دیدم در آن، محمد را در سه موضع، و علی را در سه موضع؛ یعنی علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا، و محمد بن علی الباقر و محمد بن علی الجواد و محمد بن الحسن امام زمان علیه السلام.⁽³⁹⁾

باب ششم: برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار

امامت آن حضرت، به معجزات باهرات و خوارق عادات - که از آن جناب صادر شده در ایام غیبت صغری و رفت و آمد خواص و نواب، نزد آن حضرت - ثابت می شود و به آن، ثابت شود حیات و مهدویت آن جناب؛ زیرا در میان مسلمین، کسی نباشد که آن جناب را در زمانی، امام داند و غیر او را مهدی موعود داند. و معجزات آن حضرت بسیار است و اکابر دانشمندان معروف به صلاح و صدوق و فضل، در نزد خاصه و عامه، آنها را نقل کرده اند.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن ابی یعفر که گفت: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: هیچ معجزه ای از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست، مگر آن که ظاهر خواهد گردانید خدای تعالی مانند آن را به دست قائم ما، به جهت اتمام حجت بر اعداء.

اول: در کفایه المهتدی نقل کرده از شیخ ابو عبدالله، محمد بن هبه الله طرابلسی، در کتاب فرج کبیر⁽⁴⁰⁾ که روایت نمود به سند خود از ابی الادیان - که یکی از چاکران حضرت عسکری علیه السلام بود - که او گفت: به خدمت آن حضرت شتافتیم، آن جناب را بیمار و ناتوان یافتیم. آن جناب نامه ای چند نوشته، به من داد و فرمود: این نامه ها را به مدائن رسان و به فلان و فلان از دوستان ما بسیار و بدان که بعد از پانزده روز دیگر، به این بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید.

ابوالادیان می گوید که گفتم: ای مولای من! چون این واقعه عظیم روی دهد، حجت خدا و راهنمای ما چه کس خواهد بود؟

فرمود: آن کسی که جواب نامه های مرا از او طلب نماید.

گفتم: زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمایی، چه شود؟

فرمود: آن کسی که بر من نماز گزارد، او حجت خدا و راهنما و امام و قائم به امر

است بعد از من.

پس نشانی بیشتری از آن سرور، طلب نمودم؛ فرمود: آن کسی که خبر دهد به آنچه

در همیان (کیسه پول) است.

پس، هیبت آن حضرت مرا مانع آمد که بیرسم که: چه همیان و کدام همیان و چه

چیز است در همیان؟.

پس، از سامره بیرون آمدم و نامه ها را به مداین رسانیدم و جواب آن مکاتیب را

گرفتم و بازگشتم، و روز پانزدهم بود که داخل سامراء شدم، بر وجهی که آن حضرت،

به معجزه از آن خبر داده بود، آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش او را در

غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آن حضرت دیدم که مردمان دور او جمع

شده بودند و به او تسلیت می گفتند.

با خود گفتم: اگر امام بعد از امام حسن، او باشد، پس از امر امامت، باطل خواهد

شد؛ زیرا می دانستم که نبیذ (شراب) می آشامد و طنبور می زند و قمار می بازد.

پس، او را تسلیت گفتم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه ها نطلبید. بعد از

آن، خادمی بیرون آمد و به جعفر گفت: ای خواجه من! برادر تو را کفن کردند؛ برخیز

و بر او نماز گزار!

برخاست و به آن خانه در آمد و شیعیان، گریان به آن منزل در آمدند؛ در آن حال،

امام علیه السلام را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند؛ جعفر پیش رفت که نماز

بگزارد؛ چون قصد آن کرد که تکبیر بگوید، دیدم کودکی پیدا شد، گندم گون و مجعد

موی، ردای او را کشید و فرمود: ای عمو! من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم!

جعفر، متغیر اللون به کنار رفت، و آن برگزیده، بر پدر بزرگوار نماز گزارد و او را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش، امام علی نقی علیه السلام دفن نمود.

بعد از آن، به من خطاب فرمود: جواب های نامه ها را بیاور!

جواب های نامه ها را دادم به او و با خود گفتم: این دو نشان! و نشان همیان ماند. نشسته بودیم که چند تن از قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده؛ گفتند: جانشین او کیست؟ جعفر را نشان دادند؛ پس بر او سلام کردند و تسلیت گفتند و گفتند: نامه ها داریم و مالی است با ما که گفته اند به آن حضرت برسانیم؛ چه باید کنیم؟

جعفر گفت: به خادمان من بسپارید!

گفتند: به ما بگوی که نامه را چه کسان نوشته اند و مال چقدر است؟

جعفر، خشمناک برخاست و جامه های خود را تکانید و گفت: می خواهند که از غیب خبر دهم!

آن جماعت، حیران شده بودند، که خادمی بیرون آمد و گفت: ای اهل قم! و یک یک را نام برد که با شما نامه فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار دینار است و از آن جمله، ده دینار مطلاست.

پس نامه را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند: بی شبهه، آن کسی که او را فرستاده، او امام است.

دوم: روایت کرده از محمد بن یحیی فارسی، از شخصی که آزاد کرده خدیجه، دختر حضرت جواد علیه السلام بود، او گفت: قومی از سادات از اهل مدینه قائل بودند به حق یعنی امامت امامان شیعه، پس می رسید به ایشان، هدایای ابی محمد عسکری در

وقت معینی؛ پس چون حضرت وفات کرد، برگشتند گروهی از ایشان، از اعتقاد به خلف - یعنی امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) -؛ پس وارد شد آن هدایا بر آن کسانی که ثابت مانده بودند بر اعتقاد به آن جناب بعد از پدر بزرگوارش علیه السلام و قطع شد از باقی، و دیگر بر ایشان برنگشت.

سوم: و نیز روایت کرده از ابی الحسن، احمد بن عثمان عمری، از برادرش، ابی جعفر، محمد بن عثمان که گفت: مردی از اهل سودا ⁽⁴¹⁾ - که اطراف کوفه است - مال بسیاری حمل می کرد از برای صاحب الزمان علیه السلام؛ پس حضرت رد نمود مال را بر او و به او گفت: حق پسر عموهای خود را از آن بیرون کن! و آن چهارصد درهم است. در دست او مزرعه ای بود از فرزندان عومیش، پس بعضی از منافع آن را به آنها داد و بعضی را نگاه داشت؛ وقتی نظر کرد در حساب مال دید که آنچه از پسر عموهایش با اوست، چهارصد درهم است؛ چنانکه حضرت فرموده بود.

و نیز روایت کرده از ابی الحسن عمری که گفت: حمل نمود مردی از قائلین به حق یعنی امامت امامان شیعه، مالی را به سوی صاحب الزمان علیه السلام، مفصلاً ⁽⁴²⁾ با نامه های قومی از مؤمنین، و میان هر دو اسم را فاصله گذاشته بود، و از غیر ایشان، ده اشرفی برده بود به اسم زنی که مؤمنه نبود؛ پس جمیع مال را قبول فرمود، و نوشت در هر فاصله ای، رسید مال آن شخص را و آن ده اشرفی را برگرداند بر آن زن، و در زیر اسم او نوشت: **(وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)** ⁽⁴³⁾.

چهارم: و نیز روایت کرده از عبدالله سفیانی که گفت: مالی از جانب مرزبانی به آن حضرت علیه السلام رساندم که در آن بود دست بند طلایی؛ پس همه را قبول فرمود و دست بند را رد کرد و امر فرمود به شکستن آن.

پس آمدم به نزد مرزبانی و به او گفتم آنچه را به آن را از او بیرون آوردم و فرستادیم نزد آن حضرت؛ پس قبول فرمود.

پنجم: و نیز روایت کرده از علی بن سنان موصلی، از پدرش که گفت: چون حضرت ابو محمد علیه السلام وفات کرد، جماعتی از قم و بلاد جبل، با اموالی که معمولاً می آوردند، وارد شدند.

ایشان را خبری از فوت آن حضرت نبود؛ پس چون رسید به سامراء و سوال کردند از آن جناب، به آنها گفتند که وفات؛ گفتند: پس از او کیست؟ گفتند: جعفر، برادرش.

پس از او سوال کردند؛ (و سراغ جعفر را گرفتند) گفتند: برای سیر و تنزه بیرون رفته و در زورقی (قایقی) نشسته در دجله، شرب خمر می کند و با او سرایندگانند. آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این صفت امام نیست.

بعضی از ایشان گفتند: برویم و این اموال را برگردانیم به صاحبانشان. ابوالعباس محمد بن احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: تامل کنید تا جعفر برگردد و در امر او تفحص کنیم.

چون برگشت، داخل شدند بر او سلام کردند و گفتند: ای سید ما! ما از اهل قوم هستیم، در ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه اند و ما حمل می کردیم برای سید خود، ابو محمد عسکری اموالی.

گفت: کجاست آن مال ها؟

گفتند: با ماست.

گفت: تحویل نمایید آن را به نزد من!

گفتند: برای این اموال، جسری (پلی) است که راه به آن است.

گفتند: آن چیست؟

گفتند.... ما هر وقت مال ها را می آوریم، سید ما می فرمود که همه مال فلان مقدار است؛ از فلان، این مقدار، و از نزد فلان، آن قدر، تا آن که تمام نام های مردم را می برد و می فرمود که بر نقش مهر کیسه ها چیست.

جعفر گفت: دروغ می گوید! و بر برادرم می بندید چیزی را که نمی کرد؛ این علم غیب است.

پس آن قوم سخن جعفر را شنیدند، بعضی به بعضی نگاه کردند.

پس گفت: این مال را بردارید به نزد من آرید!

گفتند، ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند.

ما آن را از سید خود حسن علیه السلام دیده بودیم؛ اگر تو امامی، آن مال ها را برای ما وصف کن، وگرنه به صاحبانش بر می گردانیم، هر چه می خواهند در آن مال ها بکنند! جعفر رفت نزد خلیفه - و او در سامراء بود - و از ایشان شکایت کرد؛ چون در نزد خلیفه حاضر شدند، خلیفه به ایشان گفت: این اموال را بدهید به جعفر!

گفتند: اصلح الله الخلیفه! ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم، و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر به علامت و دلالتی که عادت، بر همین جاری شده بود با ابی محمد علیه السلام.

خلیفه گفت: چه بود آن دلالتی که با ابی محمد علیه السلام بود؟

آنها گفتند: وصف می کرد برای ما اشرفی ها را و صاحبان آن را و اموال را و مقدار آن را؛ وصف می کرد، مال ها را به او تسلیم می کردیم، و چند مرتبه بر او وارد شدیم، و این بود علامت ما بر او، و حال وفات کرده، پس اگر این مرد، صاحب این امر است، پس به پا دارد برای ما آنچه را به پا می داشت برای ما برادر او، وگرنه مال را بر می گردانیم به صاحبانش که آن را فرستادند به توسط ما.

جعفر گفت: یا امیرالمؤمنین! اینها قومی دروغ گویند و بر برادرم دروغ می بندند، و این، علم غیب است.

خلیفه گفت: آن قوم، رسولانند؛ (مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ)؛ جعفر، مبهوت شد و جوابی نیافت، و آن جماعت گفتند: امیرالمؤمنین بر ما احسان کند و فرمان دهد به کسی که به ما را بدرقه کند تا از این بلد بیرون رویم.

پس به شخصی امر کرد ایشان را بیرون کرد؛ چون از بلد بیرون رفتند، پسری به نزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در صورت، پس ایشان را صدا کرد که: ای فلان! و ای فلان، پسر فلان! اجابت کنید مولای خود را!

پس به او گفتند: تو مولای مایی؟! گفت: معانیهج البلاغه الله! من بنده مولای شمایم؛ بروید به نزد آن جناب!

گفتند: با او رفتیم تا آن که داخل شد به خانه مولای ما، امام حسن علیه السلام پس دیدیم فرزند او قائم را، بر سریری نشسته، که گویا پاره ماه است، و بر بدن مبارکش جامه سبزی بود؛ سلام کردیم بر آن جناب، و سلام ما را جواب داد.

آن گاه فرمود: همه مال، فلان قدر است و مال فلان، چنین است، و پیوسته وصف می کرد تا آن که جمیع مال را وصف کرد، و وصف کرد جامه های ما را، و سواری ما را، و آنچه با ما بود از چهار پایان.

پس افتادیم به سجده برای خدای تعالی، و زمین را در پیش روی از بوسیدیم؛ آن گاه سؤال کردیم از هر چه می خواستیم و او جواب داد.

اموال را حمل کردیم به سوی آن جناب، و ما را امر فرمود که دیگر چیزی به سوی سامراء حمل نکنیم تا برای ما شخصی را در بغداد منصوب فرماید که اموال را به نزد او حمل کنیم، و از نزد او، توقعات بیرون بیاید.

گفتند: پس، از نزد آن جناب مراجعت کردیم و عطا فرمود به ابو العباس، محمد بن جعفر حمیری قمی، مقداری از حنوط و کفن، و به او فرمود: خداوند، بزرگ نماید اجر تو را در نفس تو.

راوی گفت: چون ابو العباس به عقبه همدان رسید، تب کرد و وفات نمود. و بعد از آن، اموال حمل می شد به بغداد، نزد کسانی که حضرت منصوب کرده بود، و بیرون می آمد از نزد ایشان، توقیعات.

ششم: در کتاب عیون المعجزات نیز روایت کرده از محمد بن جعفر که گفت: بیرون رفت یکی از برادران ما به عزم عسکر - یعنی سامراء - برای امری از امور، گفت: پس وارد عسکر شدم و من ایستاده بودم در حال نماز نمازی که دیدم مردی آمد و کیسه ای مهر کرده در پیش روی من گذاشت و من نماز می خواندم.

چون از نماز فارغ شدم و مهر آن کیسه را شکستم، دیدم در آن رقعہ ای است که شرح شده در آن، آنچه من برای آن بیرون آمده بودم، پس از عسکر مراجعت کردم. هفتم: و نیز روایت کرده از محمد بن احمد که گفت: شکایت کردم از یکی از همسایگان خود که متأذی بودم از او، و از شر او ایمن نبودم؛ توقیع مبارک صادر شد که: به زودی کفایت امر او، خواهد شد؛ پس، خدای تعالی منت گذاشت بر من به مردن او در روز دوم.

هشتم: و نیز روایت کرده از ابی محمد ثمالی، گفت: نوشتم برای دو مقصد، و خواستم که بنویسم در مقصد سوم خود، پس در نفس خود گفتم: شاید آن جناب عَلَيْهِ السَّلَام این را کراهت داشته باشد؛ پس توقیع شریف رسید در آن دو مقصد و آن مقصد سوم، که در نفس خود پنهان کردم و آن را ننوشته بودم.

نهم: و نیز روایت کرده که: توقیعی رسید درباره احمد بن عبدالعزیز که او مرتد شده، و متبیین شد ارتداد او بعد از اصول توقیع، به یازده روز.

دهم: و نیز روایت کرده از علی بن محمد صمیری، که نوشت و درخواست کفنی کرد؛ آن حضرت نوشت به او که: تو محتاج می شوی به آن، در سال هشتاد (ظاهراً یعنی دویست و هشتاد)، و اما دو جامه برای او فرستاد؛ پس وفات کرد در سال هشتاد

(44)

باب هفتم: برخی از تکالیف مردم نسبت به امام ولی عصر علیه السلام

اول: مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت.

و در عیون از جناب امام رضا علیه السلام روایت است که در ضمن خبری متعلق به آن جناب فرمود: چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مومنی که متاسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین، یعنی حضرت حجت علیه السلام.

در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در عید غدیر و قربان و فطر و روز جمعه و شب آن باید خواند، اشاره شده به این مطلب که حاصل مضمون بعضی از آن فقرات، این است:

کاش می دانستم که تو در کجا اقامت نمودی؟ و کدام زمین و خاک، تو را (در) برگرفته؟ آیا به رضوی جای داری یا ذی طوی؟ گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، و نشنوم از تو، نه آوازی و نه رازی.

گران است بر من، که احاطه کند به تو بلا، نه به من، و نرسد به تو از من، نه ناله ای و نه شکایتی.

جانم فدای تو؛ غایبی که از ما کناره نداری!

جانم فدای تو؛ دور شده ای که از ما دوری نگرفتی!

جانم فدای تو؛ که آرزوی هر مشتاق و آرزومندی از مرد و زن که تو را یاد آورند و ناله کنند!

گران است بر من، که من بر تو بگیریم و خلق، از تو دست کشیده باشند.

گران است بر من، آن که جاری شود بر تو آنچه جاری شده، نه بر ایشان.

آیا معینی هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را؟

آیا جزع کننده ای هست که من او را بر جزعش یاری کنم هر گاه که خلوتی شد؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته (کنایه از بسیاری گریه است)؟ که چشم من او را بر آن
حالت مساعدت کند؟ آیا به سوی تو راهی هست - ای پسر احمد! - که به حضور
جناب مشرف شوند؟

آیا متصل می شود روز ما به فردای او که محظوظ شویم و بهره بریم؟
کی وارد می شویم بر چشمه سارهای سیراب کننده که سیراب شویم؟
کی سیراب می شویم از آب گوارای تو؛ که تشنگی به طول انجامید؟
کی صبح و شام، به خدمت خواهیم رسید؟

کی تو ما را می بینی و ما تو را، و حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده
(باشد)؟

تا آخر دعا، که نمونه ای است از درد دل آن که جمی از چشمه محبت آن جناب
نوشیده، و سزاوار است او را که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش
هجرائش، کفی از آب شور (یعنی اشک در چشم) بیاشد.

دوم: از تکالیف قلبیه، انتظار فرج آل محمد علیهم السلام

در هر آن، و انتظار ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السلام، و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین اسلام بر جمیع ادیان (می باشد) که خدای تعالی به نبی اکرم و در خبر داده و وعده فرمود؛ بلکه بشارت آن را به جمیع پیغمبران و امت ها داده که: روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند، و چیزی از دین نماند که از بیم احدی، در پرده ستر و حجاب بماند، و بلا و شدت، از حق پرستان برود؛ چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیهم السلام است که:

«السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلْمَ بِهِ الشَّعْثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَيُمْكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ.»

ترجمه: سلام بر مهدی! آن که (خدا) و وعده داد به او جمیع امت ها را که جمع کند به وجود او کلمه ها را - یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود - و گرد آورد به او پراکندگی ها را، و پر کند به او زمین را از عدل و داد و انفاهیج البلاغه فرماید به سبب او، وعده فرجی که به مومنین داده.

شیخ نعمانی در کتاب غیبت روایت کرده از علاء بن سیابہ از ابی عبدالله، جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: کسی که بمیرد از شما و منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در خیمه ای باشد که از آن حضرت قائم علیه السلام است.

و نیز روایت نموده از ابو بصیر از آن جناب که فرمود: آیا خبر ندهم شما را به چیزی که قبول نمی کند خداوند عملی را از بندگان، مگر به آن؟ گفتم: بلی! پس فرمود: شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله، و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده و دوستی ما، و بیزاری از دشمنان ما، و انقیاد و تسلیم امامان معصوم بودن، و ورع، اجتهاد، و آرامی، و انتظار کشیدن برای قائم علیه السلام.

آن گاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است که خداوند آن را می آورد هر وقتی که خواست.

آنگاه فرمود: هر کسی که خوش دارد که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، پس انتظار کشد، و عمل کند با ورع و محاسن اخلاق در حالی که انتظار دارد.

پس اگر بمیرد و قائم علیه السلام پس از او خروج کند، هست برای او از اجر، مثل اگر کسی که آن جناب را درک کرده؛ پس کوشش کنید و انتظار کشید هنیئا هنیئا برای شما ای عصابه مرحومه (یعنی ای گروهی که مشمول رحمت خدا هستید).

و شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از آن جناب که فرمود: از دین ائمه است ورع و عفت و صلاح و انتظار داشتن فرج آل محمد علیهم السلام.

و نیز از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: افضل اعمال امت من، انتظار فرج است از خداوند عزوجل.

نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: منتظر امر ما، مانند کسی است که در خون خود غلطیده باشد در راه خداوند.

شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد، به دست محمد بن عثمان، و در آخر آن مذکور است که: دعا بسیاری کنید برای تعجیل فرج؛ به درستی که فرج شما در آن است.

و شیخ برقی در محاسن از آن جناب روایت کرده که به مردی از اصحاب فرمود که: هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت و انتظار کشیدن فرج، مثل کسی است که در خیمه جناب قائم علیه السلام باشد.

و در روایت دیگر: بلکه مثل کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

و در روایت دیگر: مانند کسی است که در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید گردد.

و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که انتظار برد ظهور حجت دوازدهمی را، مانند کسی که شمشیر خود را برهنه کرده و در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دفع دشمنان آن حضرت می کند.

و برقی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: افضل عبادت مؤمن، انتظار کشیدن فرج حق است.

سوم: از تکالیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام

از شرور شیاطین انس و جن، و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه بر کفار و ملحدین و منافقین برای آن جناب؛ و این، نوعی است از اظهار بندگی، و رضای به آنچه خدای تعالی وعده فرموده که چنین گوهر گران بهایی را - که در خزانه قدرت و رحمت خود پرورده، و بر چهره آن حجاب عظمت و جلالت کشیده - در روزی که خود مصلحت داند، ظاهر و دنیا را از پرتو شعاع آن روشن نماید.

و با چنان وعده منجر حتمی، در دعای ما برای آن حضرت، جز ادای رسم بندگی و اظهار شوق، و زیادتی محبت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهری نباشد؛ اگر چه بسیار تحریص و تاکید فرمودند در دعای برای آن حضرت علیه السلام در غالب اوقات.

سید جلیل، علی بن طاووس، در فصل هشتم از کتاب فلاح السائل بعد از ذکر ترغیب در دعای برای اخوان، فرمود که: هر گاه این همه فضل دعاست برای برادران تو، پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو؛ که او سبب وجود توست؛ و تو اعتقادی داری که اگر نبود آن جناب، نمی آفرید خداوند تو را و نه احدی از مکلفین را، در زمان او و زمان تو؛ و این که لطف وجود او علیه السلام، سبب است از برای هر چه که تو و غیر تو در آنید؛ و سبب است از برای هر خیر که می رسید به آن. پس حذر کن و باز حذر کن از این که مقدم بداری نفس خود را، یا احدی از خلائق را در ولا و دعا، بر آن جناب علیه السلام، و حاضر کن قلب و زبان خود را در دعای از برای این سلطان عظیم الشان!

و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من این کلام را گفتم برای این که جناب به دعای تو محتاج است؛ هیئات! که اگر این را معتقد شوی، پس تو مریضی در اعتقاد و دوستی خود.

بلکه این را گفتم برای آن چیزی که تو را شناساندم از حق عظیم آن جناب بر تو، و احسان بزرگ او بر تو، و به جهت این که هر گاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود - برای آن که عزیز است نزد تو - نزدیک تر خواهد بود آن که خداوند جل جلاله، ابواب اجابت را در پیش روی تو باز نماید؛ زیرا تویی که ابواب قبول دعا را به سبب گناهان، به روی خود بستی.

پس هر گاه دعا کردی برای این مولا خاص، در نزد مالک احیاء و اموات، امید است به جهت آن وجود مقدس، خداوند، ابواب اجابت را باز نماید؛ پس تو در دعا کردن برای نفسی خود و برای آن که دعا می کنی برای او، داخل شوی در زمره اهل فضل او، و فرا می گیرد رحمت خداوند جل جلاله تو را، و کرم و عنایت او به تو؛ زیرا که چنگ زدی در دعا به حبل او.

ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف)

سید رضی الدین علی بن طاووس رحمته الله علیه در کتاب فلاح السائل بعد از کلام سابق فرموده: از جمله روایات، روایتی است که ذکر کرده آن را جماعتی از اصحاب ما؛ و ما اختیار نمودیم خیری را که ذکر کرده آن را ابن ابی قره در کتاب خود به اسناد خود از صالحین رحمهم الله که فرمود: مکرر بخوان در شب بیست و سوم از ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته، و بر هر حالتی که باشی، و در تمام آن ماه، و هر قسم که ممکن شود تو را، و هر زمان دیگر؛ می گویی بعد از تمجید کردن خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او رحمهم الله:

«اللهم کن لولیک القائم بأمرک محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه أفضل الصلاة و السلام فی هذه الساعة و فی کل ساعة و لیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و مؤیدا حتی تسکنه أرضک طوعا و تمتعه فیها طولا و عرضا و تجعله و ذریته من الأئمة الوارثین اللهم انصره و انتصر به و اجعل النصر منک علی یده و اجعل النصر له و الفتح علی وجهه و لا توجه الأمر إلی غیره اللهم أظهر به دینک و سنة نبیک حتی لا یتخفی بشیء من الحق مخافة أحد من الخلق اللهم انی أرغب إلیک فی دولة کریمة تعز بها الإسلام و أهله و تذلل بها النفاق و أهله و تجعلنا فیها من الدعاة إلی طاعتک و القادة إلی سبیلک و آتینا فی الدنیا حسنةً و فی ال آخره حسنةً و قنا عذاب النار و اجمع لنا خیر الدارین و اقض عنا جمیع ما تحب فیهما و اجعل لنا فی ذلک الخیرة برحمتک و منک فی عافیة آمین رب العالمین و زدنا من فضلک و یدک المملأی فإن کل معط ینقص من ملکه و عطاؤک یزید فی ملکک» (45).

و ثقہ الاسلام، در کافی روایت نموده از محمد بن عیسی، به اسناد خود از بعضی از صالحین رحمهم الله که فرمود: می گویی بعد از تحمید خداوند تبارک و تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل او رحمهم الله:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَبِئَا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا
وَقَاعِدًا وَعَوْنًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا» (46).

و شيخ ابراهيم كفعمى - در مصباح - دعا را چنين نقل نموده:

«اللهم كن لوليک محمد بن الحسن المهدى فى هذه الساعة و فى كل ساعة وليا و حافظا و

قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتى تسكنه أرضك طوعا و تمتعه فيها طويلا»

چهارم: صدقه دادن است - به آنچه مسیر شود، در هر وقت - برای حفظ وجود

مبارک امام عصر علیه السلام

و ما این مطلب را در کتاب کلمه طیبه توضیح دادیم به این که: هر صدقه (ای) که انسان می دهد به هر کس، برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است، یا برای محبوب عزیزی که در نزد او گرامی است و متوقف است - به حسب ظاهر - اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود سلامتی او؛ چون معلم ناصح، پدر و مادر، فرزند، عیان، اخوان و امثال ایشان؛ مثلا در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان، صدقه می دهد به جهت صحت و سلامتی او.

و خیر آن - بالاخره - بر می گردد به خود او؛ زیرا صحت عالم، سبب سلامتی دین اوست، و سلامتی فرزند، باعث قلت یا بر طرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای اوست و هکذا.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست و نباید باشد از وجود مقدس امام عصر علیه السلام؛ بلکه باید محبوب تر از نفس خویش باشد؛ که اگر چنین نباشد، در ایمان، ضعف و نقصان، و در اعتقاد، خلل و سستی است؛ چنان که به اسانید معتبره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: ایمان نیاورده احدی از شما، تا این که بوده باشم من و اهل بیت من، محبوب تر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم.

و چگونه چنین نباشد و حال آن که وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای اوست؛ و چون ناموس عصر، و مدار دهر، و منیر آفتاب و ماه، و سبب آرامی زمین و سیر افلاک در این اعصار، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام است، و جامه

صحت و عافیت، اندازه قامت موزون آن نفس مقدس، و شایسته قد معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خود پرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است، چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تن درستی ندانند، لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان، از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقا صحت و استجلاب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیات مقرر شده - چون دعا و تضرع و تصدق و توسل - سلامتی حفظ آن وجود مقدس باشد.

پنجم: حج کردن و حج دادن به نیابت امام عصر علیه السلام، چنان که در میان شیعیان مرسوم بود در قدیم، و آن جناب، تقریر فرمودند.

چنان که قطب راوندی در کتاب خرایج روایت کرده که: ابو محمد دعلجی، دو پسر داشت که یکی از آن دو، صالح بود - و او را ابو الحسن می گفتند و او مردگان را غسل می داد - و پسر دیگر او مرتکب محرمات می شد.

مردی از شیعیان، زری به ابو محمد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کند - چنان که عادت شیعیان در آن وقت چنین بود - و ابو محمد، قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حج کند.

وقتی که از حج برگشت، نقل کرد که: در موقف - یعنی عرفات - جوان گندم گون نیکو هیاتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود، و چون من نزدیک او رسیدم، به سوی من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟ من گفتم: ای سید من! از چه چیزی حیا کنم؟

فرمود: به تو حجه می دهند از برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد، نزدیک است که این چشم ضایع شد.

ششم: برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوص اگر به اسم مبارک قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد؛ چنانکه سیره تمام اصناف امامیه - کثر هم الله تعالی - بر آن مستقر شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم، و این خود کاشف باشد از وجود ماخذ و اصلی برای این عمل؛ اگر چه تاکنون به نظر نرسیده، ولکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع، مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند.

بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سوال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبدالله، سبط محدث جزایری، و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است: روزی در مجلس حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ اسم مبارک آن جناب برده شد، پس حضرت به حجت تعظیم و احترام آن، برخاست.

در اهل سنت، این عادت مرسوم است برای مبارک حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر، در سیره خود گفته: جاری شد عادت بر این که مردم چون می شوند ذکر وصف حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر می خیزند به جهت تعظیم آن حضرت، و این برخاستن مستحسن است؛ چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، و به جا آورده اند این کار را؛ لَهَّ لِلَّهِ بسیاری از علمای امت که به ایشان باید اقتدا نمود.

حلبی، از علمای اهل سنت در سیره گفته که: بعضی حکایت کرده اند از امام سبکی شافعی (که) جمع شد در نزد او بسیاری از علمای عصر او پس خوانده قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح آن جناب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

قلیل لمدح المصطفی الخط بالذهب علی ورق من خط احسن من کتب

و ان تنهض الاشراف عند سماعه قیاما صفوفا او جثیا علی الרכب

پس در این حال، برخاست امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند؛ پس وجد عظیمی در آن مجلس شد.

هفتم: از تکالیف در ظلمات ایام غیبت، تضرع و مسالت از خداوند تبارک و تعالی، به جهت حفظ ایمان و دین از تطرق⁽⁴⁷⁾

شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین، که زندقه کفر خود را به لباسی از کلمات حقه پوشانیده اند چون دانه ای که صیاد در زیر دام پنهان کند، و پیوسته به آن، ضعفا را صید و اباطیل خود را به وسیله آن چند کلمه حقه، در قلوب داخل کنند. چنانکه برای اهل دیانت مشکل و مشتبّه نمودند که راست شده و عده ای که صادقین علیهم السلام دادند، چنان که نعمانی در غیبت خود، از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: به درستی که از برای صاحب این امر، غیبتی است، که متمسک در آن غیبت به دین خود، مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا همواره شود.

و از این جهت، امر فرمودند به خواندن برخی از دعاها؛ شیخ نعمانی در غیبت و کلینی در کافی به اسانید متعدده روایت کردند از زراره که گفت: شنیدم که ابو عبدالله علیه السلام می فرماید: به درستی که از برای قائم علیه السلام غیبتی است پیش از آن که خروج کند.

پس گفتم: از برای چه؟

گفت: می ترسد؛ و اشاره فرمود با دست خود به شکم مبارک. آن گاه فرمود: ای زراره! و اوست منتظر و اوست کسی که شک می شود در ولادتش؛ پس بعضی از مردم می گویند که پدرش مرد و جانشینی نگذاشت، و بعضی از ایشان می گویند که حمل بود، و بعضی از ایشان می گویند که او غائب است، و بعضی می گویند که متولد شد پیش از وفات پدرش به دو سال؛ و اوست منتظر؛ غیر این که خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را؛ پس در این زمان، به شک می افتد مبطلون.

زراره گفت: پس گفتم تن فدای تو شدم! اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را

بکنم؟

فرمود: ای زراره! اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ
إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
عَنْ دِينِي» (48).

دعای غریق

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام: زود است می رسد به شم شبهه؛ پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده، و نجات نمی یابد در آن شبهه، مگر کسی که بخواند دعای غریق را.

گفتم: چگونه است دعای غریق؟

فرمود: می گویی: «یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب! ثبت قلبی علی دینک.»

پس گفتم: یا مقلب القلوب و الابصار! ثبت قلبی علی دینک.

پس فرمود: به درستی که خداوند عزوجل مقلب قلوب و ابصار است، ولکن بگو

چنان که من می گویم!؛ یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

هشتم: از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام، استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثت به آن جناب است در هنگام شداید و احوال و بلایا و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه چاری، و خواستن از جنابش حل شبهه، و رفع کربه و دفع بلیه، و نشان دادن راه به مقصود را، به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند به آن متوسل مستغیث برساند، حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربانیه ای که داراست، و بر حال هر کس در هر جا، دانا، و بر اجابت مسؤلش توانا، بلکه پیوسته فضلش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد، رسیده و می رسد، و از نظر در اموری رعایانی خود - از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف - غفلت نکرده و نمی کند.

و خود آن جناب، در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند، نوشتند که: پس به تحقیق که علم ما محیط است به خبرهای شما، و غایب نمی شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می رسد.

و شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت کرده از حضرت ابی محمد، ایام حسن عسکری علیه السلام که آن جناب فرمود: چون حضرت صاحب علیه السلام متولد شد خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد؛ پس برداشتند آن جناب را و بردند تا سرداق عرش، تا این که ایستاد در حضور خداوند تبارک و تعالی؛ پس خداوند فرمود به او: مرحبا! به تو عطا می کنم، و به تو می آمرزم، و به تو عذاب می کنم.

و شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت روایت کرده به سند معتبر، از ابوالقاسم، حسین بن روح، نایب سوم امام زمان که گفت: اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن؛ پس رفتم نزد ابی طاهر بن بلال، در ایام استقامتش - یعنی پیش از آن که بعضی مذاهب باطله اختیار کند - پس آن اختلاف را به او فهماندم؛ گفت: مرا مهلت بده؛ پس او را مهلت دادم چند روز؛ آن گاه مراجعت کردم به نزد او، بیرون آورد حدیثی به اسناد خود، از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

هر گاه اراده نمود خدای تعالی امری را، عرضه می دارد آن را بر رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه بر امیرالمؤمنین و یکایک ائمه علیهم السلام تا آن که منتهی بشود به سوی صاحب الزمان علیه السلام، آن گاه بیرون می آید به سوی دنیا.

و چون اراده نمودند ملائکه که بالا بردند عملی را به سوی خداوند عزوجل، عرض می شود بر صاحب الزمان علیه السلام آن گاه بر هر یک از امامان، تا این که عرض می شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه عرض می شود بر خداوند عزوجل.

پس هر چه فرود می آید از جانب خداوند، بر دست ایشان است، آنچه بالا می رود به سوی خداوند عزوجل، بر دست ایشان است، و بی نیاز نیستند از خداوند عزوجل، به قدر به هم زدن چشمی.

و سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی، در کتاب دفع المناوات از کتاب براهین نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه، از حضرت کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم آن جناب می فرماید: نیست ملکی که خداوند او را به زمین بفرستد به جهت هر امری، مگر آن که ابتدا می کند به امام علیه السلام؛ پس معروض می دارد آن را بر آن جناب، و به درستی که محل رفت و آمد ملائکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است.

و در حدیث ابوالوفای شیرازی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به او: چون در مانده و گرفتاری شدی، پس استغاثه کن به حجت علیه السلام که او تو را در می یابد و او فریادرس پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند.

و شیخ کشی در رجال و شیخ صفار در بصائر روایت کرده اند از رمیله که گفت: تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، پس در نفس خود، خفتی یافتم در روز جمعه و گفتم: نمی دانم چیزی را بهتر از آن که آبی بر خود بریزم - یعنی غسل کنم - و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام پس چنین کردم، آن گاه به مسجد. چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای بر آمد، آن تب به من برگشت.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر (خانه) شد، داخل شدم با آن جناب و فرمود: ای رمیله! (چه شده بود که) دیدم تو را که بعضی از اعضای تو درهم می شد؟

پس نقل کردم برای آن جناب، حالت خود را که در آن بودم، و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب.

پس فرمود: ای رمیله! نیست مؤمنی که مریض شود، مگر آن که مریض می شویم
ما به جهت مرض او، و محزون نمی شود، مگر آن که محزون می شویم به جهت حزن
او؛ و دعا نمی کند، آن که آمین می گوئیم برای او؛ و ساکت نمی شود، مگر آن که دعا
می کنیم برای او.

پس گفتم به آن جناب: یا امیرالمؤمنین! فدای تو شوم! این لطف و مرحمت، برای
کسانی است که با جناب تواند در این قصر (خانه)؛ خبر ده مرا از حال کسانی که در
اطراف زمینند!

فرمود: ای رمیله! غایب نیست یا نمی شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و مغرب
آن.

و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران، به سندهای بسیار روایت کرده
اند از جناب باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند: به درستی که خداوند نمی گذارد زمین
را، مگر آن که در آن عالمی باشد که می داند زیاده و نقصان را در زمین؛ پس اگر
مومنین زیاد کردند چیزی را، بر می گرداند ایشان را (و به روایتی: می اندازد آن) و
اگر کم کردند، تمام می کند برای ایشان؛ و اگر چنین نبود، مختلط (و مشتبه) می شد بر
مسلمین، امور ایشان (و به روایتی: حق از باطل شناخته نمی شد).

در تحفه الزائر مجلسی و مفاتیح النجاه سبزواری است که: هر که را حاجتی باشد،
آنچه مذکور می شود، بنویسد در رقعہ ای، و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد، یا
ببندد و مهر کند و خاک پاک را گل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نهری یا
چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد، که به حضرت صاحب الزمان علیه السلام می رسد و او -
بنفسه - متولی برآوردن حاجت می شود.

رقعه حاجت

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِيثًا وَشَكْوَتِ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عِزِّهِ وَجَلِّ ثَمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي وَأَشْغَلَ قَلْبِي وَأَطَالَ فِكْرِي وَسَلَبَنِي بَعْضَ لَبِي وَغَيْرِ خَطِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخِيلِ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَتَبْرَأُ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَى الْحَمِيمِ وَعَجَزَتْ عَن دِفَاعِهِ حِيلَتِي وَخَانَنِي فِي تَحْمَلِهِ صَبْرِي وَقَوْتِي فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ جَلِّ ثَنَائِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِي التَّدْبِيرِ وَمَالِكِ الْأُمُورِ وَاثِقًا بِكَ فِي الْمَسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلِّ ثَنَائِهِ فِي أَمْرِي مُتَبَقِّنَا لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَاءِ سُؤْلِي وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَتَصَدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرِ كَذَا وَكَذَا فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمْلِهِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحْقًا لَهُ وَلَا ضِعَافَهُ بِقَبِيحِ أَعْمَالِي وَتَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عِزِّهِ وَجَلِّ فَأَغْنِنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ وَقَدَمِ الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ عِزِّهِ وَجَلِّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ فِيكَ بِسَطْتِ النِّعْمَةِ عَلَيَّ وَاسْأَلِ اللَّهَ جَلِّ جَلَالَهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَفَتْحًا قَرِيبًا فِيهِ بَلُوغُ الْأَمَالِ وَخَيْرُ الْمَبَادِي وَخَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلِّ ثَنَائِهِ لَمَّا يَشَاءُ فَعَالَ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَالْمَأَلِ.»

آن گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید: یا عثمان بن سعید العمری، یا ولد او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد السمری، و یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید:

«یا فلان بن فلان سلام علیک أشهد أن وفاتک فی سبیل الله و أنك حی عند الله مرزوق و قد خاطبتک فی حیاتک الی لک عند الله عز و جل و هذه رقعتی و حاجتی الی مولانا ع فسلمها الیه فأنت الثقة الأمين»⁽⁴⁹⁾ پس نوشته را در چاه یا نهر اندازد که حاجت او برآورده می شود.

واسطه بودن نواب اربعه، در ایام غیبت صغری و کبری

و از این خبر شریف، چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظم، چنان که در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقعیات، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ، مفتخر و سرافرازند.

پس معلوم شود که خوان احسان وجودم و کرم و فضل و نعم امام زمان علیه السلام در قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان درمانده و گم گشته و امانده و متحیر نادان و سر گشته حیران، گسترده است، و باب آن باز، و شارعش عام؛ با صدق اضطرار و حاجت، و عزم با صفای طویت و اخلاص سریرت؛ اگر نادان است، شربت عملش بخشند، و اگر گم شده است، به راهش رسانند، و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند.

سید بن طاووس رحمته الله علیه در کشف المحجبه فرموده در ضمن وصایای به فرزندش محمد که: چون خیر ولادت تو به من رسید، و من در مشهد حسین علیه السلام بودم؛ برخاستم در حضور خداوند جل جلاله در مقام ذل و انکسار، و شکر برای آنچه مرا تشریف نمودند از ولادت تو - از سرور و نیکی ها - و گرداندم تو را به امر خداوند جل و جلاله، بنده مولای ما مهدی علیه السلام و تو را معلق کردم بر او؛ و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه ای که برای تو شد به سوی آن جناب، و دیدم آن جناب را در چندین مقامات در خواب، که خود، متولی شد قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمی رسد وصف کردن آن؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، و وفا کردن از برای او و تعلق خاطر او، به قدر مراد خداوند جل جلاله و مراد رسول و مراد پدران او و مراد آن جناب علیه السلام از تو.

و مناسب است که ختم کنیم این مقام را به ذکر یکی از توسلات مأثوره مجربه:
شیخ ابو عبدالله، سلمان بن حسن صهرشتی، تلمیذ شیخ طوسی رحمته الله علیه در قبس
المصباح - چنان که در بحار نقل کرده - ذکر نموده که شنیدم از شیخ ابو عبدالله،
حسین بن حسن بن بابویه رحمته الله علیه - در ری، سال 440 - که روایت می کرد از عم
خود، ابی جعفر، محمد بن علی بن بابویه رحمته الله علیه؛ گفت: خبر داد مرا بعضی از مشایخ
قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی، و طاقتم سست و ضعیف شد و آسان نبود در
نفسم که آن را افشا کنم برای احدی از اهل و اخوان خودم؛

پس خوابیدم در حالتی که چنین مغموم بودم؛ پس دیدم مردی را که خوش رو و با
جامه نیکو و بوی خوش بود، که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین که در نزد
ایشان قرائت می کردم (درس می خواندم)؛ پس در نفس خود گفتم: تا کی رنج و
مشقت کشم از هم و غم خود، و افشا نکنم آن را از برای او احدی از برادران خود؟ و
این شیخی است از مشایخ علما؛ این را برای او ذکر می کنم؛ پس شاید بیابم در نزد او
فرجی.

پس او ابتدا کرد به من و فرمود: مراجعه کن در آنچه به آن گرفتار شدی، به سوی
خداوند تبارک و تعالی، استعانت بجوی به صاحب الزمان علیه السلام، و او را برای خود
مفزع بگیر؛ زیرا که او نیکو معینی است.
و اوست عصمت اولیاء مؤمنین خود.

آن گاه دست راست مرا گرفت و گفت: او را زیارت کن و سلام کن بر او، و تقاضا
کن از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو!
پس گفتم به او: تعلیم کن به من که چگونه بگویم! پس به تحقیق، همی که در او
هستم، از خاطر من برد هر زیارت و دعا را.

پس آهی سرد برکشید و گفت: لا حول و لا قوه الا بالله و به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: خدا کافی توست و بر تو باکی نیست؛ تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور آن گاه بایست در حالتی که رو به قبله باشی در زیر آسمان بگو:

«سلام الله الكامل التام الشامل العام و صلواته الدائمه و بر کاته القائمه التامه علی حجه الله و ولیه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عبادہ سلاله النبوه و بقیه العتره و الصفوه صاحب الزمان و مظهر الایمان و ملقن احکام القرآن و مظهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض و الحجه القائم المهدی و الامام المنتظر المرضی المرتضی و ابن الائمه الطاهرین الوصی ابن الاوصیاء المرضین الهادی المعصوم بن الهداه المعصومین.

السلام علیک یا امام المسلمین و المومنین! اسلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمه الوصیین! السلام علیک یا عصمه الدین! السلام علیک یا معز المومنین المستضعفین! السلام علیک یا مذل الکافرین المتکبرین الظالمین! السلام علیک یا مولای صاحب الزمان! السلام علیک یا بن رسول الله! السلام علیک یا بن امیرالمؤمنین! السلام علیک یا بن فاطمه الزهراء سیده نسا العالمین! السلام علیک یا بن الائمه الحجج المعصومین و الامام علی الخلق اجمعین! السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولایه! اشهد انک الامام المهدی قولا و فعلا؛ و انک الذی تملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا؛ فعجل الله فرجک و سهل مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک ما وعدک و هو اصدق القائلین؛ و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین؛ یا مولای! یا صاحب الزمان! یا بن رسول الله! حاجتی کذا کذا، فاشع لی فی نجاتها؛ فقد توجهت الیک بحاجتی، لعمری لن لک عند الله شفاعه مقبوله و مقاما محمودا فبحق من اختصکم بامرہ و ارتضاکم لسره و بالشان الذی لکم عند الله بینکم و بینہ سل الله تعالی فی نجاتی و اجابه دعوتی و کشف کربتی و به جای لفظ کذا کذا، حاجت خود را ذکر کن و بخواه آنچه می خواهی!»

گفت: پس بیدار شدم در حالتی که یقین داشتم به فرج، و از شب مقداری مانده بود که وسعتی داشت، پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را به من آموخته بود - از خوف آن که آن را فراموش کنم - آن گاه تطهیر کردم و به زیر آسمان در آمدم و دو رکعت نماز کردم؛ در رکعت اول، بعد از حمد - چنان که برای من تعیین نمود - انا فتحنا لک

فتحا مبینا را خواندم، و در دوم، بعد از حمد، اذا جاء نصر الله و الفتح را؛ پس چون سلام گفتم، برخاستم - در حالتی که رو به قبله بودم - و زیارت کردم؛ آن گاه حاجت خود را خواستم و استغاثه کردم به مولای خود، صاحب الزمان علیه السلام؛ آن گاه سجده شکر کردم؛ طول دادم در آن دعا را، تا آن که ترسیدم فوت شدن نماز شب را.

آن گاه برخاستم و نماز مقرری خود را خواندم و مشغول شدم به تعقیب بعد از نماز صبح، و نشستم در محراب خود و دعا می کردم... قسم به خدا که آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من از آنچه در آن بودم رسیده، و عود نکرد به من مثل آن، در بقیه عمر من، و ندانست احدی از مزدم که چه بود آن امری که مرا درهم انداخت، تا امروز؛ و منت مر خدای راست؛ و له الحمد کثیرا.

سید بن طاووس رحمته الله علیه این زیارت را در مصباح با اختلاف جزئی و بدون تعیین سوره، و شیخ کفعمی در بلد الامین با سوره نقل کرده، و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است ⁽⁵⁰⁾.

باب هشتم: در ذکر پاره ای از زمان ها و اوقات مخصوص به امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف) و تکلیف رعایا در آنها نسبت به آن جناب

عدد آنها هشت است؛

اول: شب قدر، بلکه هر سه شب مردد؛ یعنی شب 19 و 21 و 23 ماه رمضان؛

دوم: روز جمعه؛

سوم: روز عاشورا؛

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، در هر روز؛

پنجم: عصر دوشنبه ها؛

ششم: عصر پنجشنبه؛

هفتم: شب و روز نیمه شعبان؛

هشتم: روز نوروز.

اول: شب قدر، که شب بروز و ظهور قدر و منزلت و میمنت و سلطنت و عظمت و جلالت امام عصر عجل الله تعالی فرج الشریف است؛ در تفسیر علی بن ابراهیم به چند سند معتبر از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که در تفسیر آیه **(فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ)** ⁽⁵¹⁾ فرمودند که: خداوند تقدیر می کند هر امری را از حق و باطل و آنچه می شود در این سال.

و از برای خداوند است در آن بداء و مشیت، که پیش اندازد آن چه را بخواهد و می دهد آن را به رسول خدا صلى الله عليه وآله و می دهد رسول خدا صلى الله عليه وآله به امیرالمؤمنین عجل الله تعالی فرج الشریف و می دهد آن را امیرالمؤمنین به ائمه علیهم السلام، تا این که می رسد به صاحب الزمان عجل الله تعالی فرج الشریف و شرط می کند در آن، بداء و مشیت و تقدیم و تاخیر را.

و نیز روایت کرده که: خداوند تقدیر می کند در شب قدر، آجال و ارزاق را و هر امری که حادث می شود، از موت و حیات، یا ارزانی و گرانی، یا خیر یا شر... نازل می شود ملائکه و روح القدس بر امام زمان علیه السلام و می دهند به او آنچه را که نوشتند از این امور.

و نیز روایت کرده که جناب باقر علیه السلام فرمود: مخفی نمی شود بر ما شب قدر، زیرا که ملائکه طواف می کنند به ما در آن شب.

و شیخ صفار در بصائر الدرجات روایت کرده از داوود بن فرقد که گفت: سؤال نمودم از او - یعنی صادق علیه السلام - از قول خداوند عزوجل: **(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)** ⁽⁵²⁾؛

فرمود: نازل می شود در آنچه می شود در این سال، از موت یا ولادت.

گفتم به او: به سوی که نازل می شود؟

فرمود: به سوی که شاید باشد؟ ⁽⁵³⁾ به درستی که مردم، این شب را در نماز و دعا و مسالت اند و صاحب این امر، در شغلی است؛ نازل می شود ملائکه به سوی او به جهت امور سال، از غروب آفتاب تا طلوع.

و نیز روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: سوال کردم از آن جناب، از نصف شعبان؛

پس فرمود: در نزد من، از آن چیزی نیست، ولكن هر گاه شب نوزدهم از ماه رمضان شد، تقسیم می شود در آن، ارزاق، و نوشته می شود در آن، آجال، بیرون می آید در آن، برات و منشور حاج، و خداوند نظر لطف می فرماید به سوی بندگان خود؛ پس می آمرزد ایشان را، مگر شارب خمر.

پس هر گاه شب بیست و سوم شد، جدا می شود در آن، هر امر محکمی؛ آن گاه به پایان می رسد و امضا کرده می شود.

گفتم: به کی می رسد؟

فرمود: به سوی صاحب شما؛ یعنی امام شما.

در خبر حارث بن مغیره بصری فرمود: نوشته می شود در آن شب قدر، قافله حاج، و آنچه می شود در آن سال، از طاعتی یا معصیتی یا مردنی یا حیاتی... آن گاه می افکند آن را به سوی صاحب الارض عَلَيْهِ السَّلَام.

حارث بن مغیره سوال کرد که: صاحب ارض کیست؟

فرمود: صاحب شما.

و علامه مجلسی رَحِمَهُ اللهُ علیه در زاد المعاد فرمود: از بعضی احادیث، ظاهر می شود که هر سه شب، قدرند و در شب اول، تقدیر امور می شود و در شب دوم، به کثرت دعا و عبادت، ممکن است بعضی تغییر بیابد و در شب سوم، حتم می شود و تغییر نمی یابد یا بسیار کم تغییر می یابد؛ بلا تشبیه، مانند حکم پادشاهان که اول تعلیقه می شود و تغییرش آسان است، بعد از آن ثبت دفاتر می شود و تغییرش دشوارتر است، اما به مهر آنان که مزین نگردیده، باز ممکن است تغییر بیابد، و چون به مهر آنان رسید، به منزله حتم است و تغییرش در نهایت سختی است.

و نیز در مقام ذکر مرغبات عبادت در شب قدر فرموده: چون حضرت صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَام در تمام این شب، با ملائکه مقربین محشور است، و فوج فوج به خدمت او می آید و بر او سلام می کند و تقدیرات که برای او و سایر خلق شده است و بر او عرض می کنند، سزاوار نیست در چنین شبی، تاسی به امام خود نکنند و به غفلت به سر آورند.

و نیز از فوائد عبادت آن شب شمرده که: چون تقدیرات جمیع امور - از عمر و مال و فرزند و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور - در این شب می شود، اصلاح تمام احوال سال، در دیوان اشقیاء نوشته (شده) باشد، و در این شب، تغییر یابد

و از زمره سعادت‌مندان نوشته شود؛ چنان که این مضمون، در اکثر دعاها و احادیث معتبره وارد شده است.

بنابر آنچه در گذشته ذکر شد - که دعا برای آن جناب را باید و قدم داشت بر دعای برای نفس خود، و در این شب مشغول است به آن امر عظیم الهی که در اخبار گذشته و غیر آن اشاره شد به آن - بهترین دعاها طلب نصرت و اعانت و حفظ الهی است برای آن جناب؛ چنان که گذشت که در شب بیست سوم، در جمیع حالات - چه در رکوع، چه در سجود و چه نشسته یا ایستاده بلکه در سایر اوقات - باید خواند آن دعا را که مضمونش پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول و آلش علیهم السلام، این بود که:

بار خدایا! در این ساعت و هر ساعتی، ولی و حافظ و قائد و ناصر و راهنما و معین حجه بن الحسن المهدی علیه السلام باش.

پس از آن، توسل و استغاثه به آن جناب، و طلب اعانت و شفاعت در انجام آنچه می خواهد و باید به دست مبارک او جاری شود و به نظر انور او بگذرد، و تضرع و انابه، که نظر لطف و رافت خود را از بر ندارد و به وسیله ای خود را به نیکی در نزد آن جناب و ذکور نماید که او آنچه سزاوار بزرگی است، در این شب - که زمام امور به دست قدرت الهیه اوست - به او رفتار نماید.

دوم: روز جمعه که از چند جهت اختصاص و تعلق دارد به امام عصر علیه السلام؛ یکی آن که ولادت با سعادت آن جناب در آن بوده؛ چنانکه در باب اول ذکر شد؛ و دیگر آن که ظهور موفور السرور آن حضرت در آن روز خواهد بود، و ترقب و انتظار فرج، در آن روز، بیشتر از روزهای دیگر است؛ چنانکه در برخی از اخبار، تصریح به آن شده، و در زیارت مختصه به آن جناب در روز جمعه است که:

«یا مولای! یا صاحب الزمان! صلوات الله و علی آل بیتک! هذا يوم الجمعة و هم يومك المتوقع فيه ظهورك و الفرج فيه للمؤمنين علی یدیک...»

یعنی: ای آقا من! ای صاحب الزمان، که درود خداوند بر تو و آل بیت تو باد! این روز جمعه است و آن روز تو است که انتظار کشیده می شود در آن، ظهور تو و فرج مومنین بر دست جناب تو.

و من - ای آقای من! - در آن میهمان تو هستم و پناه آورده به تو، و تویی آقای من، کریم و از اولاد کریمان، و ماموری به پناه دادن؛ پس مرا مهمانی کن و پناه ده!... سید بن طاووس رحمته الله علیه در جمال الاسبوع از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود به محمد بن سنان در روز جمعه که: آیا خواندی در این روز، واجب از دعا را؟ پرسیدم کدام است؟

فرمود، بگو: «السلام علیک ایها الیوم الجدید المبارک (المتبارک خ) الذی جعله الله عیداً لاولیانه المظهرین من الدنس الخارجین من البلوی المکرورین مع اولیانه المصفین من العکر الباذلین انفسهم فی محبه اولیا الرحمن تسلیماً...»⁽⁵⁴⁾

یعنی: سلام بر تو باد ای روز تازه مبارکی که گردانده او را خداوند عید از برای دوستان خود که پاک شدگانند از قدرات و بیرون شدگانند از فتنه، و رجعت کنندگانند با اولیای او علیهم السلام و تصفیه شدگانند از درد و کثافات عقاید و اعمال قبیحه، و بذل کنندگان جان های خود را در محبت اولیای خداوند.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار نقل کرده از کتابی قدیم، از تالیفات قدمای علمای ما که: چون نماز صبح را خواندی در روز جمعه، ابتدا کن به این شهادت، آن گاه به صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام و آن دعایی است طولانی، و بعضی از فقرات آن این است:

«اللهم کن لولیک فی خلقک و لیا و حافظاً و قائداً و ناصراً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه منه طویلاً و تجعله و ذریته فیها و الائمة الوارثین و اجمع له شمله و اکمل له امره و اصلح

له رعيته و ثبت ركنه و افرغ الصبر منك عليه حتى ينتقم...؛ اللهم اكفه هول عدوه و انسهم ذكره
و ارد من اراده و كد من كاده و امكر بمن مكره به واجعل دائره السوء عليهم؛ اللهم فض جمعهم و
فل حدهم و اربع قلوبهم و زلزل لقداهم و اصنع شعبهم و شتت امرهم فانهم اضاعوا الصلوات و
اتبعوا الشهوات و عملوا السيئات و اجتنبوا الحسنات فخدمهم بالمثلات و ارهم الحسرات انك على
كل شى قدير». (55)

زیارت امام عصر علیه السلام در روز جمعه

و سید جلیل، علی بن طاووس در جمال الاسبوع این زیارت را برای حضرت
حجت علیه السلام در روز جمعه نقل فرموده:

«السلام عليك يا حجه الله في ارضه! السلام عليك يا عين الله في خلقه! السلام عليك يا نور
الله الذي يهتدى به المهتدون و يفرج به عن المومنين! السلام عليك ايها المهدب الخائف! السلام
عليك ايها الوالي الناصح! السلام عليك يا سفينه النجاه! السلام عليك يا عين الحياه! السلام
عليك صلى الله عليك و على آل بيتك الطيبين الطاهرين! السلام عليك عجل الله لك ما وعدك
من النصر و ظهور الامر! السلام عليك يا مولاي انا مولاك عارف باوليك و اخريك اتقرب الي
الله تعالى بك و بال بيتك و انتظر ظهورك و ظهور الحق على يدك و اسأل الله ان يصلى على
محمد و آل محمد و ان يجعلني من المنتظرين لك و التابعين و الناصرين لك على اعدائك و
المستشهادين بين يدك في جمله اوليائك؛ يا مولاي! يا صاحب الزمان! صلوات الله عليك و على
آل بيتك! هذا يوم الجمعة و هو يومك المتوقع فيه ظهورك و الفرج قيه للمومنين على يدك و
قتل الكافرين بسيفك و انا - يا مولاي! - قيه ضيفك و جارك و انت - يا مولاي - كريم من
اولاد الكرام و مامور بالضيافته و الاجاره فاضعنى و اجزنى، صلوات الله عليك و على اهل بيتك
اطاهرين!».»

و سید بن طاووس رحمته الله عليه بعد از نقل این زیارت می فرماید: و من این شعر را می
خوانم بعد از این زیارت:

نزیلک حیث ما اتجهت رکابی و ضیفک حیث کنت من البلاد
یعنی به هر جا که شترم متوجه شد و مرا ببرد و فرود آورد، من به در خانه احسان
و نعمت تو فرود آمده ام و میهمان خوان جود و کرم جناب توام در هر شهر و دهکده
که باشم ⁽⁵⁶⁾.

و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه - که متعلق است به آن حضرت، و در حقیقت، مضامین آن، سوزنده دلها، و شکافنده جگرها، و ریزنده خون، از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده، و تلخی زهر فراق او به کامشان رسیده باشد - در روز جمعه خوانده شود، بلکه در شب آن نیز؛ چنانکه در یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن، معاصر سیخ طبرسی - صاحب احتجاج - است، روایت شده است.

بهترین اعمال در روز جمعه

و نیز فرمودند که بهترین اعمال در روز جمعه، گفتن: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم است، صد مرتبه بعد از نماز عصر روز جمعه، و در بسیاری از ادعیه روز جمعه، طلب نصرت و تعجیل فرج و ظهور شده است.

در اول دعای تعقیب ظهر روز جمعه است که: بار خدایا! جان مرا که وقف شده است بر تو و حبس شده است، برای فرمان تو، بخر از من به بهشت، با معصومی از عترت پیغمبر خود محزون⁽⁵⁷⁾ است به جهت مظلومی او، و نسبت داده شده به ولایت⁽⁵⁸⁾ او که پر نمایی به او، زمین را از عدل، چنانکه پر شده از ظلم و جور.

سوم: روز عاشورا که روز سرافراز شدن حضرت حجت علیه السلام است از جانب خداوند عزوجل به لقب قائم؛ چنانکه شیخ جعفر بن محمد بن قولویه (رحمته الله) در کامل الزیاره روایت کرده از محمد بن حرمان که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون شد از امر حسین بن علی علیه السلام آنچه شد، ناله و فریاد کردند ملائکه به سوی خداوند عزوجل و گفتند: ای پروردگار ما! چنین می کنند با حسین، برگزیده و پسر پیغمبر تو. فرمود: پس، واداشت خداوند برای ایشان، ظل قائم علیه السلام را. و فرمود: به این، انتقام می کشم برای حسین علیه السلام از آنها که بر او ظلم کردند.

شیخ صدوق (رحمته الله) در علل الشرایع روایت کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت: گفتم به حضرت باقر علیه السلام: یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستند؟

فرمود: بلی!

گفتم: پس چرا قائم علیه السلام را قائم می گویند؟

فرمود: چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، ناله کردند ملائکه به سوی خدای تعالی و گریه و زاری نمودند و گفتند: الهنا و سیدنا! آیا اعراض خواهی فرمود از کسی که بکشد برگزیده تو و پسر برگزیده و مختار از خلق تو را؟

پس خداوند وحی فرستاد به سوی ایشان که: قرار گیرید ای ملائکه من! قسم به عزت و جلال خود که البته انتقام می کشم از ایشان، هر چند بعد از زمانی باشد. [آن گاه خدای تعالی ظاهر نمود ائمه از فرزندان حسین علیه السلام را برای ملائکه؛ پس ملائکه به این مسرور شدند؛ پس ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز می کند؛ پس خدای عزوجل فرمود: به این ایستاده انتقام می کشم از ایشان.

و نیز (عاشورا) روز خروج و ظهور آن حضرت است؛ چنانکه شیخ مفید (رحمته الله) در ارشاد روایت کرده از ابی بصیر که گفت: فرمود حضرت صادق علیه السلام: منادی ندا می کند به اسم حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و سوم - یعنی از ماه رمضان - و خروج می کند در روز عاشورا، و آن، روزی است که کشته شد در آن روز، حسین بن علی علیه السلام.

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است که فرمود: آیه **(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ)** ⁽⁵⁹⁾ نازل شده در شان قائم علیه السلام به درستی که آن حضرت، خروج نماید و مطالبه می کند خون حسین علیه السلام را.

در غیبت فضل بن شاذان روایت شده که شعار اصحاب آن حضرت این است: یا لثارات الحسين.

و در یکی از زیارات جامعه در سلام بر آن حضرت مذکور است:

«السلام علی الامام العالم الغائب عن الابصار و الحاضر فی الامصار و الغائب عن العیون و الحاضر فی الافکار بقیه الاخیار، وارث ذی الفقار الذی یظهر فی بیت الله الحرام ذی الاستار و ینادی بشعار یا لثارت الحسين انا الطالب بالاوتار، انا قاصم کل جبار القاعم المنتظر ابن الحسن علیه و آله افضل السلام» ⁽⁶⁰⁾.

و در زیارت عاشورا مکرر خواسته شده که خداوند روزی فرماید طلب خون سیدالشهدا علیه السلام را با امام ظاهر ناطق، مهدی منصور از آل محمد علیهم السلام، و مکرر ائمه و اصحاب ایشان در نشر و نظم، خود را تسلی می دادند از آن مصیبت عظیمه و رزیه جلیله به ظهور قائم آل محمد علیهم السلام پس روز عاشورا که هم روز ظهور آن جناب است و هم مقصد اعظم برداشتن کرب و اندوه است که آن روز آورده، اختصاصی تمام به آن جناب دارد و باید اهتمام نمود در آن - بعد از ادای مراسم تعزیت و تاسی به آن حضرت در گریه و زاری - در لعن و نفرین و طلب هلاک اعدای آل محمد علیهم السلام و طلب نصرت و مظفر و تعجیل برای آن جناب؛ چنان که در اعمال آداب و آن روز اشاره شده است.

چنان که در یکی از اعمال جلیله آن روز - که مشتمل است بر هزار لعن بر قاتل سیدالشهدا علیه السلام - از فقرات دعایی که باید در قنوت خواند این است:

«اللهم ان سبلك ضائعه و احكامك معطله و اهل نبیک فی الارض هائمه كالوحش السائمه. اللهم اعل الحق و استنقذ الخلق و امن علينا بالنجاه و اهدنا للايمان و عجل فرجنا بالقائم علیه السلام و اجعله لئارءاء و اجعلنا رءفاء... اللهم اعل كلمتهم و افلج حجتهم و ثبت قلوبهم و قلوب شيعتهم على موالاتهم و انصرهم و اعنهم و صبرهم على الاذى فى جنبك و اجعل لهم اياما مشهوره و اياما معلومه كما ضمنت لاوليائك فى كتابك المنزل فانك قلت: وعد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمنكن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدنهم من بعد خوفهم امنا» (61).

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن از هر روز، مخصوص اوست بنابر تقسیمی که علما کرده اند هر روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب به دوازده بخش به نحوی که حسب فصول، فرقی نکند، و هر قسمی منسوب به امامی است (و ساعت آخرین از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، مختص امام زمان علیه السلام است).

پنجم: عصر دوشنبه.

ششم: عصر روز پنج شنبه، که در آن دو وقت، اعمال عباد عرض می شود بر امام عصر علیه السلام، چنان که در عصر هر امامی بر آن امام، عوض می شد، و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جناب، و اخبار در این باب بسیار است و در غالب آن، تصریح به عصر نشده و لکن در بعضی دیگر اشاره شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه **(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)** ⁽⁶²⁾ گفته: اصحاب ما روایت کردند که اعمال امت عرض می شود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر دوشنبه و پنج شنبه، پس می شناسند آنها را، و ایشانند مقصود از قول خداوند: و المومنون.

و از غرایب آن که، شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود ⁽⁶³⁾ فرموده که: در اخبار آمده که اعمال امت را در هر شب دوشنبه و پنج شنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کنند و بر ائمه علیهم السلام و مراد به مومنان، امامان معصوم باشند.

و در امالی شیخ طوسی و بصائر صفار روایت است از داوود رقی که گفت: نشسته بودم در نزد حضرت صادق علیه السلام که ناگاه - ابتدا از پیش خود - فرمود: ای داوود! به تحقیق که عرض شد بر من اعمال شما، روز پنج شنبه؛ دیدم در آنچه عرض شد بر من از عمل تو، صله تو فلان پسر عمومیت را؛ پس این، مرا مسرور کرد؛ به درستی که می دانم که صله تو، زودتر عمر او را فانی و اجل او را قطع می کند.

داوود گفت: مرا پسر عمی بود خبیث و معاند؛ رسید به من بدی حال او و عیالش؛ پس، پیش از بیرون آمدن به سمت مکه، براتی نوشتم برای مخارج او، چون به مدینه رسیدم، حضرت صادق علیه السلام مرا به این خبر داد.

و نیز در بصائر الدرجات صفار روایت است از آن جناب که فرمود: اعمال، عرض می شود روز پنج شنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام.

و در خبر دیگر فرمود: اعمال عباد عرض می شود بر پیغمبر شما هر شامگاه روز پنج شنبه؛ پس حیا کند یکی از شماها که عرض شود بر پیغمبر او، عمل قبیح. و نیز از یونس روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که ذکر ایام می فرمودند، چون ذکر فرمود پنج شنبه را، پس فرمود که: آن روزی است که عرض می شود اعمال بر خداوند و رسولش و ائمه علیهم السلام.

و نیز از عبدالله بن ابان روایت کرده که گفت: گفتم جناب رضا علیه السلام و میان من و آن جناب چیزی بود که: بخوان خدا را بر من و برای موالیان خود؛ پس فرمود: والله! که اعمال شما عرض می شود بر من در هر پنج شنبه.

سید جلیل، علی بن طاووس در رساله محاسبه النفس می گوید: من دیدم و روایت کردم در روایات متفقہ از ثقات، که روز دوشنبه و روز پنج شنبه عرض می شود اعمال در آن دو، بر خداوند عزوجل، و روایت شده از اهل بیت علیهم السلام که در روز دوشنبه و پنج شنبه عرض می شود اعمال بر خداوند جل جلاله و بر رسول او و بر ائمه علیهم السلام.

آن گاه از جد خود، شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده که در تفسیر تبيان خود فرمود: روایت شده که اعمال عرض می شود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر دوشنبه و پنج شنبه، پس عالم می شود به آن، و همچنین عرض می شود بر ائمه علیهم السلام، پس می شناسند آن را. و پس از نقل جمله ای از اخبار بر این مضمون، از طریق اهل سنت نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عرض می شود اعمال امت، من در هر هفته، دو مرتبه؛ روز دوشنبه و روز پنج شنبه؛ پس می آمرزد هر یک از بندگان خود را، مگر بنده ای که میان او و برادرش عدواتی باشد؛ پس می فرماید؛ بگذارید این دو را.

و نیز روایت کرده که: آن حضرت، روز دوشنبه و پنج شنبه را روزه می گرفتند، پس سبب آن را کسی از آن جناب پرسید؛ پس فرمود: اعمال بالا می رود در هر دوشنبه و پنج شنبه و دوست دارم که عمل من بالا رود در حالتی که من صائم باشم. پس سید فرمود: سزاوار است که انسان در هر دوشنبه و پنج شنبه محافظت کند به هر طریقی در طلب توفیق، و مبادا که در این دو روز، خود را در استظهار در طاعت، مهمل بگذارد.

و در کشف المحجبه به فرزندش وصیت کرده که: عرض کن حاجت خود را بر حضرت مهدی عجل الله فرجه در هر روز دوشنبه و هر روز پنج شنبه از هر هفته به آن جناب، بعد از سلام بر او - به زیارت سلام الله الكامل التام (که در باب هفتم گذشت) و بگو: «یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا بیضاعه مزجاه فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین» تا آخر کلمات شریفه که چون منقول نبود و اختصاص داشت به سادات، نقل نکردیم.

و بالجمله: آخرین این دو روز که به مقتضای اخبار مستفیضه، روز عرض اعمال است - بنا به روایت شیخ طوسی در غیبت، اولاً بر حضرت حجت صلی الله علیه و آله، آنگاه بر خدای تعالی - و هم به حسب تقسیم ساعات روز، مختص است به آن جناب، و نیز وقت تبدیل ملائکه حفظه است - که موکلین روز، بالا روند و موکلین شب، فرود آیند - باید نهایت مراقبت و مواظبت نمود در اصلاح اعمال و تدارکات آنچه فوت شده، و رفع شواغل و موانع از توجه و تضرع و انابه، و برخاستن از مجالس اهل غفلت، و توسل به امام عصر عجل الله فرجه و خواستن از آن جناب، شفاعت در اصطلاح صحایف اعمال و تبدیل سیئات آن به حسنات و تمام کردن حسنات او به فاضل حسنات خود، حسب دعای مشهور از آن جناب که برای شیعیان خود کرده بود و از خداوند خواستند که چنین کند.

و نیز در شب و روز دوشنبه و پنج شنبه سعی کند در کردن علمی خالص، که شاید به برکت آن، از مفسد باقی در گذرند.

هفتم: شب و روز نیمه شعبان، که ولادت با سعادت آن جناب علیه السلام در آن بوده و این نعمت عظیمه را خداوند، در آن به بندگانش عطا فرموده. کافی است در مقام بیان تعظیم و احترام این وقت شریف، آنچه لسان اهل البیت علیهم السلام، عالم ربانی، سید علی بن طاووس (رحمته الله) در اقبال گفته که: بدان! مولای ما مهدی علیه السلام کسی است که اطباق کردند اهل صدق از کسانی که اعتماد بر ایشان هست، به این که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده امت را به ولادت آن جناب، و بزرگی انتفاع مسلمین، به ریاست او و دولت او...

هشتم: روز نوروز که روز ظهور امام عصر علیه السلام است.

ولکن مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان علیه السلام، روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سال های بسیاری که توافق نکنند، منتظر فرج نتوان شد؛ زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی علیه السلام - که حال (یعنی زمان تالیف کتاب نجم الثاقب) از عمر شریفش، هزار و چهل و چند سال می گذرد - که خواهد شد و تبدیل و خلفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده، از نشانه ها علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تاخیر و تاویل به چیز دیگر - که از اهل بیت عصمت علیهم السلام رسیده باشد - هست؛ حتی آنها که در شمار علائم حتمی ذکر شده؛ چه ظاهرا مراد از حتمی بودن در آن اخبار، نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، بلکه مراد و الله يعلم - مرتبه ای است از تاکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله (ای) از انحای وجود آن نداشته باشد.

تنبیه

بر ارباب بصیرت معلوم است که چنانکه زمان های مذکوره را اختصاص است به حضرت حجت علیه السلام - که لازم دارد توجه و استغاثه و عمل به مراسم عبودیت، آن جناب را زیاده از سایر اوقات - بعضی از امکانه نیز هست که به ملاحظه پاره ای از اخبار عامه و خاصه - احتمال قریب دارد، بودن آن جناب را در آن جا در وقتی مخصوص؛ پس سزاوار است حاضر شدن در آن مکان، هر چند نبیند یا شناسد آن جناب را؛ چه اقامه آن جناب در مکانی، اسباب نزول رحمت و برکات و الطاف خاصه الهیه است، و شاید به برکت مجاورت، و بودن با آن معدن خیر و برکت، لطف عام و رحمت، شامل حال او شود، هر چند مستحق نباشد؛ چنان که در بودن یا کسانی که مورد غضب و لعنت خداوندی اند، خوف شمول لعن، و دور شدن از رحمت الهیه است اگر لعن بر آنان وارد شود.

شیخ صدوق در کمال الدین فرموده: روایت است در اخبار صحیح از ائمه ما علیهم السلام که هر کس ببیند رسول خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام را که داخل شده در شهری یا قریه ای در خواب خود، پس به درستی که آن، امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می ترسیدند و حذر می کردند، و رسیدن است به آنچه آرزو داشتند و امید رسیدن آن را داشتند.

و شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند از محمد بن مسلم که گفت:

گذشت به من حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام و من نشسته بودم در نزد قاضی در مدینه.

فردا رفتم خدمت آن جناب؛ فرمود به من: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن

دیدم؟

گفتم: فدای تو شوم! به درستی که این قاضی مرا اکرام می کند؛ پس بسا می شود که در نزد او می نشینم.

فرمود: چه چیزی تو را ایمن داشته از این که لعنتی فرود آید، پس فرو گیرد اهل مجلس را؟!.

و شاهد این دو مطلب در اخبار بسیار است و غرض، تنبیه بر غنیمت دانستن حضور در آن امکنه است از جمله آنهاست:

عرفات در موسوم حج، و سایر بقاع شریفه در اوقات شریفه که در شرع، ترغیب و تاکید شده در حضور آن جا در آن اوقات، و مکان تشبیه و نماز بر جنازه مومن.
که در روایت، (وعده حضور امام عصر بر سر جنازه مؤمنین داده شده).

باب نهم: در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت ﷺ

آدابی که به برکت آنها می توان حضرت را زیارت کرد:

در ذکر اعمال و آدابی که شاید بتوان به برکت آنها به سعادت ملاقات حضرت حجت ﷺ رسید؛ شناسد یا نشناسد؛ در خواب یا بیداری، و بردن بهره و فیضی از آن حضرت؛ هر چند که نباشد مگر زیادتی نور یقین و معرفت وجدانی به آن وجود معظم، که از اهم مقاصد است.

از حکایت باب یازدهم معلوم می شود که رسیدن به این مقصود، و بلوغ این مرام، در غیبت کبری ممکن و میسر (است)، بلکه مکشوف می شود که می توان به وسیله علم و عمل تقوای تام معرفت و تضرع و انبات تهذیب نفس از هر غل و غش و ریه و شک و شبهه و صفات مذمومه، قابل تلقی اسرار، و دخول در سلک خاصان و خواص، شد و از کلمات علمای اعلام، در باب یازدهم، شواهدی ذکر می شود.

مقصود در این جا، نه بیان دست آوردن راه آن است؛ که زیاده بر ادای تمام فرایض و سنن و آداب، و ترک تمام محرّمات و مکروهات و مبعوضات، به نحوی که از او خواسته اند، سایر مقدمات آن، مستور و مخفی (است) جز بر اهله مکشوف و مبین ندارند؛ بلکه غرض، به دست آوردن راهی است که شاید به وسیله آن، در عمر خویش، نوبتی به این نعمت برسد؛ هر چند در خواب باشد.

مخفی نماند که از تامل در قصص و حکایاتی که در باب یازدهم یاد می گردد، معلوم می شود که مداومت بر عمل نیک و عبادتی مشروعه و کوشش در انابه و تضرع، در مدت چهل روز، به جهت این مقصد، از اسباب قریبه و وسیله های عظیمه است؛ چنان که رفتن چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله، یا چهل شب جمعه در

کوفه، با اشتغال به عبادت، از عمل های متداوله معروفه است که بسیار از علما و صلحا دعوی تجربه کرده اند.

و نیز زیارت سید الشهداء علیه السلام، در چهل شب جمعه و امثال آن. و ظاهرا مستندی مخصوص در دست ایشان نباشد - نه برای عدد مذکور و نه برای عمل - جز آنچه از کتاب سنت ظاهر می شود؛ که مداومت بر دعا در چهل روز، در اجابت و قبول، موثر است.

در کافی روایت است که محمد بن مسلم گفت: گفتم به جناب باقر، یا صادق علیه السلام که: ما می بینیم مرد که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع، ولکن قائل نیست به حق - یعنی به امامت ائمه علیهم السلام - پس آیا او را هیچ منفعت می دهد؟ فرمود: ای محمد! به درستی که مثل کسانی که به امامت ائمه قائل نیستند و عبادت می کنند.

مثل اهل بیتی بود که در بنی اسرائیل بودند، که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی کرد، مگر آن که چون دعا می کرد، به اجابت می رسید. مردی از ایشان، چهل شب سعی و کوشش کرد، آن گاه دعا کرد، پس به نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده، و تقاضا کرد که برای او دعا کند، پس عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد؛ آن گاه خدای عزوجل را خواند.

پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: ای عیسی! به درستی که بنده من به نزد من آمد به غیر آن در که باید از آن در درآید؛ به درستی که او ما را دعا کرد و در دلش شکی بود از تو، پس اگر ما را دعا کند تا آن که گردنش قطع شود و انگشتانش بر یزد، اجابت نمی کنم او را.

پس عیسی ملتفت او شد و فرمود: دعا می کنی خداوند را و حال آن که در دلت شکی است از پیغمبر او.

پس گفت: ای روح الله و کلمه او! این چنین بود و الله آنچه گفت؛ پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند.

پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او.

و چون اجمالا معلوم شد ماخذ عمل معهود علما و صلحا و اخیار در مواظب چهل شب و روز چهارشنبه یا جمعه، در کوفه یا سهله یا کربلا، به جهت این مقصد عظیم، و نبودن خصوصیتی در هیچ یک از آنها، ظاهر می شود که هر کس باید به حسب مقام و حالت و مکان و زمان و قدرت خود، نظر کند به دقت و تامل، یا از دانای بصیری جويا شود که از اعمال حسنه شرعیه و آداب سنن احمدیه، کدام یک نسبت به او اولی و ارجع است که بدان مواظبت کند؛ زیرا ممکن است عملی از گفتنی ها یا کردنی ها نسبت به کسی مرجوع، و نسبت به دیگری راجح باشد؛ و بر فرض رجحان، تفاوت مراتب و درجات اعمال، بسیار است.

پس ممکن است که از کسی بذل و انفاق مال در محلش مطلوب باشد، و از دیگری تعلیم، و از دیگری نماز، و از دیگری روزه، و از دیگری زیارت، و هکذا، ولکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه را، چون ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت مؤکول و مشروب و ملبوس و حلیت آنها، زیاده از آنچه به ظاهر می توان کرد، تخلیص نیت و غیر اینها که مقام بیان آنها نیست.

دعاهایی که به واسطه خواندن آن می توان حضرت حجت علیه السلام را در خواب یا

بیداری دید

و اما اعمال مخصوصه برای حاجت مذکوره؛ چه آن که مختص به امام زمان علیه السلام باشد، یا به مشارکت سایر ائمه، بلکه انبیا علیهم السلام؛ پس چند چیز از آنها مذکور می شود:

اول: سید جلیل، ابن باقی در اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه این دعا را، پس به درستی که او خواهد دید امام م ح م د بن الحسن علیه السلام را در بیداری یا در خواب:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اينما كان و حيثما كان من مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها عنى و عن والدى و عن والدى و اخوانى التحيه و السلام عدد خلق الله، وزنه عرش الله و ما احصاه كتابه و احاط به علمه.

اللهم انى اجدد له فى صبيحه هذا اليوم و ما عشت فيه من ايام حياتى عهدا و عقدا و بيعه له فى عنقى لا احول عنها و لا ازول ابدا.

اللهم اجعلنى من انصاره و اعوانه و الذايين عنه و الممثلين لا وامره و نواهيه فى ايامه. المستشهدين بين يديه.

اللهم فان حال بينى و بينه الموت الذى جعلته على عبادك حتما مقضيا فاخر جنى من قبرى موتزرا كفى شاهرا سيفى مجردا قناتى مليبا دعوه الداعى فى اللحاضر و البادى.

اللهم ارنى الطلعه الرشيد و الغره الحميد و اكحل بصرى بنظره منى اليه و عجل فرجه و سهل مخربه.

اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عوره و اعمر اللهم به بلادك و احى به عبادك فانك قلت و قولك الحق ظهر الفساد فى البر و البحر بما كسبت ابدى الناس فاطهر اللهم لنا وليك و ابن

بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و آله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یحققه.

اللهم اکشف هذه الغمه عن هذه الامه بظهوره انهم یرونه بعیدا و نزیه قریبا و صلی الله علی محمد و آله» (64).

دوم: شیخ ابراهیم کفعمی در النہ الواقیه فرموده که: دیدم در بعضی از کتب اصحاب خود که هر کس اراده کرده دیدن یکی از انبیا و ائمه علیهم السلام را با سایر مردم یا فرزندان خود را در خواب، پس بخواند سوره شمس، قدر، کافرون، توحید، و معوذتین (65)، آن گاه بخواند سوره توحید را صد مرتبه، و صلوات بفرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صد مرتبه و بخواند بر طرف راست؛ پس به درستی که خواهد دید آن را که قصد کرده - ان شاء الله تعالی - و سخن خواهد گفت با آنها با آنچه می خواهد از سوال و جواب.

و دیدم در نسخه دیگر، همین را بعینه، جز آن که گفت: به جا می آورد این را هفت شب، بعد از دعایی که اولش این است: اللهم انت الحی الذی....

مخفی نماند که این دعا را سید علی بن طاووس روایت کرده در کتاب فلان السائل به اسناد خود از بعضی از ائمه علیهم السلام که فرمود: هر گاه اراده کردی که ببینی میت خود را، پس بخواب با طهارت، و بخواب بر طرف راست خود، و بخوان تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را و بگو: اللهم انت الحی....

شیخ طوسی در مصباح خود فرموده: کسی اراده کرده دیدن میتی را در خواب خود، پس بگوید در وقت خواب:

«اللهم انت الحی الذی لا یوصف و الایمان منه منک بدات الاشیاء و الیک تعود فما اقبل منها کنت ملجا و منجا و ما ادبر منها لم یکن له ملجا و لا منجا منک الا الیک و استلک بلا اله الا انت و استلک بسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله و سلم سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمه سید نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتها سیدی شباب اهل الجنه اجمعین ان تصلی علی محمد و آله و اهل بیتی و ان ترینی میتی فی الحال

التي هو فيها»⁽⁶⁶⁾. و مو مقتضای عموم اول خبر، این دعا را برای میت، حتی انبیا و ائمه
عليه السلام - چه زنده و چه متوفی - می شود خواند.

باید آن کسی که عمل به این نسخه می کند، تبدیل کند آخر دعا را به آنچه مناسب
مقام امام زنده و پیغمبر زنده است! بلکه ظاهر آن است که اگر برای نبی یا امام - چه
زنده چه متوفی - باشد، باید تغییر دهد.

و موید این مطلب آن که در کتاب تسهیل الدواء بعد از ذکر دعای مذکور، گفته که:
ذکر کرده بعضی از مشایخ ما عليه السلام که هر کس اراده کرده که ببیند یکی از انبیا یا ائمه
هدی عليه السلام را، پس بخواند دعای مذکور را تا آن جا که ان تصلی علی محمد و آل
محمد، آن گاه بگوید: ان ترینی فلانا⁽⁶⁷⁾ یعنی نام آن را که خواسته، ببرد و بخواند بعد
از آن، سوره شمس، لیل، قدر، کافرون، توحید و معوذتین را، آن گاه صد مرتبه سوره
توحید را بخواند، پس، هر که را اراده کرده، خواهد دید و سوال می کنی از او، آنچه را
قصد کرده، و جواب خواهد داد او را - ان شاء الله تعالی -.

سوم: شیخ مفید عليه السلام در کتاب اختصاص روایت کرده از یکی از راویان، از حضرت
موسی بن جعفر عليه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرماید: هر کسی را برای
او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی، و اراده کرده که مرا ببیند و مقام و
مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سر شب و مناجات کند به ما (یعنی - و الله العالم
- که با خدای تعالی مناجات کند به توسط ما، به این که قسم دهد او را به حق ما و
متوسل شود به حضرت او به وسیله ما، که ما را به او بنماید و مقام او را در نزد ما به
او نشان دهد) پس به درستی که خواهد دید ما را و می آمرزد او را خداوند به سبب
ما، و پوشیده نمی شود بر او موضع و محل او (یعنی مقام او).

و یعنی گفته اند: مراد از مناجات کردن به ما، این (است) که دیدن ما را از هم خود
قرار دهد و دیدن و محبت ما را ذکر نفس خود گرداند که خواهد دید ایشان را.

و این غسل مذکور در این خبر، به جهت حاجت مذکوره، یکی از اغسال مستحبه است که فقها - رضوان الله علیهم - ذکر فرمودند؛ چنانکه علامه طباطبایی، بحر العلوم رحمته الله در منظومه خود می فرماید در ضمن غایات غسل:

و وریه الامام فی المنام لدرك ما يقصد من مرام
و ظاهر، بلکه مقطوع این است که نظر سید بحر العلوم، به همین خبر باشد؛ چنانکه صاحب مواهب⁽⁶⁸⁾، و غیره تصریح کردند.

و مناسب است ذکر یک عمل مختصر برای دیدن علی علیه السلام را در خواب؛ سید علی بن طاووس در فلاح السائل روایت کرده که از برای دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب، این دعا را در وقت خوابیدن بخواند:

«اللهم انی اسئلك یا من لطفه خفی⁽⁶⁹⁾ و ایادیه باسطه لا تنقضی اسئلك بلطفک الخفی الذی

ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مولای علی بن ابی طالب علیه السلام فی منامی»⁽⁷⁰⁾.

اعمالی که با انجام آن می توان پیامبر ﷺ را در خواب دید

اول: در تفسیر برهان و مصباح کفعی از کتاب خواص القران منقول است که روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: هر کس مداومت کند خواندن سوره مزمل را، می بیند پیغمبر ﷺ را و سوال می کند از آن جناب، آنچه می خواهد، و خداوند عطا می فرماید به او، آنچه خواسته از خیر.

دوم: کفعمی روایت کرده که: هر کس سوره قدر را در وقت زوال، صد مرتبه بخواند، پیغمبر ﷺ را خواب می بیند.

سوم: محدث جلیل، سید هبه الله بن ابی محمد موسوی، معاصر علامه حلی، در مجلد اول کتاب مجموع الرائق روایت کرده که: هر کس مداومت کند تلاوت سوره جن را، می بیند پیغمبر ﷺ را و سوال می کند از او، آنچه می خواهد.

چهارم: نیز در آنجا روایت شده که: هر کس سوره کافرون را در نصف شب جمعه بخواند، آن حضرت را خواهد دید.

پنجم: خواندن دعای مجیر با طهارت، هفت مرتبه وقت خواب، بعد از گرفتن هفت روز، روزه.

ششم: خواندن دعای معروف به صحیفه که روایت شده است در مهج الدعوات و غیره، با طهارت، پنج مرتبه؛ هر دو را شیخ کفعمی نقل فرموده.

هفتم: و نیز کفعمی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که: هر کس بخواند سوره قدر را بعد از نماز ظهر و پیش از ظهر، بیست و یک مرتبه، نمی میرد تا این که ببیند پیغمبر ﷺ را.

هشتم: و نیز از خواص القرآن نقل کرده که: هر کس بخواند در شب جمعه، بعد از ادای نماز شب، سوره کوثر را هزار مرتبه و صلوات بفرستد بر پیغمبر ﷺ هزار مرتبه، می بیند پیغمبر ﷺ را در خواب خود.

نهم: در بعضی از مجموعه های معتبره دیدم که: هر کس اراده کرده که ببیند سید انبیا ﷺ را در خواب، پس دو رکعت نماز بخواند بعد از نماز عشاء به هر سوره که خواسته، آن گاه بخواند این دعا را صد مرتبه:

«بسم الله الرحمن الرحيم

یا نور النور یا مدبر الامور بلغ منی روح محمد و ارواح آل محمد تحیه و سلاما.»
و ادعیه و نماز و اوراد، برای این قسم حاجت بسیار است؛ ما بیشتر آنها را در فصل اول از مجلد ثانی از کتاب دارالسلام استقضا نمودیم.

باب دهم: استغاثه به حضرت علیه السلام

سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات و علامه مجلسی در بحار از کتاب مجموع الدعوات تلعبیری سید علی خان در کلم الطیب از قبس المصباح روایت کرده اند از ابوالوفای شیرازی که گفت: من اسیر بودم در حبس الیاس، با ضیق حال؛ پس چنین معلوم شد بر من که او قصد قتل من کرده؛ پس شکایت کردم به سوی خداوند تبارک و تعالی، و شفیع قرار دادم مولای خود، ابی محمد، علی محمد علی بن الحسن، زین العابدین علیه السلام را؛ پس خواب مرا ربود. (71).

در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (را) که آن جناب می فرماید که: متوسل نشو به من و نه به دختر من و نه به دو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا، بلکه از برای آخرت و آنچه را آرزو داری از فضل خدای تعالی.

و اما برادرم، ابوالحسن علیه السلام پس او انتقام می کشد از کسی که ظلم کرده تو را. پس گفتم: یا رسول الله! آیا نبود که فاطمه علیها السلام را ظلم کردند، پس صبر کرد، و میراث تو را غصب کردند، صبر نمود؛ پس چگونه انتقام می کشد از کسی که مرا ظلم نموده؟

پس حضرت نظر کردم به من از روی تعجب و فرمود: آن عهدی بود که به او کرده بودم و امری بود که به او، امر نموده بودم و جایز نبود برای او مگر به پاداشتن آن، و به تحقیق که ادا کرد حق را.

و الان، پس وای بر کسی که معترض شود موالی او را.

اما علی بن الحسین علیه السلام، پس، از برای نجات از سلاطین و از شرور شیاطین. و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام، پس، از برای آخرت و - به روایتی - آنچه خواهی از طاعت خداوند و رضوان او.

و اما موسی بن جعفر علیه السلام ، پس بخواه به او عافیت.

و اما علی بن موسی علیه السلام ، از برای نجات و - به روایتی بطلب از او سلامتی را در سفرها در بحر و بر.

و اما محمد بن علی علیه السلام ، بطلب به سبب او نزول رزق را از خدای تعالی.

و اما علی بن محمد علیه السلام ، از برای قضای نوافل و نیکی اخوان و آنچه بخواهی از طاعت خداوند عزوجل.

و. اما حسن بن علی علیه السلام ، از برای آخرت.

و اما حجت علیه السلام ، پس هر گاه رسید شمشیر به محل ذبح تو - و حضرت اشاره فرمود به دست خود به سوی حلق - پس استغاثه بکن به او! به درستی که در می یابد تو را و او فریاد رس است و پناه است از برای هر کس که استغاثه کند؛ بگو: یا مولای یا صاحب الزمان! انا مستغیث بک.

و به روایت دیگر فرمود: اما صاحب الزمان علیه السلام ، پس هر گاه رسید کارد به اینجا - و اشاره فرمود به دست خود به سوی حلقش - پس از او اعانت بخواه! پس به درستی که او تو را اعانت خواهد کرد؛ پس بگو: یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!.

و به روایت اول: پس من در خواب گفتم: یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک.

و به روایت دیگر: پس فریاد کردم در خواب خود: یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!.

و به روایت قبس المصباح صهرشتی: پس فریاد کردم در خواب: یا مولای یا صاحب الزمان ادرکنی! فقد بلغ مجهودی.

و به روایت اول: پس در این حال، دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ای است از نور؛ پس گفتم: ای مولای من! دفع کن از من، شر آن که مرا اذیت می کند.

پس فرمود: کار تو را انجام دادم.

چون صبح کردم، الیاس مرا خواست و گفت: به کی استغاثه کردی؟! گفتم: به آن که او فریادرس در ماندگان است.

دعای توسل به امام زمان علیه السلام

در بحار از مجمع الدعوات دعایی طولانی نقل کرده از برای توسل به هر یک از ائمه علیهم السلام برای مطلب مذکوره به همان ترتیب، و در قبس المصباح نیز دعایی مختصر به همان طریق نقل کرده و دعای توسل به امام عصر علیه السلام.

در دومی این است:

«اللهم انی اسلک بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان الا اعنتنی به علی جمیع اموری و کیفیتنی به موونه کل موذ و طاع و باغ و اعنتنی به فقد بلغ مجهودی و کیفیتنی کل عدو و هم و غم و دین، و ولدی و جمیع اهلی و اخوانی و من یعنینی امره و خاصی، امین رب العالمین»⁽⁷²⁾.

باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده اند

ظاهر آن است که مراد حضرت رسول ﷺ از آن کلام (یعنی جمله هر گاه رسید کارد به اینجا)، نه اختصاص توسل به امام عصر عجلایه است در آنجا که به چنگ دشمن افتد که قصد کشتن او نموده، بلکه آن کنایه است از به نهایت رسیدن شدت امور و منقطع شدن اسباب و قطع امید از مخلوق و نماندن جای صبر و شکیبایی؛ چه از بلای دینی باشد یا دنیوی و از شر دشمن انسی باشد یا جنی؛ چنان که از دعای مزبور نیز معلوم می شود.

و چنان که تکلیف مضطر و امانده و بیچاره درمانده، استغاثه به آن جناب است، اغاثه و فریا درسی درماندگان، از مناصب الهیه آن جناب خواهد بود.

و اگر به جهت کثرت اضطراب و اضطرار، متمکن نشود درمانده مضطر از استغاثه به آن جناب به آن زبان مقال و دعای مأثور، کفایت می کند او را برای قابلیت اغاثه آن جناب، سوال به لسان حال و استعداد، با داشتن مقام تولا و اقرار به ولایت و امامت و نحصر دانستن و ساطت فیض الهی در آن وجود مقدس.

و از جمله شواهد بر این مطلب آن که از القاب خاص آن حضرت است غوث که در زیارت معتبره وارد شده و معنی آن فریادرس است و به حقیقت معنی این لقب الهی که مجرد اسم نیست، محقق نشود تا آن که صاحب آن، دارای قوه سامعه ای باشد که هر کس در هر جا به هر زبان در مقام استغاثه برآید، بشنود، بلکه دارای عملی باشد که به حالات درماندگان احاطه داشته باشد که بی استغاثه و توسل، از حالشان آگاه باشد؛ چنان که در فرمانی که برای شیخ مفید نوشتند، به این مقام تصریح فرمودند، و دارای قدرت و توانایی باشند که اگر صلاح دانست، درمانده مستغیث به لسان حال با

مقال را نجات دهد و از گرداب بلا در آورد، و این مقام را شایستگی ندارد جز کسی که دارای مقام امامت باشد.

نیز موید این مقال است آنچه در میان جمیع عرب های شهری و بیابانی شهرت دارد از تعبیر کردن از آن ذات مقدس به ابوصالح و در توسلات و استغاثات و ندبه ها و شکایت ها جز به این اسم، آن حضرت را نخوانند و شعرای معروفین، مکرر در قصاید، مدایح و مرثی و ندبه ها به همین کنیه، آن جناب را ذکر می کنند و ماخذی در اخبار خاصه برای آن به نظر نرسیده جز خبری که احمد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب محاسن از ابو بصیر از جناب صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود:

هر گاه گم شدی در راه، پس ندا کن، یا بگو: «یا صالح، یا اباصالح ارشد و نالی الطريق رحمکم الله» ⁽⁷³⁾.

عبید بن حسن زرنندی که راوی خبر است از علی بن ابی حمزه، گفت:

پس رسید به ما این بلا، پس امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند این که دور شود و ندا کند؛ پس دور شد و ندا کرد.

آن گاه آمد نزد ما؛ پس خبر داد ما را که او شنید آواز خفیفی را که گوید: راه طرف راست، یا گفت: سمت چپ؛ پس یافتم راه را چنانکه گفته بود.

و تردید در یا صالح یا اباصالح و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده؛ چنانکه سید علی بن طاووس در کتاب امان الاخطار بعد از نقل خبر از محاسن، به این مطلب تصریح فرموده.

و شیخ برقی در کتاب مذکور، از پدر خود - محمد بن خالد برقی - نقل کرده که او در سفری با جمعی، از راه کج شدند.

گفت: پس ما این کار را کردیم، پس راه را به ما نشان دادند.

رفیق ما - یعنی آن که کناره کرد و آن دعا را خواند - شنید صدای نازکی را که می گوید:

راه طرف راست است؛ پس مرا خبر داد و به آن جماعت خبر نکرد؛ پس گفتم: طرف راست را بگیرید! پس شروع کردیم به رفتن به طرف راست.

و شاید که چنین فهمیدند یا به دست آوردن که: صالح یا ابیصالح اسم یا کنیه امام عصر علیه السلام است؛ چنان که بعضی حکایات معلوم می شود که این مطلب، میان شیعه، معهود بود.

پس معلوم شد که راهنمای در بیابان، و دستگیر گوشندگان که به عنوان ابیصالح خوانده می شود، همان غوث اعظم، ولی عصر، صاحب الزمان علیه السلام است.

باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده اند

حکایت اول: داستان مسجد جمکران

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی - معاصر شیخ صدوق - در تاریخ قم از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین از مصنفات شیخ صدوق نقل کرده که سبب بنای مسجد جمکران و عمارت آن این بوده است که شیخ عنیف صالح، حسن بن مثله جمکرانی رضی الله عنه می گوید که: من شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال 293 در خانه خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در خانه من آمدند، نصفی از شب گذشته؛ مرا بیدار کردند و گفتند: بر خیز طلب امام مهدی، صاحب الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را می خواند!

حسن گفت: من برخاستم و آماده شدم.

گفتم: بگذارید تا پیراهنم بیوشم.

آواز آمد که: «هو ما کان قمیصک؛ پیراهن به بر مکن که از تو نیست! دست فرا کردم و شلوار خود را برگرفتم.

آواز آمد که: «لیس ذلک منک، فخذ سراویلك!» آن شلوار که برگرفتی از تو نیست؛ آن شلوار که از آن تو است بگیر!»

آن را انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در خانه کردم؛ آواز آمد که: الباب مفتوح.

چون به در خانه آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم؛ سلام کردم؛ جواب دادند و ترحیب کردند (یعنی مرحبا گفتند) مرا بیاورند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است. چون خوب نگاه کردم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر چهار بالش کرده، پیری پیش

او نشسته و کتابی در دست گرفته و می خواند، و فزون از شصت مرد بر این زمین، بر گرد او نماز می کنند؛ بعضی جامعه های سفید، و بعضی جامعه های سبز داشتند و آن پیر، حضرت خضر بود.

پس آن پیر مرا نشانید و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و گفت برو و حسن بن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می کنی و می کاری و ما خراب می کنیم، و پنج سال است که زراعت می کنی و امسال دیگر باره باز گرفتگی و عمارتش می کنی؛ رخصت نیست که تو در این زمین، دیگر بار زراعت کنی؛ باید هر ارتفاع (در آمد) که از این زمین بر گرفته ای، رد کنی؛ تا بدین موضع، مسجد بنا کنند.

و بگو این حسن بن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر، برگزیده است و شریف کرده و تو با زمین خود گرفتی؛ و دو پسر جوان عزوجل از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی؛ و اگر نه چنین کنی، آزار وی به تو رسد، آنچه تو آگاه نباشی.

حسن بن مثله گفت: یا سیدی و مولای! مرا در این، نشانی باید؛ که جماعت، سخن بی نشان و حجت نشوند و قول مرا تصدیق نکنند.

گفت: «انا سنعلم هناک...؛ ما اینجا علامت بکنیم تا تصدیق قول تو باشد؛ تو برو و پیام مرا برسان!»

به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و ارتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند.

مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگزارند؛

دو رکعت تحیت مسجد؛ در هر رکعتی یک بار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح رکوع و سجود، هفت بار بگویند؛

و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگزارند به این نحو: چون فاتحه خواند، به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسد و صد بار بگویند و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخواند، و در رکعت دوم نیز به همین طریق بگزارد و تسبیح در رکوع و سجود، هفت بار بگوید و چون نماز تمام کرده باشد، لا اله الا الله و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صدر بار صلوات بر پیغمبر و آتش علیه السلام بفرستد.

«من صلیتها فکانما صلی فی البیت العتیق؛ هر که این دو رکعت نماز بگزارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گزاره باشد.»

حسن به مثله جمکرانی گفت: من چون این سخن را بشنیدم، با خود گفتم که: گویا این موضع است که تو می پنداری، انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان؛ و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود پس، آن جوان به من اشارت کرد که: برو! من بیامدم؛ چون پاره ای راه بیامدم؛ دیگر باز خواندند و گفتند: بزی در گله جعفر کاشانی چوپان است؛ باید آن بز را بخری؛ اگر مردم ده بها نهند، بخر، و اگر نه، تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری و بدین موضع فردا شب بکشی! آن گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسی که مرضی سخت داشته باشد، انفاق کنی و حق تعالی همه را شفا دهد، و بز ابلق است و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد؛ سه بر جانبی و چهار بر جانبی.

رفتم، مرا دیگر باره بازگردانید و گفت: هفتاد روز یا هفت روز ما اینجاییم.

(اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر

هفتاد حمل کنی، شب بیست پنجم ذی القعدة بود و روز بزرگوار است).

پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه، و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح شد.

نماز بگزارم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم؛ او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا برده بودند.

پس گفت: با الله! نشان و علامتی که امام عَلَيْهِ السَّلَام مرا گفت، یکی این است که زنجیرها و میخ ها اینجا ظاهر است.

پس به نزدیک سید ابولحسن الرضا شدیم، چون به در خانه وی رسیدیم، خدم و حشم وی را دیدم که مرا گفتند: از سحرگاه، سید ابولحسن در انتظار توست، تو از جمکرانی؟

گفتم بلی!

من در حال به درون رفتم و سلام کردم؛ جواب نیکو داد و اعزاز کرد، مرا به تمکین نشانند و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: ای حسن مثله! من خوفته بودم در خواب، شخصی مرا گفت: حسن بن مثله نام، مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید آنچه گوید سخن او را تصدیق کنی و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست؛ باید که قول او را بازگردانی! از خواب بیدار شدم؛ تا این ساعت، منتظر تو بودم.

حسن بن مثله، احوال را به شرح، با وی بگفت؛ در حال بفرمود تا اسب ها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند.

چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان، گله بر کنار راه داشت؛ حسن بن مثله در میان گله رفت، و آن بز، از پیش همه گوسفندان می آمد، پیش حسن بن مثله دوید، و آن بز را گرفت که به وی دهد، و بز را بیاورد.

جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گله من نبوده است، الا امروز که می بینم، و هر چند که می خواهم این بز را بگیرم، میسر نمی شود. پس بز را همچنان که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن بن مسلم را حاضر کردند و انتفاع (در آمدها) از او گرفتند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را چوپ بیوشانیدن و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخ ها را به قم برد و در خانه خود گذاشت. همه بیماران می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند؛ خدای تعالی شفای عاجل می داد و خوب می شدند.

ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه شنیدم که: سید ابوالحسن الرضا مدفون است و در موسیان به شهر قم، و بعد از او فرزندی از وی را بیمار نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخ ها را نیافتند. مولف می گوید: در نسخه فارسی تاریخ قم و در نسخه عربی که عالم جلیل، آقا محمد علی کرمانشاهی، مختصر این قصه را در حواشی رجال میر مصطفی، در باب حسن از آن نقل کرده، تاریخ قصه را در نود و سه - یعنی نود سه بعد از دویست - نقل کرده است.

و اما ما دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت علیه السلام از نمازهای معروفه است، و جماعتی از علما آن را روایت کرده اند؛

اول: شیخ طبرسی - صاحب تفسیر - در کتاب کنوز النجاح روایت کرده از یکی از خدمه ابی عبدالله حسین بن محمد بزوفری و او گفته است که: بیرون آمده از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام که هر کس را بسوی حق تعالی حاجتی باشد، پس باید که بعد از نصف شب جمعه، غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بخواند سوره حمد را، و چون به ایاک نعبد و ایاک نستعین

برسد، صد مرتبه آن را مکرر کند و بعد از آن که صد مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد و سبحان ربی العظیم و بحمده را هفت مرتبه در رکوع بگوید و سبحان ربی الاعلی و بحمده را در هر یک از دو سجده، هفت مرتبه بگوید، از آن رکعت دوم را مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام شدن نماز، این دعا را بخواند، پس به درستی که حق تعالی البته حاجت او را بر آورد هر گونه حاجتی که باشد، مگر آن که حاجت او در قطع کردن صله رحم باشد.

و دعا این است:

«اللهم ان اطعتک فالحمده للک و ان عصیتک فالحجه لک منک الروح و منک الفرج سبحان من انعم و شکر سبحان من قدر و غفر.

اللهم ان کنت عصیتک فانی قد اطعتک فی احب الاشیا الیک و هو الایمان بدک لم اتخذ لک ولدا و لم ادع لک شریکا منا منک به علی لا منا منی به علیک و قد عصیتک یا الهی علی غیر وجه المکابره والخروج عن عبودیتک ولا الجحود لربوبیتک ولكن اطعت هواى وازلنى الشیطان فلک الحجه علی و البیان فان تعذبنی فبذنوبی غیر ظالم لی وان تغفزی لی وترحمنی فانک جواد کریم.»

بعد از آن تا نفس او وفا کند، یا کریم یا کریم را مکرر بگوید بعد از آن بگوید:

«یا امنا من کلی شیء و کل شیء منک خائف حذر اسئلک بامنک من کل شیء و خوف کل شیء منک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطینی امانا لنفسی و اهلی و ولدی و سائر ما انعمت به علی حتی لا اخاف و لا احذر من شیء ابدانک علی کل شیء قدیر و حسبنا الله و نعم الوکیل یا کافی ابراهیم نمرود و یا کافی موسی فرعون اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تکفینی شر فلان بن فلان.»

و به جای فلان بن فلان نام شخص را که از ضرر او می ترسد و نام پدر او را بگوید و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را رفع نماید و کفایت کند پس، به درستی که حق تعالی، البته کفایت ضرر او را خواهد کرد - ان شاء الله تعالی - .

بعد از آن، به سجده رود و حاجت خود را درخواست نماید و تضرع و زاری کند به سوی حق تعالی؛ به درستی که نیست مرد مؤمنی و نه زن مومنه ای که این نماز را بگذارد و آن دعا را از روی اخلاص بخواند مگر آن که گشوده می شود بر او، درهای آسمان برای برآمدن حاجت او، و دعای او مستجاب می گردد در همان وقت و در همان شب؛ هر گونه که حاجتی که باشد، و این به سبب فضل و انعام حق تعالی بر ما و بر مردمان است.

دوم: سید عظیم القدر، سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات در ضمن نمازهای معصومین علیهم السلام می گوید: نماز مهدی علیه السلام دو رکعت است: در هر رکعتی حمد یک مرتبه و صد مرتبه ایاک نعبد و ایاک نستعین و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام بعد از نماز.

سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع همین نماز را به نحو نسبت به آن حضرت داده و لکن ذکر صد صلوات بعد از او نقل کرده و فرمود این دعا را در عقب نماز بخواند:

«اللهم عظم البلاء و برح الخفاء و انكشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت⁽⁷⁴⁾ السماء و الیک یا رب المشتکی و علیک المعول فی الشده و الرخاء اللهم صل علی محمد و آل محمد الذین امرتنا بطاعتهم و عجل اللهم فرجهم بقائمهم و اظهر اعزاز یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای یا محمد یا علی یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصرای یا محمد یا علی یا علی یا محمد احفظانی فانکما ناصرای یا محمد یا علی یا علی یا محمد احفظانی فانکما حافظای یا مولا یا صاحب الزمان سه مرتبه الغوث سه مرتبه ادرکنی سه مرتبه الامان سه مرتبه.»

مسجد شریف جمکران در یک فرسخی قم تقریباً، از سمت دروازه کاشان واقع است.

حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی

عالم فاضل، علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه می فرماید: خبر داد مرا جماعتی از ثقات برادران من، که در بلاد حله، شخصی بود که او را اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی می گفتند؛ از اهل قریه ای بود که آن را هرقل می گویند؛ وفات کرد در زمان من، و من او را ندیدم...

بیرون آمد در وقت جوانی از ران چپ او چیزی که آن را توثه می گویند، به مقدار قبضه (کف دست) آدمی و در هر فصل بهار می ترکید و از آن خون چرک می رفت. این درد، او را از همه شغلی باز می داشت.

به شهر حله آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاووس رفت و از این درد شکایت نمود.

سید، جراحان حله را حاضر نمود؛ آن را دیدند و همه گفتند: این توثه بر بالای رگ اکحل، برآمده است و علاج آن نیست الا به بریدن، و اگر این را ببریم، شاید رگ اکحل بریده شود، و آن رگ هرگاه بریده شد، اسماعیل زنده نمی ماند، و در این بریدن چون، خطر عظیم است، مرتکب آن نمی شویم.

سید بن اسماعیل گفت: من به بغداد می روم؛ باش تا تو را به همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد بنمایم؛ آگاهی ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد.

به بغداد آمد و اطبا را طلبید؛ آنان نیز جمعی همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند و اسماعیل دلگیر شد؛ سید به او گفت: حق تعالی نماز تو را با وجود این نجسات که به آن آلوده ای، قبول می کند، و صبر کردن در این درد، بی اجر نیست.

اسماعیل گفت: پس چون چنین است، به زیارت سامره می روم و استغاثه به ائمه هدی علیهم السلام می برم. و متوجه سامره شد.

صاحب کشف الغمه می گوید: از پسرش شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون به آن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین همایین، امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کردم و به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر علیه السلام استغاثه بردم، و صبح به طرف دجله رفتم و جامه ام را شستم و غسل زیارت کردم و ابرقی (آفتابه ای) که داشتم، پر آب کردم و متوجه مشهد ⁽⁷⁵⁾ شدم که یک بار دیگر زیارت کنم.

به قلعه تارسیده، چهار سوار دیدم که می آیند و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفاء (سادات) خانه داشتند، گمان کردم که از ایشان باشند، چون به من رسیدند، دیدم که دو جوان، شمشیر بسته اند، یکی از ایشان خطش دمیده بود (نوجوان بود) و یکی، پیری بود پاکیزه وضع، که نیزه ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجی (یک نوع لباس) بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه به دست گرفته؛ پس آن پیر، در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت، و آن جوان دو طرف چپ ایستادند، و صاحب فرجی در میان راه مانده، بر من سلام کردند و جواب سلام دادم.

فرجی پوش گفت: فردا روانه می شوی؟

گفتم: بلی.

گفت: پیش آی تا ببینم چه چیزی تو را در آزار دارد؟

مرا به خاطر رسید که اهل بادیه (یعنی بیابان نشین ها) احتزاری از نجسات نمی کنند و تو غسل کرده ای و رخت را آب کشیده ای و جامه ات هنوز تر است؛ اگر دستش به تو نرسد، بهتر باشد.

در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده فشرده؛ چنان که به درد آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت.

مقارن آن حال، آن شیخ گفت: افلحت یا اسماعیل!
من گفتم: افلحتم، و در تعجب افتادم که نام مرا چه می داند.
باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگار یافتی، گفت: امام است امام.
من دویدم ران و رکابش را بوسیدم؛ امام علیه السلام راهی شد و من در رکابش می رفتم
و جزع می کردم؛ به من گفت: برگرد!
من گفتم: هرگز از تو جدا نمی شوم.
باز فرمود که: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است!
و من همان حرف را اعاده کردم.
پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل! شرم نداری که امام دوباره فرمود برگرد و خلاف
قول او عمل می کنی؟!
این حرف در من اثر کرد؛ پس ایستادم.
چون قدمی چند دور شدند، باز به من ملتفت شد و فرمود که: چون به بغداد رسی،
مستنصر تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد؛ از او قبول مکن و به فرزندم
رضی (الدین بن طاووس) بگو که چیزی در باب تو، به علی بن عوض بنویسد که من
به او سفارش می کنم هر چه تو خواهی، بدهد.
من همان جا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و من تاسف بسیار خوردم؛
ساعتی همانجا نشستم، و بعد از آن به مشهد برگشتم.
اهل مشهد چون مرا دیدند، گفتند: حالت متغیر است، آزاری داری؟
گفتم: نه.
گفتند: با کسی جنگ و نزاعی کرده ای؟
گفتم: نه، اما بگوید که این سواران را که از اینجا گذشتند، دیدید؟
گفتند: ایشان از شرفاء باشند.

گفتم: نبودند، بلکه یکی از ایشان امام بود.

پرسیدند که: آن شیخ، یا صاحب فرجی؟

گفتم: صاحب فرجی.

گفتند: زخمت را به او نمودی؟

گفتم: بلی آن را فشرده و درد کرد.

پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود، و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم؛ اثری ندیدم، و در اینجا خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند، و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی کردند، در زیر و پا رفته بودم.

و فریاد و فغان، به مردی که ناظر بین النهرین بود، رسید و آمد؛ ماجرا شنید و رفت که واقعه را بنویسید، و من شب در آنجا ماندم.

صبح، جمعی مرا مشایعت نمودند، و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم (دیدم) که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر کس که می رسد، از او اسم و نسبتش را می پرسند.

چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سر من هجوم کردند؛ رختی را که ثانیاً پوشیده بودم، پاره پاره کردند و نزدیک بود روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین به جمعی رسیدند و مردم را از من دور کردند و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و او را ایشان را خبر کرده بود.

سید فرمود که: این مردی که می گویند شفا یافته تویی که این غوغا در این شهر

انداخته ای؟

گفتم: بلی!

از اسب به زیر آمده، ران مرا باز کرد، و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندیده، ساعتی غش کرد و بی هوش شد، و چون به خود آمد گفت:
وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد، این طور نوشته آمد، و می گویند آن شخص به تو مربوط است؛ زود خبر او را به من برسان! و مرا با خود نزد آن وزیر که قمی بود، برد.

گفت که: این مرد، برای من و دوست ترین اصحاب من است.
وزیر گفت: قصه را به جهت من نقل کن! از اول تا آخر، آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم؛ وزیر فی الحال کسانی به طلب اطبار و جراحان فرستاد.
چون حاضر شدند، فرمود: شما زخم این مرد را دیده اید؟
گفتند: بلی!

پرسیدند که: دوی آن چیست؟
همه گفتند: علاج آن منحصر در بریدن است، و اگر ببرند، مشکل که زنده بماند.
پرسیدند: بر تقدیری که نمیرد، تا چند گاه آن زخم به هم آید؟
گفتند: اقلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود؛ بعد از آن شاید مندمل شود، ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید.
باز پرسید که: شما چند روز شد که او را دیده اید؟
گفتند: امروز دهم است.

پس وزیر ایشان را پیش طلبیده، ران مرا برهنه کرد؛ ایشان دیدند که با ران دیگر، اصلا تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن زخم نیست؛ در این وقت، یکی از اطبا که از نصاری بود، صحیه زده، گفت: و الله هذا من عمل المسيح؛ یعنی به خدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجزات مسیح، یعنی عیسی بن مریم علیه السلام.
وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست، من می دانم عمل کیست.

و این خبر به خلیفه رسید؛ وزیر را طلبید؛ وزیر مرا با خود به خدمت خلیفه برد، و مستنصر مرا امر فرمود که کیسه ای را که در آن، هزار دینار بود، حاضر کرد، و مستنصر به من گفت: این مبلغ را نفقه خود کن!

من گفتم: حبه ای را از این، قبول نمی توانم کرد.

گفت: از کی می ترسی؟

گفتم: از آن که این عمل اوست؛ زیرا که او امر فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن! پس خلیفه مکدر شد و بگریست.

صاحب کشف الغمه می گوید که: از اتفاقات حسنه این که، روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل می کردم، چون تمام شد، دانستم که یکی از آن جمع، شمس الدین محمد، پسر اسماعیل است و من او را نمی شناختم؛ از این اتفاق، تعجب نمودم و گفتم: تو را پدر را در وقت زخم دیده بودی؟

گفت: در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صحت دیده بودم، و مواز آنجا برآمده بود و اثری از آن زخم نبود، و پدرم هر سال یکبار به بغداد می آمد و به سامره می رفت و مدت ها در آنجا به سر می برد و می گریست و تاسف می خورد؛ به آرزوی آن که مرتبه ای دیگر آن حضرت را ببیند، در آنجا می گشت، و یک بار دیگر، آن توفیق نصیب او نشد، و آنچه من می دانم، چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن صاحب الامر علیه السلام از دنیا رفت.

مؤلف گوید که: شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل می فرماید:

شیخ محمد بن اسماعیل الهرقی، فاضل عالم و از شاگردان علامه بود و من کتاب مختلف علامه حلی به خط او دیدم، و ظاهر می شود از آن نسخه را در آن زمان مؤلفش نوشته و نزد او یا پسرش - یعنی فخر المحققین - خوانده است....

حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسن نایینی⁽⁷⁶⁾

که بسیار مشابَهت دارد با حکایت گذشته، و آن چنان است که خیر داد ما را جناب عالم فضال صالح، میرزا محمد حسین نایینی اصفهانی، فرزند ارجمند جناب عالم عامل و مهذب کامل، میرزا عبدالرحیم نایینی، ملقب به شیخ الاسلام که: مرا برادری است از پدر و مادر، نامش میرزا محمد سعید که مشغول تحصیل علوم دینی است؛ تقریباً در سال 1285 دردی در پایش ظاهر شد و پشت قدم او ورم کرد به نحوی که آن را (کج) کرد و از راه رفتن عاجز شد.

میرزا احمد طبیب، پسر حاج میرزا عبدالوهاب نایینی را برای او آوردند؛ معالجه کرد؛ کجی پشت پا بر طرف شد و ورم رفت و ماده متفرق شد.

چند روزی نگذشته که ماده ای⁽⁷⁷⁾ در بین زانو و ساق ظاهر شد و پس از چند روز دیگر، ماده دیگر، در همان پا، در ران پیدا شد و ماده ای در میان کتف، تا آن که هر یک از آنها زخم شد و دردی شدید داشت؛ معالجه کردند؛ منفجر شد و از آنها چرک می آمد.

قریب یک سال یا زیاده، مشغول معالجه این زخم ها بود، به انواع معالجات، و هیچ یک از آنها ملتئم نشد، بلکه هر روز بر جراحت افزوده می شد، و در این مدت طولانی، قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین، و او را از جانبی به جانبی به دوش می کشیدند.

و از جهت طول مرض، مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون و چرک که از آن زخم ها بیرون رفته بود، از او جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود، و کار بر پدربان سخت شد، و به هر نوع معالجه که اقدام می نمود، جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوا و مزاج، اثری نداشت، و کار آن زخمها بدانجا رسید که آن دو، که یکی در

مابین زانو و ساق، و دیگری در ران همان پا بود، اگر دست بر روی یکی از آنها می گذاشتند چرک و خون از دیگری جاری می شد.

و در آن ایام، وبای شدیدی در نایین ظاهر شده بود و ما از خوف وبا در قریه ای از قرای آن، پناه برده بودیم؛ پس مطلع شدیم که جراح حاذقی که او را آقا یوسف می گفتند، در قریه نزدیک قریه ما منزل دارد.

پس پدرم کسی نزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد، و چون عمویم مریضی را برای او عرضه داشت، ساعتی ساکت شد تا آن که پدرم از نزد او بیرون رفت و من در نزد او ماندم با یکی از خالوهای⁽⁷⁸⁾ من که او را حاجی میرزا عبدالوهاب می گویند؛ مدتی با او نجوا کرد و من از آن کلمات دانستم که با او خبر یاس می دهد و از من مخفی می کند که مبادا به مادرم بگویم و مضطرب شود و به جزع افتد.

پس پدرم برگشت.

آن جراح گفت که: من فلان مبلغ می گیرم، آن گاه شروع می کنم در معالجه. و غرض او از این سخن این بود که امتناع پدرم از دادن آن مبلغ پیش از معالجه، وسیله باشد برای او، از برای رفتن، پیش از اقدام به معالجه.

پس پدرم از دادن آنچه خواست پیش از معالجه امتناع نمود پس او فرصت را غنیمت شمرد و قریه خود مراجعت نمود و پدر و مادرم دانستند که عمل جراح به جهت یاس و عجز او بود، از معالجه با وجود آن حذاقت و استادی که داشت، و از او مایوس شدند.

و مرا خالوی دیگر بود در غایت تقوا و صلاح، که او را میرزا ابوطالب می گفتند - و در شهر، شهرتی داشت که رقعۀ ای استغاثه به سوی امام عصر حضرت حجت علیه السلام که او می نویسد برای مردم، سریع الاجابه (است) و زود تاثیر می کند و مردم در شدايد و بلاها، بسیار به او مراجعه می کردند.

پس، مادرم از او خواهش کرد که برای شفای فرزندش رقعۀ استغاثه بنویسد، در روز جمعۀ نوشت، و مادرم آن را گرفت و برادرم را برداشت و به نزد چاهی رفت که نزدیک قریه ما بود؛ پس برادرم آنم رقعۀ ای را در چاه انداخت، و او معلق بود در بالای چاه در دست مادرم، و در این حال برای او و پدرم، رقعۀ پیدا شد؛ پس هر دو سخت بگریستند و این در ساعت آخر روز جمعۀ بود.

پس چند روزی نگذشت که من در خواب دیدم که سه سوار بر اسب، به هیات و شمائلی که در داستان اسماعیل هر قلی وارد شده، از صحرا به خانه ما می آیند؛ در آن حال، واقعه اسماعیل به خاطر آمد و در آن روزها بر آن واقف شده بودم و تفصیل آن در نظر بود.

پس ملتفت شدم که آن سوار مقدم، حضرت حجت علیه السلام است، و این که آن جناب، برای شفای برادر مریض من آمده، و برادر مریض، در فراش خود، در فضای خانه، بر پشت، خوابیده تا تکیه داده، چنانکه در غالب ایام چنین بود.

پس حضرت حجت علیه السلام نزدیک آمدند و در دست مبارک نیزه داشت؛ پس آن نیزه را در موضعی از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود؛ به او فرمود: بر خیز که خالویت از سفر آمده!

و چنین فهمیدم در آن حال که مراد آن جناب از این کلام، بشارت است به آمدن خالوی دیگرم نامش حاجی میرزا علی اکبر (است) که به سفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او به جهت طول سفر و انقلاب روزگار - از قحط و غلای شدید - خائف بودیم.

چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود، برادرم از جای خواب خود برخاست و به شتاب به سوی در خانه رفت به جهت استقبال خالوی مذکور.

پس، از خواب بیدار شدم؛ دیدم فجر طلوع (کرده) و هوا روشن شده؛ کسی به جهت نماز صبح، از خواب بر نخوابته؛ پس از جای برخاستم و به سرعت پیش از آن که جامعه بر تن کنم، نزد برادرم رفتم؛ او را از خواب بیدار کردم و گفتم به او که: حضرت حجت علیه السلام تو را شفا داده؛ برخیز! و دست او را گرفتم و به پا داشتم.

پس، مادرم از خواب برخاست بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم؛ چون به جهت شدت درد، غالب شب بیدار بود و اندکی خواب در آن حال غنیمت بود؛ گفتم: حضرت حجت علیه السلام او را شفا داده.

چون او را به پا داشتم، شروع کرد به راه رفتن در فضای حجره و حال آن که در آن شب چنان بود که قدرت نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین، و قریب یک سال یا یازده چنین بر او گذشته بود و از مکانی به مکانی او را حمل می کردند.

پس، این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه خویشان و آشنایان که بودند، جمع شدند که او را ببینند، زیرا به عقل باور نداشتند، و من خواب را نقل می کردم و بسیار فرحاک بودم از این که من مباردت کردم به بشارت شفا در حالی که او در خواب بود، و چرک و خون در آن روز منقطع و زخم ها ملتئم شد.

پس از گذشتن هفته و چند روز بعد از آن، خالو با غنیمت و سلامت وارد شد و در این تاریخ 1303 است، تمام اشخاصی که نام ایشان در این حکایت برده شد، در حیاتند جز مادرم و جراح مذکور که داعی حق را لبیک گفتند. والحمد لله.

رقعه استغاثه به حضرت عليه السلام

مؤلف گوید که: رقعه ای استغاثه به سوی حضرت حجت عليه السلام به چند روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است، ولکن نسخه ای به نظر رسیده که در آن کتب نیست؛ بلکه در مزار بحار الانوار و کتاب دعای بحار که جمع آنهاست نیز ذکر نشده. چون نسخه آن کمیاب است، لهذا نقل آن در اینجا لازم دیدم. فاضیل متبحر بن محمد الطیب، از علمای دولت صفویه، در کتاب انیس العابدین نقل کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم توصلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب النبا العظيم و الصراط المستقيم و عصمه اللاجين بامك سيده نساء العالمين و بابائك الطاهرين و بامهاتك الطاهرات بياسين و القرآن الحكيم و الجبروت العظيم و حقيقه الايمان و نور النور و كتاب مسطور ان تكون سفيري الى الله تعالى في الحاجه لفلان او هلاك فلان بن فلان.»

و این را در گل پاکی بگذارد و در آب جاری یا چاهی بینداز! در آن حال بگو: یا سعید بن عثمان و یا عثمان بن سعید او صلا قصتی الی صاحب الزمان عليه السلام. نسخه چنین بود ولکن به ملاحظه روایات و طریقه بعضی از رقاع، باید چنین باشد: یا عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان!... والله العالم⁽⁷⁹⁾.

حکایت چهارم: از سید بن طاووس (80)

سید ابن معظم طاووس - طالب ثراه - در کتاب فرج المهموم فی معرفه نهج الحلال و الحرام من النجوم فرمود: به تحقیق که درک کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر می کردند که ایشان، مشاهده نمود مهدی علیه السلام را، و در ایشان بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آن حضرت رقعہ ها و عریضه ها را که عرض شده بود بر آن جناب، و از این جمله است که صدق آن را دانستم، و آن چنان است که خبر داد مرا کسی را که اذن نداده است که نام او را ببرم؛ پس ذکر نمود که: او را از خدای تعالی خواسته بود که بر او تفضل نماید به مشاهده نمودن حضرت مهدی علیه السلام را.

پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آن جناب را در وقتی که او را اشاره نمودند به آن وقت.

گفت: چون آن وقت رسید، او در مشهد مطهر مولای ما، موسی بن جعفر علیه السلام بود؛ پس شنید آوازی را که شناخته بود آن را پیش از آن وقت، و او مشغول بود به زیارت مولای ما، حضرت جواد علیه السلام؛ پس سائل مذکور، خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آن جناب، و داخل شد در حرم منور، و ایستاد در نزد پاهای ضریح مقدس مولای ما، حضرت کاظم علیه السلام.

پس بیرون آمد آن که معتقد بود که اوست مهدی علیه السلام، و با او بود رفیقی، و این شخص مشاهده نمود آن جناب را، و با او به جهت وجوب تادب در حضور مقدس آن جناب، تکلم نکرد.

حکایت پنجم: داستان شیخ وزام

و نیز سید ابن طاووس در آن کتاب فرموده که از آن جمله است خبری که حدیث کرد مرا به آن، ابوالعباس بن میمون واسطی، در حالی که ما به سمت سامره می رفتیم. گفت: چون متوجه شد ورام بن ابی فراس رضی الله عنه از شهر حله - به جهت تالم و ملاتی که پیدا کرده بود از مغازی - و اقامت نمود در مشهد مقدس، در مقابر قریش (کاظمین)، دو ماه الا هفت روز، گفت: پس متوجه شدم من از شهر واسط بسوی سامرا و هوا به شدت سرد بود؛ پس مجتمع شدیم با شیخ ورام در مشهد کاظمی و عزم خود را در زیارت سامراء برای او بیان کردم.

گفت: می خواهم با تو رقعہ بفرستم که آن را بر دکمه لباس خود ببندی یا در زیر پیراهن خود؛ پس آن را در جامعه خود بستم.

فرمود: چون رسیدی به قبه شریفه - یعنی قبه سرداب مقدس - و داخل شدی در آنجا در اول شب و کسی در نزد تو باقی نماند و آخر کسی بودی که خواستی بیرون بیایی، پس رقعہ را در قبه بگذار؛ چون وقتی صبح بروی به آنجا و رقعہ را در آنجا نبینی، به احدی چیزی مگو!

گفت: پس من آنچه را به من امر فرمود، کردم.

پس صبح رفتم و رقعہ را نیافتم و برگشتم به سوی اهل خود، و شیخ پیش از من، به میل خود برگشته بود به سوی اهل خود؛ یعنی به حله مراجعت نمود؛ پس در موسوم زیارت آدم و شیخ را در منزلش در حله ملاقات کردم.

فرمود به من: این حاجت برآورده شد.

ابوالعباس گفت: این حدیث را به احدی قبل تو نگفتم؛ از وقت وفات شیخ ورام تا حال که قریب سی ساله است.

مؤلف گوید: شیخ ورام مذکور، از زهاد علما و ادعیان فقهاست و از اولاد مالک
اشتر است و مصنف کتاب تنبیه الخواطر که معروف است به مجموعه ورام، و او جد
مادری ابن طاووس است.

حکایت ششم: داستان علامه حلی⁽⁸¹⁾

سید شهید، قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین در ضمن احوالات آیت الله علامه حلی گفته که:

از جمله مراتب عالیه که جناب علامه به آن، امتیاز داد، آن است که میان اهل ایمان، اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فنون علمی، استاد جناب علامه بود، کتابی در رد مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را با مردم می خواند و اضلال ایشان می نمود، و از بیم آن کسی از علمای شیعه رد آن نماید، آن را به کسی نمی داد که بنویسد، و جناب علامه همیشه چاره می اندیشید که آن را به دست آرد، تا رد آن نماید.

لاجرم علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست عاریت کتاب مذکور کرد، و چون آن شخص نخواست که یکبار دست رد بر سینه او نهد، گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم.

جناب علامه نیز آن قدر را غنیمت دانسته، کتاب را گرفت و به خانه برد که در آن شب از آن کتاب به قدر امکان، نقل نماید.

چون به نوشتن آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر او غلبه نمود؛ حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه گفت که: کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!

چون شیخ از خواب بیدار شد، رونویسی آن نسخه، از کرامات صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود.

مؤلف گوید: این حکایت را در کشکول فاضل المعی، علی بن ابراهیم مازندرانی - معاصر علامه مجلسی علیه السلام - به نحو دیگر دیدم، و آن چنان است که نقل کرده آن

جناب، کتابی از بعضی از افاضل خواست که نسخه ای از آن رونویسی کند؛ او ابا کرد از دادن و آن کتب بزرگی بود.

تا آن که اتفاق افتاد که به او داد، به شرط آن که یک شب بیشتر، نزد او نماند، و استنساخ آن کتاب نمی شد مگر در یک سال یا بیشتر.

پس علامه آن را به منزل آورد و شروع کرد به نوشتن آن در آن شب؛ پس چند صفحه نوشت و ملالت پیدا کرد؛ پس دیدی مردی از در داخل شد به صفت اهل حجاز و سلام کرد و نشست و از علامه درخواست کرد که وی بنویسد و مشغول نوشتن شد. چون بانگ خروس صبح آمد، کتاب بالتمام به اتمام رسیده بود.

و بعضی گفتند که: چون شیخ خسته شد، خوابید، چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید؛ والله اعلم.

حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس

و سید بن طاووس در کتاب فرج المہوم می فرماید: و از این جمله، است، حکایتی که دانسته ام آن را از کسی که محقق شده در نزد من حدیث او و تصدیق کرده ام او را؛ گفت: نوشتم به سوی مولای خود مهدی علیه السلام مکتوبی که متضمن بود چند امر مهم را، و تقاضا کردم که جواب دهد از آنها به قلم شریف خود، و برداشتم مکتوب را با خود به سوی سرداب شریف در سر من رای (سامراء).

پس مکتوب را در سرداب گذاشتم؛ آن گاه خوف کردم بر او؛ پس برداشتم آن را با خود، و آن در شب جمعه بود و تنها، در یکی از حجره های صحن مقدس ماندم. چون نزدیک نصف شب شد، خادمی با شتاب داخل شد، گفت: بده به من مکتوب را! (یا گفت: می گویند بده مکتوب را - و این شک از راوی است -) پس نشستم برای تطهیر نماز و طول دادم؛ چون بیرون آمدم، نه خادمی دیدم و مخدومی.

حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را

و نیز آن سید جلیل القدر علیه السلام در اواخر کتاب مهج الدعوات فرموده است که: بودم من در سامراء، پس شنیدم در سحر، دعای حضرت قائم علیه السلام را و حفظ کردم از آن جناب، دعا را... و بود این قصه در شب چهارشنبه، سیزدهم ذی قعدة سال 638.

در محلفات کتاب انیس العابدین مذکور است که نقل شده از ابن طاووس علیه السلام که او شنید در سحر، در سرداب مقدس صاحب الامر علیه السلام که آن جناب می فرمود:

«اللهم ان شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیه طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیره اتکالا علی حبنا و لایتنا فان کانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصفح عنهم فقد رضینا و ما کان منها فیها بینهم فاصلح بینهم و قاص بها عن خمسنا و ادخلهم الجنة و زحزحهم عن النار و لا تجمع بینهم و بین اعدائنا فی سخطک» (82).

حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر علیه السلام

و نیز سید بن طاووس رحمته الله در کتاب جمال الاسبوع روایت کرده از شخصی که او مشاهده نمود حضرت صاحب الامر علیه السلام را که زیارت می کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را به این زیارت و این مشاهده در بیداری بود نه در خواب، در روز یک شنبه که آن روز، روز امیرالمؤمنین علیه السلام است.

«السلام على الشجرة النبويه و الدوحه الهاشميه المضيئه المثمره بالنبوه (المونقه / خ) بالامامه السلام عليك و على ضجعيك آدم و نوح السلام عليك و على اهل بيتك الطيبين الطاهرين السلام عليك و على الملائكه المحققين بك و الحافين بقبرك يا امير المومنين! هذا يوم الاحد و هو يومك و باسمك و انا ضيفك فيه و جارك فاضفني يا مولاي و اجزني فانك كريم تحب الضيافه و مامور بالاجابه فافعل ما رغبت اليك فيه و ورجوته منك بمنزلتك و آل بيتك عند الله و منزلته عندكم و بحق ابن عمك رسول الله صلى الله عليه و عليكم اجمعين»⁽⁸³⁾.

حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم

شیخ صالح، شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب بلد الامین گفته: مروی است از حضرت مهدی علیه السلام: هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حسین علیه السلام و بشوید و بخورد آن را، شفا می یابد از مرض خود.

«بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله دواء و الحمد لله شفا و لا اله الا الله كفا و هو الشافي شفاء و هو الكافي ء اذهب الباس رب الناس شفاء لا يغادره سقم و صلى الله على محمد و آله النجباء.»

و دیدم به خط سید زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت به مردی که مجاور بود در حائر - یعنی کربلا، علی مشرفه السلام - از مهدی علیه السلام در خواب خود، و به مرضی مبتلا بود، پس شکایت کرد به سوی قائم علیه السلام؛ پس امر فرمود به نوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش؛ پس کرد آنچه را فرموده بود و فی الحال از آن مرض آفیت یافت.

و الحمد لله.

حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء

عالم فاضل، میرزا عبدالله اصفهانی - معروف به افندی - در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که: او از کسانی است که دیده است قائم عجل الله فرجه را و روایت نموده از آن جناب.

دیدم منقول از خط شیخ زین الدین علی بن حسن بن محمد خازن حائری شهید، که به درستی تحقیق که دیده است ابن ابی (کذا) الجواد نعمانی، مولای ما - مهدی عجل الله فرجه - را، پس عرض کرد به او: ای مولای من! برای تو مقامی ⁽⁸⁴⁾ است در شهر نعمانیه عراق مقامی است در شهر حله؛ پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها؟

فرمود به او که: در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه می باشم و روز جمعه و شب جمعه در حله می باشم.

ولکن اهل حله به آداب رفتار نمی کنند در مقام من، و نیست مردی که داخل شود در مقام من به ادب و سلام کند بر من و ائمه علیهم السلام، و صلوات فرستد و سلام کند بر من و بر ایشان دوازده مرتبه، آن گاه دو رکعت نماز به جای آورد با دو سوره، و با خدای تعالی مناجات کند در آن دو رکعت، مگر آن که خدای تعالی عطا فرماید به او آنچه را که می خواهد.

پس گفتم: ای مولای من تعلیم فرما به من این مناجات را!

فرمود: «اللهم قد اخذ التاديب مني حتى مسني الضر و انت ارحم الراحمين و ان كان ما اقترفته من الذنوب استحق به اضعاف ما ادبتني به و انت حلیم ذو اناه تغفو عن حتى يسبق عفوك و رحمتك عذابك.»

و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آن که فهمیدم - یعنی حفظ نمودم - آن را.

مؤلف می گوید: نعمانیه بلدی است، ما بین واسط و بغداد، و ظاهراً از اهل آن بلد باشد شیخ جلیل، ابو عبدالله، محمد بن محمد ابراهیم بن جعفر کاتب شهر به نعمانی، معروف به ابی زینب، شاگرد شیخ کلینی و صاحب تفسیر مختصر که در انواع آیات است و کتاب غیبت از کتب مشروحه مفصله معتبره است؛ چنانکه شیخ مفید در ارشاد اشاره فرموده است.

اماکن مخصوص و معروف به مقام آن حضرت علیه السلام

مخفی نماند که در جمله ای از اماکن، محل مخصوصی است معروف به مقام آن جناب؛ مثل وادی السلام نجف و مسجد سهله در کوفه و مقامی که در حله و خارج قم و غیر آن هست.

ظاهر آن است که کسی در آن مکان ها به زیارت امام زمان مشرف، یا از آن جناب معجزه ای در آنجا ظاهر شده؛ و از این جهت، آن اماکن شریفه متبرکه، محل انس و تردد ملائکه و قلت شیاطین است و این خود یکی از اسباب قریبه اجابت دعا و قبول عبادت است.

و در بعضی از اخبار رسیده که: خداوند را مکان هایی است که دوست می دارد عبادت کرده شود در آنجا و وجود امثال این اماکن - چون مساجد و مشاهد ائمه علیهم السلام و مقابر امام زادگان و صلحا و ابرار - در اطراف بلاد، از الطاف غیبیه الهیه است برای بندگان درمانده و مضطر و مریض و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و نظایر ایشان که به آنجا پناه برند و تضرع نمایند و به وسیله صاحب مقام آن، از خداوند دوی درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شر اشرار کنند.

بسیار شده که با مرض رفتند و با عافیت برگشتند، و مظلوم رفتند و مغبوط برگشتند، و با حال پریشان رفتند و آسوده خاطر مراجعت نمودند و البته در آداب و احترام آنجا بکوشند، خیر در آنجا بیشتر بینند.

حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی

سید حیدر کاظمی رحمته الله علیه خبر داد شفاها و کتبا که: در زمانی که مجاور بود. در نجف اشرف به جهت تحصیل علوم دینه - و این در حد سال 1275 ق بود - می شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان از اهل دیانت که ذکر می کردند مردی را که شغلش فروختن سبزیجات و غیره بود که او دیده است مولای ما، امام منتظر علیه السلام را.

پس جويا شدم که شخص او را بشناسم؛ پس شناختم او را و یافتم که مرد صالح متدینی است، و خویش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع شوم که از او مستفسر شوم کیفیت ملاقات و دیدنش، حجت علیه السلام را.

پس مقامات دوستی با او را پیش گرفتم؛ بسیاری از اوقات که به او می رسیدم سلام می کردم و از سبزیجات و امثال آن که می فروخت می خریدم؛ تا آن که میانم من و او رسته دوستی پیدا شد؛ همه اینها به جهت شنیدن آن خبر شریف بود از او؛ تا آن که اتفاق افتاد برای من که رفتم به مسجد سهله در شب چهارشنبه، به جهت نماز معروف به نماز استجاره ⁽⁸⁵⁾.

چون به در مسجد رسیدم، شخص مذکور را دیدم که در اینجا ایستاده؛ پس فرصت کردم و از او خواهش کردم که امشب را نزد من بیتوته کند؛ پس با من بود تا آن گاه که فارغ شدیم از اعمال موظفه در آن مسجد شریفه، و رفتیم به مسجد کوفه.

چون به آن مسجد رسیدیم و پاره ای از اعمال آن را به جا آوردیم و در منزل مستقر شدیم، سؤال کردم او را از خبر معهود، و خواهش نمود که قصه خود را به تفصیل بیان کند.

پس گفت: من بسیار شنیدم از اهل معرفت و دیانت که هر کس ملازمت عمل استجاره داشته باشد در مسجد سهله، در چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیت

دیدن امام منتظر علیه السلام موفق می شود به رویت آن جناب، و این که این مطلب، مکرر واقع شده؛ پس شایق شدم به کردن این کار قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه، و مرا مانع نبود از کردن این کار، شدت گرما و سرما و باران و غیر آن؛ تا این که قریب یک سال گذشت بر من و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته می کردم در مسجد کوفه تا این که عصر سه شنبه ای بیرون آمدم از نجف اشرف، پیاده - به عادت می داشتم - و موسوم زمستان بود و ابرها متراکم هوا تاریک تاریک و کم کم باران می آمد.

پس متوجه مسجد شدم و مطمئن بودم آمدن مردم را به آنجا حسب عادت مستمره، تا این که رسیدم به مسجد، هنگامی که آفتاب غروب کرده بود و تاریکی سخت عالم را فرا گرفته بود با رعد و برق زیاد؛ پس خوف بر من مستولی شد و از تنهایی، ترس مرا گرفت؛ زیرا که در مسجد احدی را ندیدم؛ حتی خادم مقرری که در شب های چهارشنبه به آنجا می آمد، آن شب نبود.

پس بسیار متوحش شدم، و با خود گفتم: سزاوار این است که نماز مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را به تعجیل بکنم و بروم به مسجد کوفه؛ پس خود را به این ساکن کردم.

پس برخاستم و نماز خواندم، آن گاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا (و آن را حفظ داشتم) و در بین نماز استجاره، ملتفت مقام شریف شد. که معروف است به مقام صاحب الزمان علیه السلام، پس دیدم در آنجا روشنایی کامل و شنیدم از آن مکان، قرائت نماز گزاری؛ پس مطمئن شدم و دلم مسرور، و کمال اطمینان پیدا کردم و گمان کردم در آن مکان شریف، بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم به ایشان هنگامی که داخل مسجد شدم؛ پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر، تمام کردم.

آن گاه متوجه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا؛ پس روشنائی عظیمی در آنجا دیدم و چشم به چراغی و شمعی نیفتاد ولکن غافل بودم از تفکر در این مطلب (که به شمع و چراغ چگونه روشن است) و دیدم در آنجا سید جلیلی به هیات اهل علم، ایستاده، نماز می کند؛ پس دلم مایل شد به سوی او و گمان کردم او یکی از زوار غریب است؛ زیرا که چون در او تأمل کردم، فی الجمله دانستم که او را از اهالی نجف اشرف نیست.

پس شروع کردم در خواندن زیارت امام عصر علیه السلام که از وظایف مقرر آن مقام آن است، و نماز زیارت کردم.

چون فارغ شدم، اراده کردم که از او خواهش کنم که برویم به مسجد کوفه، پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد، و من نظر کردم به خارج مقام؛ پس دیدم شدت تاریکی او را و شنیدم صدای رعد و باران را؛ پس به روی مبارک خود، ملتفت من شد و مهربانی و تبسم به من فرمود: می خواهی که برویم به مسجد کوفه؟ گفتم: آری ای سید من! عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم به عمل این مسجد، می رویم به مسجد کوفه.

پس با آن جناب بیرون رفتیم و من به وجودش مسرور، و به حسن صحبتش خرسند بودم؛ پس راه می رفتیم در روشنائی و هوای نیک و زمین خشک که چیزی به پا نمی چسبد، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می دیدم آن را، تا رسیدیم به مسجد.

آن جناب - روحی فداه - با من بود و من در غایت سرور امنیت بودم به جهت مصاحبت آن جناب؛ نه در تاریکی داشتم نه در باران.

پس در بیرون مسجد را زدم و آن بسته بود؛ پس خادم گفت: کیست در را می

کوبد؟

پس گفتم: در را باز کن!

گفت: از کجا آمدی در این تاریکی و شدت باران؟!

گفتم: از مسجد سهله.

چون خادم در را باز کرد، ملتفت شدم به سوی آن سید جلیل؛ پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی، و. به شدت باران و بر ما می بارد؛ پس مشغول شدم به فریاد کردن که: یا سیدنا و مولانا! بفرماید که در باز شد و برگشتم به پشت سر خود فریاد می کردم؛ اثری اصلا از آن جناب ندیدم و در آن زمان اندک، سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد.

پس داخل مسجد شدم و از حال غفلت بیدار شدم؛ چنانکه گویا در خواب بودم، و مشغول شدم به ملامت کردن نفس بر غفلتش از آن نشانه ها و معجزات ظاهره که دیده بودم، و متذکر شدم آن کرامات را؛ از روشنایی عظیم در مقام شریف، با آن که چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود، آن قدر روشن نمی کرد، و نامیدن آن سید جلیل، مرا به اسمم، با آن که او را نمی شناختم و ندیده بودم، و به خاطر آوردم که چون در مقام، نظر به فضای مسجد می کردم، تاریکی زیادی می دیدم و صدای رعد و باران می شنیدم و چون بیرون آمدم از مقام، به مصاحبت آن جناب علیه السلام، راه می رفتیم در روشنایی، به نحوی که زیر پای خود را می دیدم و زمین خشک بود و هوا ملایم طبع، تا رسیدم به مسجد، و از آن وقت که مفارقت فرمود، تاریکی هوا و سردی باران دیدم، و غیر این ها از آنچه سبب شد که قطع کردم بر این که آن جناب، همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می کردم، و گرما و سرما را در راه جنابش متحمل می شدم (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (86).

حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی

شیخ عظیم الشان، زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی در کتاب الصراط مستقیم الی مستحق التقدیم فرموده که: من با جماعتی که زیاده از چهل نفر مرد بودند، بیرون رفتیم به قصد زیارت قاسم بن موسی الکاظم علیه السلام و رسیدیم به آنجا که میان ما و مزار شریف او به قدر میلی (دو کیلومتر) بود؛ پس سواری را دیدم که پیدا شد؛ گمان کردیم که او اراده گرفتن اموال ما دارد؛ پس پنهان کردیم آنچه را که بر آن می ترسیدیم. چون رسیدیم، آثاری اسبش را دیدم و او را ندیدم؛ پس نظر کردیم... احدی را ندیدم؛ تعجب کردیم از این مخفی شدن با مسطح بودن زمین و حضور آفتاب؛ پس ممتنع نیست که او امام عصر علیه السلام باشد.

قاسم مذکور، در هشت فرسخی شهر حله مدفون است، و پیوسته علما و اخیار به زیارت او می روند، و حدیثی در میان مردم معروف است قریب به این مضمون که جناب رضا علیه السلام فرمود: هر کس قادر نیست به زیارت من، پس زیارت کند برادرم قاسم را! و این خبر را ندیدم ولکن در اصول کافی خبری است که دلالت می کند بر عظمت شان و بزرگی مقام او.

حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمد تقی الماسی

عالم فاضل متقی، میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم بن میرزا عزیز الله بن ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله - نواده دختری علامه مجلسی که ملقب است به الماسی - در رساله بهجه الاولیاء فرمود (چنانکه شاگرد آن مرحوم، فاضل بصیر، سید محمد باقر بن سید محمد شریف حسینی اصفهانی در کتاب نور العیون از او نقل کرده) بعضی برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد که در سال 1136 هجری هنوز زنده بود، گفته که: روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار بر روی آب حرکت می نمودیم؛ اتفاقاً کشتی ما شکست و آنچه در آن بود، غرق گشت و من به تخته پاره ای چسبیده بودم؛ در موج دریا حرکت می نمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم.

در اطراف جزیره گردش نمودم و بعد از نا امیدي از زندگی به صحرايي رسیدم؛ در برابر خود کوهی دیدم؛ چون نزدیک آن رسیدم، دیدم که اطراف کوه، دریا و یک طرفش صحرا است، بوی عطر میوه ها به مشام رسید؛ باعث انبساط و زیادتی شوقم گردید.

از کوه بالا رفتم؛ از آنجا رو به قله کوه آوردم و در برابرم باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و نضارت و معموری دیدم؛ رفتم تا داخل باغ گردیدم که اشجار میوه بسیاری در آنجا روییده بود، و عمارت بسیار عالی - مشتمل بر بیوتات و غرفه های بسیار - در وسط آن، بناه شده؛ پس من قدری از آن میوه ها خوردم و در بعضی از آن غرفه ها پنهان می شدم و تفرج آن باغ را می کردم.

بعد از زمانی که دیدم که چند سوار، از دامن کوه صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران، در نهایت مهابت و جلال می رفت.

پس پیاده شدند و اسب های خود را سر دادند، و بزرگ ایشان، در صدر مجلسی قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند؛ پس آن بزرگ به ایشان فرمود که: میهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید نمود.

پس به طلب من آمدند؛ من ترسیدم و گفتم: مرا معاف دارید!

چون عرض کردند، فرمود: چاشت او را همان جا ببرید تا تناول نماید!
و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم، مرا طلبید و گزارش احوال مرا پرسید، و چون قصه مرا شنید فرمود: می خواهی به اهل خود برگردی؟

گفتم: بلی!

پس یکی از آن جماعت را فرمود که: این مرد را به اهل خودش برسان!
پس با آن شخص بیرون آمدیم؛ چون اندکی راهی رفتیم، گفت: نظر کن!
این است حصار بغداد؛ و چون نظر کردم، حصار بغداد را دیدم و آن مرد را دیگری ندیدم؛ در آن وقت ملتفت گردیدم و دانستم به خدمت مولای خود رسیده ام.
از بی طالعی خود، از شرفی چنین، محروم گردیدم، و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر و خانه خود شدم.

مؤلف گوید: شرح احوال میرزا محمد تقی الماسی مذکور را در رساله فیض قدسی در احوال مجلسی رحمته الله علیه بیان کردیم.

و فاضل مذکور، یعنی سید محمد باقر، در چند ورق، قبل از نقل این حکایت گفته که او فاضل عالم باورع دینداری بود که در زهد از دنیا و کثرت عبادت و بکاء گوی سبقت از همگان می ربوده.

در فقه حدیث، مرجع طلبه اهل زمان خود بوده و این حقیر، بسیاری از احادیث و رجال در نزد آن حمید الخصال گذرانیده و قدری از فروع فقه و غیره از آن بزرگوار بوده.

در سال 1159 به جوار رحمت الهی واصل گردیده.

انتهی.

او را الماسی به جهت آن می گویند که پدرش میرزا کاظم، متمول و با ثروت بود و الماسی هدیه کرد به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در جای دو انگشت نصب کرد که قیمت آن پنج هزار تومان بود، و از این جهت به الماسی معروف شد.

حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمد تقی الماسی

و نیز سید محمد باقر مذکور، در کتاب نور العیون روایت کرده از جناب میرزا محمد تقی الماسی که در رساله بهجه الاولیا فرموده که:
خبر داد مرا مرد موثق صالحی از اهل علم از سادات شولستان، از مرد موثقی که گفت:

اتفاق افتاده در این سال ها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر مهمانی کردند جمعی از مومنین به نوبت.

پس مهمانی کردند تا آن که رسید نوبت به یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود، پس به جهت آن مغموم شد و حزن و اندوهش زیاد شد.

اتفاق افتاد که او شبی بیرون رفت به صحرا؛ دید شخصی را که به او رسید و گفت: پرو نزد فلان تاجر و بگو: محمد بن الحسن علیه السلام می گوید:

بده به من دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما! پس بگیر آن را اشرفی ها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود!

پس آن مرد رفت به نزد آن تاجر و آن رسالت را از جانب آن شخص به او رساند؛ پس آن تاجر به او گفت: گفت این را به تو، محمد بن الحسن علیه السلام به نفس خود؟

پس بحرینی گفت: آری.

پس تاجر گفت: شناختی او را؟

گفت: نه.

گفت که: او صاحب الزمان علیه السلام بود، و این اشرفی ها را نذر کرده بودم برای آن جناب.

پس آن بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را به او داد و از او التماس دعا کرد و خواهش نمود از او که چون آن جناب، نذر مرا قبول کرد، نصفی از آن اشرفی ها را به من دهی، و من عوض آن را به تو بدهم؛ پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف، و آن شخص موثق به من گفت که: من این حکایت را از بحرینی به دو واسطه شنیدم.

حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار

و در بحار ذکر فرموده که: جماعتی از اهل نجف مرا خبر دادند که مردی از اهل کاشان در نجف اشرف آمد و عازم حج بیت الله بود.

در نجف، مریض شد به مرض شدید، تا آن که پاهای او خشک شده بود و قدرت، بر رفتن نداشت و رفقای او، او را نجف، در نزد یکی از صلحاء گذاشته بودند که آن صالح، حجره ای در صحن مقدس داشت.

آن مرد صالح، هر روز در را بر روی او می بست و بیرون می رفت به صحرا برای تماشا و از برای بر چیدن درها⁽⁸⁷⁾.

در یکی از آن روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت که: دلم تنگ شده و از این مکان متوحش شدم؛ مرا امروز با خود ببر بیرون و در جایی بینداز؛

آن گاه به هر جانب که خواهی برو!

پس گفت که: آن مرد راضی شد؛ مرا با خود بیرون برد و در بیرون نجف: مقامی بود که آن را مقام حضرت قائم علیه السلام می گفتند؛ مرا در آنجا نشانید و جامه خود را در آنجا در حوضی که بود، شست و بر بالای درختی در آنجا بود، انداخت و به صحرا رفت و من تنها در آن مکان ماندم؛ فکر می کردم که آخر امر من به کجا منتهی می شود؟

ناگاه جوان خوش روی گندم گونی را دیدم که داخل آن صحن شده و بر من سلام کرد و به حجره ای که در آن مقام بود، رفت؛ در نزد محراب آن، چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جای آورد که من هرگز نماز به آن خوبی ندیده بودم؛ چون از نماز فارغ شد، به نزد من آمد و از احوال من سوال نمود.

به او گفتم که: من به بلایی مبتلا شدم که سینه من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی دهد تا آن که سالم گردم، و مرا از دنیا نمی برد تا آن که خلاص گردم. آن مرد به من فرمود که: محزون مباش! زود است که حق تعالی هر دو را به تو عطا کند.

از آن مکان گذشت و چون بیرون رفت، من دیدم که آن جامه از بالای درخت به زمین افتاد؛ من از جای برخاستم و آن جامه را گرفتم و شستم و بر درخت انداختم؛ بعد از آن با خود فکر کردم و گفتم که: نمی توانستم که از جای برخیزم، اکنون چگونه چنین شدم که برخاستم و راه رفتم؟!

و چون در خود نظر کردم، هیچ گونه درد و مرضی در خویش ندیدم؛ دانستم که آن مرد، حضرت قائم علیه السلام بود که حق تعالی به برکت آن بزرگوار و اعجاز او، مرا عافیت بخشیده است.

از صحن آن مقام بیرون رفتم و در صحرا نظر کردم؛ کسی را ندیدم؛ بسیار نادم و پشیمان گردیدم که چرا من آن حضرت را نشناختم؟ صاحب حجره رفیق من آمد و از حال من سوال کرد و متحیر گردید.

من او را خبر دادم به آنچه گذشت؛ او نیز بسیار متحسر شد که ملاقات آن بزرگوار، او را میسر نشد.

با او به حجره رفت و سالم بود تا آن که صاحبان و رفیقان او آمدند و چند روز با ایشان بود، آن گاه مریض شد و مرد و در صحن مقدس دفن شد و صحت آن دو چیز که حضرت قائم علیه السلام به او خبر داد، ظاهر شد، که یکی عافیت بود و دیگری مردن.

حکایت هفدهم: شیعیان بحرین

و نیز در بحار الانوار فرموده که: جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین، تحت حکم فرنگ بود، و فرنگیان، مردی از مسلمانان را والی بحرین کردند که شاید به سبب حکومت مسلمانی، آن ولایت معمورتر شود به حال آن بلاد اصلح باشد، و آن حاکم از ناصبیان بود وزیری داشت که در عدوات با اهل بیت پیامبر ﷺ، از آن حاکم، شدیدتر بودند و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به اهل بحرین می نمود، به سبب دوستی که اهل آن شهر، نسبت به اهل بیت رسالت ﷺ داشتند. آن وزیر لعین، پیوسته برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد، حيله ها و مکرها می کرد.

در یکی از روزها، وزیر خبیث، داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و به حاکم داد و حاکم چون نظر کرد در آن انار، دید که بر آن انار نوشته: لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفا رسول الله، چون حاکم نظر کرد، دید که آن نوشته، از اصل انار است و مصنوعی نیست.

پس متعجب شد و به وزیر گفت که: این علامتی است ظاهر و دلیلی قوی بر ابطال مذهب شیعه؛ چه چیزی است رای تو در باب اهل بحرین؟

وزیر لعین گفت: اینها جماعتی اند متعصب، انکار دلیل و براهین می نمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمایی و این انار را به ایشان بنمایی.

پس هر گاه قبول کنند و از مذهب خود برگردند، از برای تو است ثواب جزیل، و اگر از برگشتن ابا نمایند و بر گمراهی خود باقی بمانند، ایشان را مخیر نما میان یکی از سه چیز؛ یا جزیه بدهند با ذلت، یا جوابی از این دلیل بیاورند و حال آن که راه

جواب و فراری ندارد، یا آن که مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمایی و اموال ایشان را به غنیمت برداری.

حاکم، رای آن خبیث را تحسین نمود و به پی علما و افاضل و اخیار ایشان فرستاد؛ ایشان را حاضر کرد؛ انار را به ایشان نشان داد و به ایشان خبر داد که: اگر جواب شافی در این باب نیاورید، مردان شما را می کوشم و زنان و فرزندان شما را اسیر می کنم و مال شما را به غنیمت بر می دارم، یا آن که باید به ذلت، مانند کفار، جزیه بدهید.

چون ایشان این امور را شنیدند، متحیر گردید و قادر بر جواب نبود و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید.

پس بزرگان ایشان گفتند که: ای امیر! سه روز ما را مهلت ده، شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی، و اگر نیاوردیم، با ما بکن آنچه خواهی!

پس تا سه روز، ایشان را مهلت داد، و ایشان با خوف و تحیر از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و با هم مشورت کردند تا آن که ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای بحرین و زهاد ایشان، ده نفر را اختیار نمایند؛ پس چنین کردند.

آن گاه از میان ده نفر، سه نفر را اختیار کردند؛ پس یکی از آن سه نفر را گفتند که: تو امشب بیرون رو به سوی صحرا و خدا را عبادت کن و استغاثه کن به امام زمان، حضرت صاحب الامر علیه السلام که او امام زمان ماست و حجت خداوند عالم است بر ما؛ شاید که به تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیه عظیمه را.

آن مرد بیرون رفت و در تمام شب، خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع کرد خدا را خواند استغاثه به حضرت صاحب الامر علیه السلام نمود تا صبح؛ چیزی ندید و به نزد ایشان آمد و ایشان را خبر داد.

و در شب دوم، یکی دیگر را فرستادند؛ او مثل رفیق اول، دعا و تضرع نمود و چیزی ندید؛ پس اضطراب و جزع ایشان زیاده شد.

پس سومی را حاضر کردند و او مرد پرهیزکار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سوم، با سر و پای برهنه به صحرا رفت - و آن شبی بود بسیار تاریک - و به دعا و گریه مشغول شد و متوسل به حق گردید که آن بلیه را از مومنان بردارد، و به حضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود، و چون آخر شب شد، شنید که مردی به او خطاب می نماید که: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می بینیم؟ و چرا بیرون آمدی به سوی این بیابان؟

او گفت که: ای مرد! مرا بگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده ام و آن را ذکر نمی کنم مگر از برای امام خود، و شکایت نمی کنم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد بر کشف آن.

گفت: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الامر! ذکر کن حاجت خود را!
محمد بن عیسی گفت: اگر تویی صاحب الامر علیه السلام، قصه مرا می دانی و احتیاج به گفتن من نداری.

فرمود: بلی راست می گویی.

بیرون آمده ای از برای بلیه ای که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن تو عید و تخویفی که حاکم بر شما کرده است.

محمد بن عیسی گفت: چون این کلام معجز نظام را شنید، متوجه آن جانب شدم که آن صدا می آمد، و عرض کردم: بلی ای مولای من! تو می دانی که چه چیزی به ما رسیده است و تو امام ما و ملاذ و پناه ما (هستی) و قادر بر کشف آن بلا از ما.

پس آن جناب فرمود: ای محمد بن عیسی! به درستی که وزیر - لعنه الله علیه - در خانه او درختی است از انار.

وقتی که آن درخت بار گرفت، او از گل به شکل اناری ساخت و دو نصف کرد و میان نصف هر یک از آنها، بعضی از آن کتاب را نوشت.

انار هنوز کوچک بود بر روی درخت؛ آن انار را در میان آن قالب گل گذاشت و آن را بست؛ چون در میان آن قالب، بزرگ شد، اثری از آن نوشته در آن ماند و چنین شد.

پس صبح به نزد حاکم روید، به او بگو که: من جواب این بلیه را با خود آوردم، ولکن ظاهر نمی‌کنم مگر در خانه وزیر.

پس وقتی که داخل خانه وزیر شوید، به جانب راست خود در هنگام دخول، غرفه ای خواهی دید؛ پس به حاکم بگو که: جواب نمی‌گویم مگر در آن غرفه؛ زود است که وزیر ممانعت می‌کند از دخول در آن غرفه، و تو مبالغه نکن تا آن که به آن غرفه بالا روی، و نگذار که وزیر، تنها داخل غرفه گردد زودتر از تو، و تو اول داخل غرفه شو!

پس در آن غرفه، طاقچه ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست، و آن کیسه را بگیر که در آن، قالب گلی است که آن ملعون، آن حيله را در آن کرده است؛ پس در حضور حاکم، آن انار را در آن قالب بگذار تا آن که حيله او معلوم گردد.

ای محمد بن عیسی! علامت دیگر آن است که به حاکم بگو که: معجزه دیگر ما آن است که آن انار را چون بشکنند، به غیر از دود و خاکستر، چیز دیگر در آن نخواهید یافت، و بگو اگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید، و به وزیر امر کنید که در حضور مردم، آن انار را بشکنند، و چون بشکنند، آن خاکستر و دود، بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید.

چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از آن امام علی‌شان، و حجت خداوند عالمیان شنید، بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب، زمین را بوسید و با

شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت، و چون صبح شد، به نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد آنچه را که امام علیه السلام به او امر فرموده بود، و ظاهر گردید آن معجزاتی که آن جناب به آنها خبر داده بود.

پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی به تو خبر داده بود؟

گفت: امام زمان و حجت خدا بر ما.

والی گفت: کیست امام شما؟

پس او را از ائمه علیهم السلام هر یک از بعد از دیگری خبر داد تا آن که به حضرت صاحب الامر علیه السلام رسید.

حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب! و من گواهی می دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول خدا اوست و گواهی می دهم که خلیفه بعد از آن حضرت، بلافضل، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ پس به هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخری ایشان اقرار نمود و ایمان او نیکو شد و امر به قتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذر خواهی کرد.

و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می کنند.

حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حر عاملی

محدث جلیل، شیخ حر عاملی، در کتاب اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات فرموده که: به تحقیق خبر دادند که مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری، و مشاهده نمودند از آن جناب معجزاتی متعدده، و خبر داد ایشان را به خبرهای غیبی، و دعا کرد از برای ایشان دعاهایی که مستجاب شده بود، و نجات داد ایشان را از خطرهای مهالک.

فرمود که: ما نشستیم بودیم در بلاد خودمان (جبل عامل) در قریه مشغری در روز عید، و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا؛ پس من گفتم به ایشان که: کاش می دانستم که در عید آینده، کدام یک از این جماعت زنده است و کدام مرده! پس مردی که نام او شیخ محمد و شریک ما بود در درس، گفت: من می دانم که در عید دیگر زنده ام، و عید دیگر تا بیست و شش سال.

و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی و مزاح نمی کند.

پس گفتم به او که: تو علم غیب می دانی؟

گفت: نه! ولکن من دیدم مهدی علیه السلام را در خواب و من مریض بودم به مرضی سختی و می ترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را به آن عمل؛ پس به من فرمود که: مترس! زیرا که خداوند شفا می دهد تو را از این مرض و نمی میری در این مرض، بلکه زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال، آن گاه عطا فرمود به من، جامی که در دستش بود؛ پس نوشیدم از آن، و مرض از من کنار کرد و شفا حاصل شد، و من می دانم که این کار شیطان نیست.

پس چون من شنیدم سختی آن مرد را، تاریخ آن را نوشتم - و آن در سال 1049 بود - و مدتی بر آن گذشت و من منتقل شدم به سوی مشهد مقدس سال 1072؛ پس

چون سال آخر شد، در دلم افتاد که مدت گذشت؛ پس رجوع کردم به آن تاریخ و حساب کردم؛ دیدم که گذشت از آن زمان، بیست و شش سال؛ پس گفتم سزاوار است که آن مرد، مرده باشد؛ پس نگذشت مدت یک ماه یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید - و او در آن بلاد بود - و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد.

حکایت نوزدهم: از شیخ حر عاملی

و نیز شیخ جلیل مذکور، در همان کتاب فرموده که: من در زمان کودکی که ده سال داشتم، به مرض سختی مبتلا شدم و به نحوی که اهل و اقارب من، جمع شدند و گریه می کردند و مهیا شدند برای عزاداری، و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب.

پس دیدم پیغمبر و دوازده امام علیهم السلام را و من در میان خواب و بیداری بودم؛ پس سلام کردم بر ایشان و با یکایک مصافحه کردم، و میان من و حضرت صادق علیه السلام سختی گذشت که در خاطر من ماند، جز آن که آن جناب در حق من دعا کرد؛ پس سلام کردم بر صاحب علیه السلام و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم: ای مولای من! می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم.

پس فرمود: نترس! زیرا که نخواهی مرد در این مرض، بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی.

آن گاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود؛ پس آشامیدم از آن، و در حال عافیت یافتم و مرض - بالکلیه - از من زایل شد و نشستم و اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم، مگر بعد از چند روز.

حکایت بیستم: مقدس اردبیلی

سید نعمت الله جزایری در الانوار النعمانیة فرموده که: خبر داد مکررا موثق ترین اساتید من در علم و عمل که: از برای ملا احمد اردبیلی، شاگردی بود از اهل تفرش که نام او میر علام بود؛ در نهایت فضل و ورع بود، و او نقل کرد: مرا حجره ای بود در مدرسه ای که محیط است به قبه شریفه.

پس یک شب از مطالعه خود فارغ شدم - و بسیاری از شب گذشته بود - بیرون آمدم از حجره و نظر می کردم در اطراف، و آن شب سخت تاریک بود؛ مردی را دیدم که رو به حرم کرده، می آید؛ گفتم: شاید این دزد است آمده که چیزی از قندیل ها را بدزد.

پس، از حجره خود به زیر آمد و رفتم به نزدیکی او و او مرا نمی دید.

حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی

رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد؛ دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او؛ در دوم و سوم به همین ترتیب، و مشرف شد بر قبر شریف؛ سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب شنید.

پس شناختم صدای او را که سخن گفت با امام علیه السلام در مساله علمیه؛ آن گاه بیرون رفت از نجف و متوجه شد به سوی مسجد کوفه؛ پس من از عقب او رفتم و او مرا نمی دید.

چون رسید به دروازه نجف، صبح روشن شده بود؛ خود را بر او ظاهر کردم و گفتم: من بودم با تو از اول تا آخر؛ مرا آگاه کن که شخص اولی، کی بود که در قبه شریفه با او سخن می گفتمی، و شخص دوم، کی بود که با او سخن می گفتمی در کوفه؟؛ پس عهده ها از من گرفت که خبر ندهم به سر او، تا آن که وفات کند.

پس به من فرمود: ای فرزند من! بر من بعضی از مسایل، مشتبه می شود؛ پس بسا هست بیرون می روم در شب، نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و در آن مساله، با آن جناب، تکلم می کنم و جواب می شنوم، و در این شب مرا به سوی صاحب الزمان علیه السلام حواله فرمود و فرمود که: فرزندم مهدی امشب در مسجد کوفه است؛ پس برو به نزد او و این مساله را از او سوال کن! و این شخص مهدی علیه السلام بود.

مؤلف گوید که: فاضل نحیر، میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء ذکر کرده که سید میر علام، عالم فاضل جلیل معروف است، و مثل اسم خود علامه بود و از افاضل شاگردان ملا احمد اردبیلی بود و از برای او فواید و افادات و تعلیقاتی است بر کتب در اصناف علوم.

چون سوال کردند از ملا احمد در هنگام وفات او که بعد از وفات او به کدام یک از شاگردان او رجوع کنند و اخذ علوم نمایند، فرمود: اما در شرعیات، پس به میر علام و در عقلیات، به میر فیض الله.

و شیخ ابو علی در حاشیه رجال خود از استاد خود وحید بهبهانی نقل کرده که میر علام مذکور، جد سید سند، سید میرزا است که از اجلاء ساکنین نجف اشرف بود و از جمله علمایی که در قضیه طاعون - که در واقع شده بود در بغداد و حوالی آن، در سال 1186 - وفات کردند.

علامه مجلسی در بحار فرموده که: جماعتی مرا خبر دادند از سید فاضل، میر علام که او گفت: ...؛ با مختصر اختلافی، و آخر آن در بحار چنین است که:

من در عقب او بودم تا آن که در مسجد حناه مرا سرفه گرفت، به نحوی که نتوانستم آن را از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید، به سوی من التفات نموده، مرا شناخت و گفت: تو میر علامی؟! گفتم بلی! گفت: در اینجا چه می کنی؟ گفتم: من با تو بودم در وقتی که داخل روضه مقدسه شدی تا حال، و تو را قسم می دهم به حق صاحب قبر، که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده، خبر دهی، از اول تا آخر. گفت: خبر می دهم به شرطی که مادام حیات من، به احدی خبر ندهی.

و چون از من عهد گرفت، من در بعضی از مسایل فکر می کردم و آن مساله بر من مشکل شده بود؛ پس در دل من افتاد که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و آن مساله را از او سوال کنم، و چون به نزد در رسیدم، در به غیر کلید، گشوده شد؛ چنانکه دیدی، و از حق تعالی سوال کردم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا جواب گوید؛ پس از قبر صدایی ظاهری ظاهر شد که: به مسجد کوفه برو و از حضرت قائم علیه السلام در آنجا سوال کن؛ زیرا که او امام زمان تو است.

حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی

آن مرحوم در جلد چهارم شرح من لایحضره الفقیه در ضمن وتوکل بن عمیر - که راوی صحیفه کامله سجادیه است - ذکر نموده، و آن این است که فرمود:

من در اوایل بلوغ، طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قرار نبود، تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب صاحب الزمان علیه السلام ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است، نزدیک به در طنابی که الان مدرس من است؛ پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را بیوسم؛ پس نگذاشت مرا و گرفت مرا، پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب، مسایلی را که مشکل شده بر من، که یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود، و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند، و من مشغول بودم به قضا، و میسر نبود برای من نماز شب، و سوال کردم از شیخ خود، شیخ بهایی از حکم آن؛ پس گفت: به جای آور یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب! و من چنین می کردم؛ پس سوال کردم از حجت علیه السلام که: من نماز شب بخوانم؟

فرمود: نماز شب کن و بجای نیاز مانند آن نماز مصنوعی که می کردی!

و غیر اینها، از مسایلی که در خاطر من مانده.

آن گاه گفتم: ای مولای من! میسر نمی شود برای من که برسم به خدمت جناب تو

در هر وقتی؛ پس عطا کن به من کتابی که همیشه عمل کنم بر آن!

پس فرمود که: من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولا محمد تاج و من در خواب

او را شناختم.

پس فرمود: برو و بگیر آن کتاب را از او!

پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود، به سمت دار بطیخ که محله ای است از اصفهان.

پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: تو را صاحب الامر علیه السلام فرستاده نزد من؟

گفتم: آری! پس بیرون آورد از بغل خود، کتاب کهنه ای؛ چون باز کردم آن را و ظاهر شد بر من که آن کتاب دعاست، پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم به سوی صاحب علیه السلام؛ که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود.

پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر؛ پس چون فارغ شد از نماز و تعقیب، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد، همان شیخ بهایی است، و نامیدن حضرت او را به تاج، به جهت اشتها اوست در میان علما؛ پس چون رفتم به مدرس او - که در جوار مسجد جامع بود - دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله، و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود.

پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار، و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، نفهمیدم او و سخن ایشان را، و من گریه می کردم؛ پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم و گریه می کردم به جهت فوت کتاب؛ پس شیخ گفت:

بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آنچه همیشه می خواستی! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوف (یعنی عرفان مورد قبول ائمه اطهار علیهم السلام) « بود و مایل بود به آن؛ پس قلبم ساکن نشد و رفتم با گریه و تفکر، تا در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آنجا رفتم.

پس چون رسیدم به محله دار بطیخ، دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج؛ پس چون رسیدم به او، سلام کردم بر او؛ گفت: یا فلان! کتب وقفیه ای در نزد من است که هر طلبه که از آن می گیرد، به شروط وقف، عمل نمی کند و تو عمل می کنی به آن، بیا و نظر کن به این کتب و هر چه را که محتاجی به آن، بگیر!

پس با او رفتم به کتابخانه او؛ پس اول کتابی که به من داد، کتابی بود که در خواب دیده بودم (یعنی کتاب دعا که همان صحیفه سجادیه بود)؛ پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم: مرا کفایت می کند.

و در خاطر ندارم که خواب را برای گفتم یا نه، و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدرم نوشته بود از نسخه شهید و شهید نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمیدالروساء و ابن سکونت، و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس، بدون واسطه یا به یک واسطه، و نسخه ای که حضرت صاحب الامر علیه السلام به من عطا فرمود، از خط شهید نوشته شده بود و نهایت موافقت داشته با آن نسخه.

مؤلف می گوید که: علامه مجلسی رحمته الله در بحار صورت اجازه مختصری از پدر خود، از برای صحیفه کامله ذکر نمود و در آنجا گفته که: من روایت می کنم صحیفه کامله را که ملقب به زبور آل محمد، انجیل اهل بیت علیهم السلام، و دعای کامل به اسانید بسیار و طریقه های مختلف است.

یکی از آنها آن است که من روایت می کنم آن را به نحو مناووله از مولای ما، صاحب الزمان و خلیفه رحمان علیه السلام در خوابی طولانی...

حکایت بیست و دوم: از میرزا محمد استرآبادی و شیخ محمد، نوه شهید ثانی

علامه مجلسی در بحار فرموده که: جماعتی مرا خبر داد از سید سند فاضل، میرزا محمد استرآبادی که گفت: شبی در حوالی بیت الله الحرام مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی نیک رو را دیدم که مشغول طواف بود؛ چون نزدیک من رسید، یک طاقه گل سرخ را به من داد - و آن وقت، موسوم گل نبود - و من آن گل را گرفتم و بوییدم و گفتم: این از کجاست ای سید من؟!

فرمود: از...⁽⁸⁸⁾ برای من آوردند؛ آن گاه از نظر من غایب شد و من او را ندیدم.

مؤلف گوید که: شیخ اجل اکمل، شیخ علی، عالم ربانی، شهید ثانی رحمته الله در کتاب الدر المثنور) در ضمن احوال والد خود - شیخ محمد، صاحب شرح استبصار و غیره، که مجاور مکه معظمه بود در حیات و ممات - نقل کرده که خبر داد مرا زوجه او - دختر سید محمد بن ابی الحسن رحمته الله و مادر اولاد او - که: چون آن مرحوم که وفات کرد، می شنیدند در نزد او تلاوت قرآن را در طول آن شب، و از چیزهایی که مشهور است این که او طواف می کرد، پس مردی آمد و عطا نمود به او گلی از گل های زمستان که نه در آن بلاد بود و نه آن زمان، موسوم آن بود؛ پس به او گفت: این را از کجا آوردی؟! گفت: از این...⁽⁸⁹⁾ آن گاه اراده کرد او را ببیند، پس او را ندید.

مخفی نماند که سید جلیل، میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر، صاحب کتب رجالیه معروفه و آیات الاحکام، مجاور مکه معظمه بود و استاد شیخ محمد مذکور است و مکرر شیخ محمد در شرح استبصار با احترام، اسم او را می برد و هر دو جلیل القدرند و دارای مقام عالیه، و می شود که این قصه برای هر دو روی داده باشد.

و در پشت شرح استبصار که نزد حقیر است و ملک مولفش بود و در چند جا خط آن مرحوم را دارد و نیز خط فرزندش، شیخ علی را دارد، چنین نوشته: منتقل شده

مصنف این کتاب - و او شیخ سعید حمید، شیخ محمد بن شهید ثانی است - از دار
غرور، به سوی دار سرور، شب دوشنبه، دهم ذی‌قعدة الحرام سنه 1030 از هجرت سید
المرسلین ﷺ به تحقیق که من شنیدم از او پیش از انتقال او به چند روز، اندکی
مشافهه که او می‌گفت برای من که: به درستی که من انتقال خواهم کرد در این ایام؛
شاید که خداوند مرا اعانت نماید بر آن، و چنین شنیدم از او، غیر من این را، و این در
مکه مشرفه بود و او را در قبرستان معلی، نزدیک مزار خدیجه کبری علیها السلام دفن
کردیم.

حکایت بیست و سوم: از سید علی خان موسوی

سید فاضل، سید علی خان، فرزند عالم جلیل، سید خلف بن سید عبدالمطلب موسوی مشعشعی حویزی، در کتاب خیر المقال در ضمن حکایت آن که در غیبت، امام عصر علیه السلام را دیدند گفتند که: از آن جمله است حکایتی که خبر داد من را به آن: مردی از اهل ایمان، از کسانی که من وثوق دارم به آنها که: او حج کرده با جماعتی از راه احساء در قافله کمی.

پس چون مراجعت کردند، مردی با ایشان بود که گاهی پیاده می رفت و گاهی سوار می شد؛ پس اتفاق افتاد که در یکی از منازل، سیر آن قافله بیشتر از سایر منازل شد و از برای آن مرد، سواری میسر نشد.

پس فرمود آمدند برای خواب اندکی استراحت؛ آن گاه از آنجا کوچ کردند. آن مرد از شدت تعجب و رنجی که بر او رسیده بود، بیدار نشد؛ آن جماعت نیز در تفحص او بر نیامدند و آن مرد در خواب ماند تا آن که حرارت آفتاب او را بیدار کرد؛ چون بیدار شد، کسی را ندید؛ پس پیاده به راه افتاد و یقین داشت به هلاکت خود. پس استغاثه نمود به حضرت مهدی علیه السلام پس در آن حال بود که دید مردی را که در هیات بیابان است و سوار است بر نافله ای؛ پس فرمود: ای فلان! تو از فلان و اماندی؟

گفت: آیا دوست داری که تو را برسانم به رفقای تو؟

گفتم: این - و الله مطلوب من است و سوای آن چیزی نیست.

فرمود: پس نزدیک من بیا! خود را خوابانید و مرا در ردیف خود سوار کرد و به راه افتاد؛ پس نرفتیم چند گامی مگر رسیدیم به قافله؛ چون نزدیک آن آنها شدیم، گفت: اینها رفقای تواند؛ آن گاه مرا گذاشت و رفت.

حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عرف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا - خلف عالم جلیل، حاجی ملا محمد نایینی و همشیره زاده فخر العلمکا، الزاهدین، حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمته الله، که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا بی نظیر بود - گفت: خبر داد ما را عالم جلیل، آخوند ملا زین العابدین سلماسی: روزی نشسته بود. در مجلس درس آیت الله سید سند و عالم مسدد، فخر الشیعه، علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته الله در نجف اشرف، که داخل شد بر او، عالم محقق، جناب میرزا ابوالقاسم قمی - صاحب قوانین - در آن سالی که از ایران مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق و طواف بیت الله الحرام.

پس متفرق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند - و ایشان زیاده از صد نفر بودند - و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند.

پس محقق، متوجه سید شد و گفت: شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را.

پس چیزی به ما تصدق نمایید از آن نعمت های غیر متناهی که بدست آوردید! پس سید بدون تامل فرمود که: من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اول صبح به نجف اشرف که مباحثه و مذاکره تعطیل نشود، پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله؛ پس خیال خود را از آن منصرف کردم از

ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح، و فوت شدن مباحثه در آن روز، ولکن شوق، پیوسته زیاد می شد و قلب، میل می کرد.

پس در آن حال که متردد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن طرف حرکت داد؛ اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت؛ پس داخل مسجد شدم؛ دیدم که خالی است از زوار و مترددین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که در قلب را منقلب، و چشم را گریان می کند. حالتی متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم لرزان و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آنچه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره، و دانستم که مناجات کننده، انشای می کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آن که از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی نمود: مهدی بیا! چند گامی پیش رفتم و ایستادم.

امر فرمود که پیش روم؛ اندکی رفتم و توقف نمودم؛ باز امر فرمود به پیش رفتم و فرمود: ادب در امتثال است؛ پیش رفتم تا به آنجا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می رسید.

چون کلام سید علیه السلام به اینجا رسید، یک دفعه از این رشته سخن، دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق مذکور سوالی که قبل از این از جناب سید کرده بود.

حکایت بیست و پنجم: از سید مهدی قزوینی

از آن مرحوم رحمته الله شنیدم که فرمود: بیرون آمدم روز چهاردهم ماه شعبان از شهر حله، به قصد زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در شب نیمه آن.

پس چون رسیدیم به شط هندیه (و آن شعبه ای است از نهر فرات که از زیر مسیب ⁽⁹⁰⁾ جدا می شود و به کوفه می رود و قصبه طویرج که در راه حله به طرف کربلا واقع شده، بر کنار این شط است) عبور کردیم به جانب غربی آن و دیدیم زواری که از حله و اطراف آن رفته بودند و زواری که از نجف اشرف و حوای آن وارد شده بودند، جمعیا محصورند و راهی نیست برای ایشان به سوی کربلا؛ زیرا که دزدها در راه فرود آمده بودند و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کردند و نمی گذاشتند احدی از کربلا بیرون آید و نه کسی به آنجا داخل شود، مگر این که او را غارت می کردند. فرمود: من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را به جای آوردم و نشستم؛ منتظر بودم که چه خواهد شد وضع این زوار، و آسمان ابر داشت و باران کم کم می آمد...

پس مرا به حالت ایشان، رقتی سخت گرفت و انکسار عظیمی برایم حاصل شد؛ پس متوجه شدم به سوی خداوند تبارک و تعالی به دعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم السلام و طلب کردم از او اغاثه زوار را از آن بلا که به آن مبتلا شدند.

پس در این حال بودیم که دیدیم سواری را که می آید بر اسب نیکویی - مانند آهو که مثل آن ندیده بودم - و در دست او نیزه درازی است و او آستین ها را بالا زده، اسب را می دوانید؛ تا آن که ایستاد در نزد خانه ای که من در آنجا بودم.

پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم؛ آن گاه فرمود: یا مولانا - و اسم مرا برد - فرستاد مرا کسی که سلام می فرستد بر تو.... (و اسم دو نفر را برد) و می گویند

که زوار ببینند که ما طرد کردیم دزدها را از راه و ما با لشکر خود، در پشته سلمانیه، بر سر جاده، منتظر زواریم.

پس به او گفتم: تو با ما هستی تا پشته سلمانیه؟
گفت: آری.

ساعت را از بغل بیرون آوردم؛ دیدم دو ساعت و نیمی تقریباً به روز مانده؛ پس گفتم اسب مرا حاضر کردند؛ آن عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: ای مولای من! جان خود و این زوار را در خطر می اندازد! امشب را در نزد ما باشید تا اوضاع روشن شود.

پس به او گفتم: چاره نیست از سوار شدن به جهت ادراک زیارت مخصوصه.
پس چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سوار در عقب ما حرکت کردند.
پس به راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلوی ما بود - مانند شیر بیشه - و ما در پشت سر او می رفتیم تا رسیدیم به پشته سلمانیه؛ پس سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت کردیم؛ آن گاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته؛ پس نظر کردیم؛ از آن سوار اثری ندیدیم، گویا به آسمان بالا رفت، یا به زمین فرو رفت، و نه ریس لشکری را دیدیم و نه لشکری؛ پس گفتم به کسانی که با من بودند: آیا شک دارید که او صاحب الامر علیه السلام بوده؟

گفتند: نه والله!

و من در آن وقتی که آن جناب در پیش روی ما می رفت، تامل زیادی کردم در او که گویا وقتی پیش از این، او را دیده ام؛ لکن به خاطر نمیامد که او را دیده ام، پس چون از ما جدا شد، متذکر شدم همان شخصی (است) که در حله به منزل من آمده بود

... و

بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی

مولف می گوید: این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود؛ زیرا دارا شد از فضایل و مناقب، مقداری که جمع نشد در غیر او از اعلامی ابرار.

اول: آن که آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله مستقر شدند در آنجا، شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، و به برکت دعوت آن جناب، از داخل حله و خارج آن، زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثنا عشری شدند، و شفاها به حقیر فرمودند: چون به حله رفتیم، دیدیم شیعیان آنجا از علائم امامیه و شعار شیعه، جز بردن اموات خود به نجف اشرف، چیزی ندارند، و از سایر احکام و آثار، عاری و بری؛ حتی از تبری از اعداء الله. و به سبب هدایت او، همه از صلحا و ابرار شدند، و این فضیلت بزرگی است که از خصایص اوست.

دوم: کمالات نفسانیه که در آن جناب بود؛ از صبر و تقوا و رضا و تحمل مشقت عبادت و سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی.

هرگز در خانه خود، از اهل و اولاد و خدمتگزاران، چیزی از حوایج نمی طلبید، و اجابت دعوت می کرد و در لیمه ها و میهمانی ها حاضر می شد، لکن به همراه کتبی بر می داشت و در گوشه مجلس، مشغول تألیف خود بود و از صحبت های مجلس، ایشان را خبری نبود، مگر آن که مساله پرسند و او جواب گوید.

و رسم آن مرحوم در ماه مبارک رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می خواند، آن گاه نافله مقرر مغرب را - که در ماه رمضان از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت، به آن شب می رسد - می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و بر می گشت به مسجد، به همان نحو نماز عشاء را می خواند و به خانه می

آمد و مردم جمع می شدند؛ اول، قادری حسن الصوتی با لحن قرآنی، آیاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می خواند؛ و به نحوی که قلوب قاسیه را نرم، و چشم های خشک شده را تر می کرد.

آن گاه دیگری به همان طور، خطبه ای از نهج البلاغه می خواند.

آن گاه سومی قرائت می کرد مصائب ابی عبدالله علیه السلام را.

آن گاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می شد و دیگران متابعت می کردند تا وقت خوردن سحر.

پس هر یک به منزل خود می رفت.

و بالجمله در مراقب و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن قرائت - با آن که بسیار پیر بود - آیت و حجتی بود در عصر خود.

و در سفر حج - رفت و برگشت - با آن مرحوم بودم و در مسجد غدیر ⁽⁹¹⁾ و جحفه با ایشان نماز خواندیم و در مراجعت، دوازدهم ربیع الاول سال 1300، تقریباً پنج فرسخ مانده به سماوه، داعی حق را لبیک گفت و در نجف اشرف، در جنب مرقد عموی مکرم خود مدفون شد و بر قبرش قبه عالیه بنا کردند.

و در حین وفاتش در حضور جمع کثیری از موالف و مخالف ظاهر شد از قوت ایمان و طمأنینه و از اقبال و صدق یقین آن مرحوم مقامی که همه متعجب شدند و کرامت باهره ای که بر همه معلوم شد.

سوم: تصانیف رایقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام غیر اینها که یکی از آنها، کتابی است در اثبات بودن شیعه، فرقه ناجیه که از کتب نفیسه است؛ طوبی له و حسن مآب ⁽⁹²⁾.

باب دوازدهم: در جمع بین حکایات و قصه های گذشته و بین روایتی که در تکذیب مدعی مشاهده آن جناب علیه السلام، در غیبت کبری رسیده است

شیخ صدوق رحمته الله در کمال الدین و شیخ طبرسی رحمته الله در احتجاج روایت کرده اند که:
بیرون آمد توقیع به سوی ابی الحسن سمری که:

ای علی بن محمد سمری! بشنو! خداوند اجر برادران تو را در تو بزرگ گرداند،
پس به درستی که تو فوت خواهی شد، از حال تا شش روز؛ پس جمع کن امر خود را
و وصیت مکن به احدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو؛ پس به تحقیق که واقع
شد غیبت تامه؛ پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای تعالی، و این بعد از طول
زمان و قساوت قلوب و پر شدن زمین است از جور.

و زود است که می آید مدعی شود مشاهده را پیش از خروج سفیانی و صحیفه ⁽⁹³⁾،
پس او کذاب و مفتری است؛ ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.
و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده اند.
و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اول آن که: این خبر که سندش ضعیف است و غیر آن، خبر واحد است که
جز ضمن و گمان از آن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد
که معارضه کند با وجدان قطعی، که از مجموع قصص و حکایات - که تعدادی از آنها
در باب یازدهم نقل شده - پیدا می شود؛ هر چند از هر یک از آنها پیدا نشود؛ بلکه
برخی از آن حکایات دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها
از غیر آن جناب علیه السلام.

پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ
طوسی است، به آن در همان کتاب عمل نکرده؛ پس چه رسد به غیر او.
و علمای اعلام - از قدیم تا حال - امثال آن حکایت را قبول دارند و در کتب
ضبط فرموده اند و به آن استدلال کرده اند و از یکدیگر گرفته اند و از هر کس
اطمینان به صدق کلام او را داشته اند، تصدیق کرده اند.

جواب دوم آن که: شاید مراد از این خبر، تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن جناب علیه السلام به سوی شیعه؛ چنان که سفرای خاص آن حضرت در غیبت صغری داشتند.

و این جواب، از علامه مجلسی در کتاب بحار است.

جواب سوم آن که: زین الدین علی بن فاضل، به سید شمس الدین عرض کرد که: ای سید من! ما روایت کردیم احادیثی از مشایخ خود، از صاحب الامر علیه السلام که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که مرا دیده، به تحقیق که دروغ گفته، پس چگونه در میان شما کسی است که می گوید من آن حضرت را دیده ام؟

سید شمس الدین گفت: راست می گویی؛ آن حضرت این سخن را فرمود در آن زمان، به سبب بسیاری از دشمنان، از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراغنه زمان از خلفای بنی عباس؛ حتی آن که شیعیان در آن زمان، یکدیگر را منع می کردند از ذکر کردن احوال آن جناب، و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مایوس گردیدند.

جواب چهارم آن که: علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته الله در کتاب رجال خود در شرح شیخ مفید، بعد از توقیعات مشهوره، به این عبارت فرمود که: اشکال می شود در مورد این توقیع ها به سبب وقوع آنها در غیبت کبری و جهالت آن شخص که این توقیعات را رسانده و دعوی کردن او، مشاهده را بعد از غیبت صغری.

و ممکن است دفع این اشکال به این که مشاهده که ممنوع شده، این است که مشاهده کند امام علیه السلام را و در حالی که مشاهده می کند آن جناب را بداند که اوست حجت علیه السلام، و برای ما معلوم نشده که آورنده توقیع ها، دعوی این مطلب را کرده باشند.

و نیز علامه بحر العلوم در کتاب فواید خود، در مساله اجتماع فرموده:

و بسا می شود که برای بعضی از علمای ابرار، علم به قول امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بعینه حاصل شود بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رویت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ در مدت غیبت. پس متمکن نمی شود از تصریح نسبت آن قول به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ پس اظهار می کند آن قول را به عنوان اجماع، تا جمع کرده باشد میان اظهار حق و نهی از افشای مثل این سر.

و شاید مراد ایشان از این کلام، وجه آینده باشد.

جواب پنجم آن که: باز علامه بحر العلوم، در رجال، بعد از کلام سابق فرموده که: و گاهی هست که منع شود امتناع مشاهده در شان خواص - هر چند دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار - به سبب دلالت عقل و دلالت بعضب از آثار. شاید مراد از آثار، همان حکایات سابقه است که از جمله آنها است حکایت خمد ایشان.

یا خبری است که نقل شده از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود:

صاحب الامر ظاهر می شود و نیست در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه عقدی و نه ذمه ای؛ پنهان می شود از خلق تا وقت ظهورش.

راوی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دیده نمی شود پیش از ظهورش؟

فرمود: بلکه دیده می شود وقت ولادتش و ظاهر می شود براهین و دلایل، و می بیند او را چشم های عارفین به فضل او که شاکرین کاملین هستند؛ بشارت می دهند به وجود او به کسانی که شک دارند در او.

شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر، محمد بن جریر طبری به سندهای معتبره روایت کرده اند قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آنجا به مدینه و از آنجا به مکه و تفحص کردن او، از حال امام عصر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طایف در مرگزاری که رشک بهشت برین بود، به خدمت امام عَلَیُّهِ وَسَلَّمَ رسید.

و به روایت طبری، چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص، بلکه از نزدیکان خاص امام زمان عَلَیُّهِ وَسَلَّمَ بود، رسید، آن جوان به او گفت: چه می خواهی ای ابوالحسن؟! گفت: امام محبوب از عالم را.

گفت: آن جناب محبوب نیست از شماها، ولكن محبوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما....

در این کلام، اشاره است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را از قذارت معاصی و آنچه منافی سیره اصحاب آن جناب است، پاک و پاکیزه کرده باشد، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب.

و علمای اعلام و مهره اخبار و علم کلام، تصریح فرموده اند بر امکان رؤیت در غیبت کبری.

و سید مرتضی در تنزیه الانبیا در جواب آن کسی که گفته: هر گاه امام غایب باشد به نحوی که نرسد به خدمت او احدی از خلق، و منتفع نشود به او، پس چه فرق است میان وجود او و عدم او؟

فرموده: اول چیزی که در جواب او می گوئیم، این که: ما قطع نداریم کخ نمی رسد خدمت او احدی، و ملاقات نمی کند او را بشری، و این امری است که معلوم نشده، و راهی نیست به سوی یقین کردن به آن....

و نیز در جواب آن که گفته: هر گاه علت در پنهان شدن امام، خوف اوست از ظالمین، و تقیه او از معاندین، پس این علت، زایل است در حق موالیان و شیعیان او؛ پس واجب است که ظاهر شود از برای بعضی از اولیای خود، و این امری است که

نمی شود یقین کرد به نبودن آن و امتناع آن؛ هر کسی از حال خود خبر دارد؛ راهی نیست برای او به سوی فهمیدن حال غیر خود.

و در کتاب مقنع⁽⁹⁴⁾ که رساله مختصری است در غیبت، قریب به این مضمون را فرموده اند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت در جواب سوال مذکور می فرمود: او آنچه سزاوار است که جواب داده شود از این سوالی که آن را از مخالف نقل کردیم، این که می گوئیم: ما که عمل نداریم بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای خود، بلکه جایز است ظاهر شود از برای اکثر ایشان.

و نمی داند هیچ انسانی مگر حال خود را؛ پس اگر ظاهر شد برای او، پس شباهت او رفع شده، و اگر ظاهر نشد برای او، پس می داند که آن جناب ظاهر نشده برای او، به جهت امری که راجع است به او؛ یعنی برای معانی است که در اوست؛ هر چند نمی داند آن مانع را، و به جهت تقصیری است که از طرف اوست....

و سید رضی الدین، علی بن طاووس، در چند جا، از کتاب کشف المحجبه به کنایه و تصریح، دعوی این مقام را - یعنی خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن را - کرده؛ در یک جا فرموده: بدان ای فرزند من محمد! که غیبت مولای ما مهدی علیه السلام که متحیر نمود مخالف و بعضی از موافقین را، از جمله دلیل هاست بر ثبوت امامت آن جناب و امامت آباء طاهرین او علیهم السلام؛ زیرا که تو هرگاه واقف شدی بر کتب شیعه و غیر شیعه - مثل کتاب غیبت ابن بابویه و کتاب غیبت نعمانی و مثل کتب شفا و جلا و مثل کتاب حافظ ابی نعیم در اخبار مهدی و صفات او و حقیقت بیرون آمدن او و ثبوت او، و کتاب هایی که اشاره کردم به آنه در کتاب طرایف - می باید آنها یا بیشتر آنها را که متضمن است این مطلب را که او غایب خواهد شد غیبت طولانی؛ تا این که بر می

گردد از امامت او بعضی از کسانی که قابل بودند به آن؛ پس اگر غیبت نکند این غیبت را، طعنی خواهد بود در امامت پدران آن جناب و خودش.

پس غیبت، حجت شد برای ایشان و برای آن حضرت بر مخالفین او، در اثبات امامتش و صحت غیبتش؛ با آن که آن جناب علیه السلام حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین، و جز این نیست که غایب شده از آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت عدم متابعت از آن حضرت، و عدم متابعت پروردگار عالمیان.

و در جای دیگر فرموده است که: اگر ادراک کردم موافقت توفیق تو را از برای کشف نمودن اسرار برای تو، می شناسانم تو را از خبر مهدی علیه السلام چیزی را که مشتبه نشود، و مستغنی شوی به این، از دلیل های عقلیه و از روایات.

به درستی که آن جناب علیه السلام زنده و موجود است بر نحو تحقیق، معذور است از کشف امر خود، تا آن که اذن دهد او را تدبیر خداوند رحیم شفیق؛ چنان که جاری شده بود بر این، عادت بسیاری از انبیاء و اوصیاء؛ پس بدان این را به نحو یقین، و بگردان این را عقیده و دین خود؛ به درستی که پدر تو، شناخته آن جناب را واضح و روشن تر از شناختن نور خورشید آسمان.

و راه باز است به سوی امام، برای کسی که خداوند - جل جلاله - عنایت خود را به او اراده نموده.

شیخ محقق جلیل، شیخ اسدالله شوشتری کاظمینی، در کتاب کشف القناع در ضمن اقسام اجماع، غیر از اجماع مصطلح و معروف، می فرماید: سوم از آنها این که حاصل شود برای یکی از سفرای امام غایب علیه السلام علم به قول امام، به جهت نقل کردن مثل او برای او در نهانی، یا به سبب توقیع و مکاتبه، یا به شنیدن از خود آن جناب، شفاها بروجهی که منافعی نباشد با امتناع رویت در زمان غیبت، یا حاصل شود آن علم از

برای بعضی از حاملان اسرار ایشان و ممکن نباشد او را تصریح کردن بر آنچه او بر آن مطلع شده است.

جواب ششم آن که: آنچه مخفی و مستور است بر انا، مکان و مستقر آن جناب علیه السلام است؛ پس راهی نیست به سوی آن از برای احدی و نمی رسد به آنجا بشری، و نمی داند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آن جناب.

پس منافات ندارد ملاقات و مشاهده آن جناب در اماکن و مقامات - که ذکر شد پاره ای از آنها - و ظهور آن حضرت در نزد مضطر مستغیث ملتجی شده به آن جناب، که اجابت ملهوف، و اغاثه مضطر، یکی از مناصب آن جناب است.

و موید این احتمال، خبری است که روایت شده در کافی از اسحاق بن عمار که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام که: از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها کوتاه است... و دیگری طولانی، که در دومی نمی داند مکان آن جناب را مگر خواص از موالیانش.

و شیخ نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: شنیدم که ابو عبدالله، جعفر بن محمد علیهما السلام می فرماید: از برای قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی از آنها طولانی است و دیگری کوتاه است؛ در یکی از عالم است به مکان او در آن غیبت، خاصه از شیعیان او، و در دیگری عالم نیست به مکان او خاصه موالیان او در دین او. مخفی نماند که این خبر اسحاق، همان خبر اسحاق مروی در کافی است، و در بعضی نسخ چنان است که ذکر کردیم، و در بعضی، مطابق نسخه کافی است، و به هر دو نسخه خبر، جوابی است از اصل مقصود؛ چه بنابر خبر کافی دلالت دارد بر آن که خاصان از موالیانش در غیبت کبری، عالمنده به مستقر و مکان آن جناب، پس موید جواب پنجم باشد، و بنا بر بعض نسخ نعمانی، مراد آن خواهد بود که خاصان، در آن

وقت، عالم نیستند به محل اقامه آن حضرت؛ پس نفی نمی کند مشاهده و رؤیت را در
اماکن دیگر؛ و الله تعالی هو العالم.

پی نوشت ها

- 1 - جنبه نام دیگر مصباح کفعمی، و نیز نام مختصر مصباح کفعمی است.
- 2 - سوره قصص: آیات 5 و 6
- 3 - سوره آل عمران: آیه 18 و 19.
- 4 - یعنی خانه امامت که در آن زمان چنین تعبیر می کردند.
- 5 - مقصود اسم هایی است که اول آن ابو می باشد
- 6 - سوره زمر: آیه 69.
- 7 - در ذریعه 10/14 ذخیره الالباب تالیف میرزا محمد اخباری، معرفی شده است.
- 8 - سوره هود: آیه 86.
- 9 - تالیف سید حسین مجتهد، متوفای 1001 ه' ق.
- 10 -
- 11 - سوره توبه: آیه 33.
- 12 - سوره توبه: آیه 32.
- 13 - در حدیث ضحاح است که گویا به معنی آب نما باشد.
- 14 - سوره ملک: آیه 30.
- 15 - سوره حدید: آیه 17.
- 16 - سوره نمل: آیه 62.
- 17 - سوره صف: آیه 8.
- 18 - سوره زمر: آیه 69.
- 19 -
- 20 - سوره مائده: آیه 54 - سوره جدید: آیه 21 - سوره جمعه: آیه 4.
- 21 - سوره فصلت: آیه 53.
- 22 - سوره ق: آیه 41
- 23 - سوره ق: آیه 42.
- 24 - تاریخ تالیف نجم الثقاب، سال 1303 هجری قمری می باشد.
- 25 - سوره هود: آیه 72
- 26 - سوره مریم: آیه 4.

- 27 - سوره ابراهیم: آیه 48
- 28 - سوره هود: آیه 80.
- 29 - سوره نور: آیه 55.
- 30 - استخلاف و تمکین دین و تبدیل خوف به امن، منظور است.
- 31 - سوره اعراف: آیه 128.
- 32 - در نجم الثاقب، 46 امتیاز نقل شده که در اینجا به 30 تای آنها اکتفا شد.
- 33 - عجیب و غریب به نظر رسیدن.
- 34 - ام ولد به کنیزی گفته می شود که از مولایش فرزند دار شود.
- 35 - در نجم الثاقب گفتار 20 نفر از دانشمندان اهل تسنن نقل شده و در اینجا به 10 تای آنها اکتفا شد
- 36 - کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که چشمش خرسند باشد، پس موالات کند با محمد بن علی علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که کتاب اعمال او را به دست راستش دهند، پس موالات کند با جعفر بن محمد علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را پاک و پاکیزه شده، پس موالات کند با موسی بن جعفر علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که خندان است، پس موالات کند با علی بن موسی الرضا علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که درجات او را بلند کرده و سیئات او را مبدل به حسنات نموده اند، پس موالات کند با پسر او، محمد بن علی علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را، پس خداوند (در مورد او) به آسانی محاسبه نماید و مذاقه نکند، و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او به فراخی آسمانها و زمین است که مهیا شده برای پرهیزکاران، پس موالات کند با پسر او، علی بن محمد علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که در زمره فائزین باشد، پس موالات کند با پسر او حسن عسکری علیه السلام.
- کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که ایمان او کامل و اسلامش نیکو شده باشد، پس موالات کند با پسر او، منتظر، م ح م د، صاحب الزمان، مهدی علیه السلام.
- پس اینانند چراغ های تاریکی شب جهالت و ائمه هدی و اعلام تقی.

هرکسی که دوست داشته باشد ایشان را و موالات کند با ایشان، من برای او بهشت را برای خدای تعالی ضامنم.

دوم: ملک العماء، شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در هدایه السعداء روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بعد از حسین بن علی علیهما السلام از پسران او، نه امام است که آخر ایشان قائم عَلَيْهِ السَّلَام است.

سوم: و نیز در آنجا روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

داخل شدم بر فاطمه، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در پیش او لوح هایی بود، و در آن، نام های امامان از فرزندان او بود.

پس شمردم یازده اسم را که آخر ایشان قائم عَلَيْهِ السَّلَام بود.

چهارم: علم عارف مشهور نزد اهل سنت، ملا عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد النبوه روایت کرده از بعضی که گفته: بر ابو محمد زکی (یعنی حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام) در آمدم و گفتم که: یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود؟

به داخل خانه رفت، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب چهاردهم بود، در سن سه سالگی؛ پس فرمود: ای فلان! اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی نمایاندم.

نام این، نام رسول و کنیه او، کنیه وی است؛ هو الذی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا. پنجم: و نیز در آنجا روایت کرده از دیگری که گفت: روزی بر ابو محمد (یعنی امام عسکری) در آمدم، بر دست راست وی خانه ای دیدم پرده به آن فرو گذاشته؛ گفتم: یا سیدی! بعد از این، صاحب این امر که خواهد بود؟

فرمود: آن پرده را بردار!

برداشتم؛ کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی؛ بر رخساره راست وی، خالی، و گیسوان گذاشته؛ آمد بر کنار ابو محمد نشست.

ابو محمد فرمود که: این است صاحب شما بعد از این....

ششم: نور الدین علی بن محمد مکی مالکی، مشهور به ابن صباغ در الفصول المهمه روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت: بیرون آمدم ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام پیش از وفاتش به دو سال، و خبر داد ما را به خلف (جانشین) بعد از خود.

آن گاه بیرون آمد به سوی من، پیش از وفاتش به سه روز، خبر کرد مرا به این که خلف او، پسر اوست بعد از او.

هفتم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضه الاحباب - بعد از ذکر اختلاف در آن جناب، و تطبیق اخبار و صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی عجل الله فرجه بر آن که امامیه گویند - روایت کرده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

- 37 - سوره نساء: آیه 59.
- 38 - در نجم الثاقب سی روایت نقل شده و در اینجا به ده تای از آنها اکتفا شد
- 39 - در نجم الثاقب 40 روایت نقل شده که در اینجا به 10 تای از آنها اکتفا شد.
- 40 - فرج کبیر در غیبت، تالیف محمد بن هبه الله طرابلسی (شاگرد شیخ طوسی)؛ ذریعه: 16 / 156.
- 41 - کذا و شاید سودا باشد
- 42 - ظاهرا به معنی جدا جدا است.
- 43 - سوره مائده: آیه 27.
- 44 - در نجم الثاقب 40 معجزه نقل شده است و در اینجا به 10 تای از آنها بسنده شد.
- 45 - بحار الانوار: ج 97، ص 349.
- 46 - کافی: ج 3، ص 103، ح 37.
- 47 - راه یابی.
- 48 - اصول کافی: ج 1، ص 337.
- 49 - بحر الانوار: ج 102، ص 234.
- 50 - این زیارت با کمی تفاوت، در مفاتیح الجنان محدث قمی رحمته الله علیه نقل شده است.
- 51 - سوره دخان: آیه 4.
- 52 - سوره قدر: آیات 1 و 2.
- 53 - الی من عسی ان یکون
- 54 - بحار الانوار: ج 89، ص 331.
- 55 - بحار الانوار: ج 89، ص 340.
- 56 - این زیارت در مفاتیح الجنان محدث قمی نقل شده است.
- 57 - مخزون.
- 58 - به ولایت.
- 59 - سوره حج: آیه 39.

- 60 - بحارالانوار: ج 102، ص 193.
- 61 - بحارالانوار: ج 101، ص 311.
- 62 - سوره توبه: آیه 105.
- 63 - ج 6، صاحب الزمان 109 چاپ اسلامیه.
- 64 - بحارالانوار: ج 86 ص 61.
- 65 - یعنی سوره ناس و فلق.
- 66 - بحارالانوار: ج 53، ص 329.
- 67 - یعنی در این نقل به جای میتی، فلانا گفته شده که مخصوص به میت نباشد.
- 68 - مواهب، شرح سید منظومه سید بحر العلوم است.
- 69 - یا من له لطف خفی، خ
- 70 - بحارالانوار: ج 53، صاحب الزمان 330.
- 71 - و به روایت قبس: - پس موکلین به من گفتند که: قصد بدی به تو کرده پس من مضطرب شدم بنا کردم به مناجات کردن با خداوند به توسل پیغمبر و ائمه علیهم السلام و چون شب جمعه شد و فارغ شدم از نماز، خوابیدم.
- 72 - بحارالانوار: ج 94، ص 35.
- 73 - در محاسن برقی: ارشدانا.... رحمکما الله و در نسخه چاپی نجم الثاقب: ارشدانا.... رحمکم الله است و شاید ارشدانا.... رحمک الله باشد.
- 74 - در برخی نسخه ها به جای معت، بما وسعت می باشد
- 75 - مقصود حرم امام علی و امام حسن عسکری علیهماالسلام است که در شهر سامراء عراق می باشد.
- 76 - میرزا نائینی، از علمای بزرگ، و مراجع تقلید شیعه در سده چهاردهم است در سال تالیف نجم الثاقب 26 ساله در سال وقوع آن داستان هشت ساله بوده است.
- 77 - گویا مقصود دمل است.
- 78 - خالو: برادر مادر؛ دایی.
- 79 - روایت دیگر از رقعہ قبلا در باب هفتم یاد شده.
- 80 - از علما بزرگ سده هفتم.
- 81 - از فقهای شیعه سده هشتم.
- 82 - بحارالانوار: جلد 53، ص 302.
- 83 - این زیارت در مفاتیح الجنان ذکر شده است.

- 84 - مقصود مکان هایی است در آن دو شهر، مانند مسجد جمکران در قم ایران.
- 85 - استجاره طلب پناه کردن و پناه بردن.
- 86 - سوره جمعه: آیه 4.
- 87 - در بیابان نجف، سنگ ریزه های است که به آنها در می گویند و گاهی نگین انگشتر می کنند.
- 88 - به جای سه نقطه، کلماتی است که معنای آن روشن نیست.
- 89 - به جای سه نقطه کلمه ای است که معنای آن روشن نیست.
- 90 - نام محلی است.
- 91 - معلوم می شود تا سال 1300 ق، مسجد غدیر در جحفه بوده، و متأسفانه بعداً خراب کرده اند. بسیار مناسب، بلکه لازم است این مسجد که می تواند داستان غدیر خم و امامت امیرمومنان را زنده نگهدارد، بازسازی شود و در صورت عدم امکان، لااقل تابلویی آنجا نصب شود که آن محل را از فراموشی حفظ کند و زائرین ایرانی و شیعیان به زیارت غدیر و محل آن مسجد بروند.
- 92 - در نجم الثقاب 100 حکایت نقل شده بود که در اینجا به 25 تای آن بسنده شد.
- 93 - خروج سفیانی و صیحه و صدای آسمانی از علامت های ظهور امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام است.
- 94 - در اوایل نجم الثقاب فرموده اند: کتاب مقنع درباره غیبت امام زمان است از سید مرتضی که برای وزیر مغربی نوشته است.

فهرست مطالب

3.....	بیشگفتار
5.....	باب اول: ولادت با سعادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
7.....	کلام علامه طباطبایی در این که حکیمه دو نفرند
9.....	باب دوم: اسماء و القاب و کنیه های آن حضرت <small>علیه السلام</small> (5)
9.....	1. احمد.....
9.....	2. ابولقاسم
9.....	3. ابو عبدالله
10.....	4 و 5. ابوالحسن و ابو تراب
10.....	6. ابوصالح
10.....	7. بقیه الله
11.....	8. بقیة الانبیا
11.....	9. حجة و حجة الله
12.....	10. حق
12.....	11. خاتم الاوصیاء
12.....	12. خاتم الائمه <small>علیهم السلام</small>
12.....	13. خلف و خلف صالح
13.....	14. خلیفه الله
13.....	15. داعی
13.....	16. صاحب
13.....	17. صاحب الزمان
14.....	18. صاحب الدار
14.....	19. صاحب الناحیه
14.....	20. صاحب العصر

21. صالح 14
22. صاحب الامر 14
23. عین و عین الله 14
24. غایب 14
25. قائم 15
26. محمد 16
27. منتقم 17
28. مهدی 18
29. عبدالله 19
30. مومل 19
31. منتظر 19
32. ماء معین 19
33. مبدا الایات 21
34. مضطر 21
35. نور آل محمد علیهم السلام 22
36. وجه و وجه الله 23
37. ولی الله 23
38. وارث 23
39. هادی 23
40. یعسوب الدین 24
- باب سوم: شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام 25
- ذکر جمله ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام 26
- باب چهارم: گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب 39
- اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی 40
- دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی 40
- سوم: شمس الدین ابو المظفر یوسف بغدادی حنفی 41

- 41..... چهارم: شیخ نور الدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی
- 41..... پنجم: شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن الخشاب
- 42..... ششم: محیی الدین عربی (ابن عربی)
- 43..... هفتم: شیخ عبد الوهاب (الشعرانی)
- 44..... هشتم: نور الدین عبدالرحمن جامی
- 44..... نهم شیخ عبد الحق دهلوی
- 44..... دهم: سید جمال الدین حسین محدث
- 46 باب پنجم: در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است
- 46..... روایت اهل تسنن
- 52..... روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بر امامت مهدی علیه السلام
- 58 باب ششم: برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار
- 67 باب هفتم: برخی از تکالیف مردم نسبت به امام ولی عصر علیه السلام
- 67..... اول: مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت
- 69..... دوم: از تکالیف قلبیه، انتظار فرج آل محمد علیهم السلام
- 72..... سوم: از تکالیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام
- 74..... ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف)
- چهارم: صدقه دادن است - به آنچه مسیر شود، در هر وقت - برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام
- 76.....
- 81..... دعای غریق
- 85..... رقعہ حاجت
- 86..... واسطه بودن نواب اربعه، در ایام غیبت صغری و کبری
- باب هشتم: در ذکر پاره ای از زمان ها و اوقات مخصوص به امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف) و تکلیف رعایا در آنها نسبت به آن جناب
- 90.....
- 96..... زیارت امام عصر علیه السلام در روز جمعه
- 98..... بهترین اعمال در روز جمعه

- 105.....تنبيه
- 107.....باب نهم: در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت عليه السلام
- 110 دعاهایی که به واسطه خواندن آن می توان حضرت حجت عليه السلام را در خواب یا بیداری دید
- 114.....اعمالی که با انجام آن می توان پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید
- 116.....باب دهم: استغاثه به حضرت عليه السلام
- 119.....دعای توسل به امام زمان عليه السلام
- 120.....باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده اند
- 123.....باب یازدهم: کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده اند
- 123.....حکایت اول: داستان مسجد جمکران
- 130.....حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی
- 136.....حکایت سوم: داستان برادر میرزا محمد حسن نایینی ⁽⁷⁶⁾
- 140.....رقعه استغاثه به حضرت عليه السلام
- 141.....حکایت چهارم: از سید بن طاووس ⁽⁸⁰⁾
- 142.....حکایت پنجم: داستان شیخ وزام
- 144.....حکایت ششم: داستان علامه حلی ⁽⁸¹⁾
- 146.....حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس
- 147.....حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را
- 148.....حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر عليه السلام
- 149.....حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم
- 150.....حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء
- 152.....اماکن مخصوص و معروف به مقام آن حضرت عليه السلام
- 153.....حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی
- 157.....حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی
- 158.....حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمد تقی الماسی
- 161.....حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمد تقی الماسی

163 حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار
165 حکایت هفدهم: شیعیان بحرین
170 حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حر عاملی
172 حکایت نوزدهم: از شیخ حر عاملی
173 حکایت بیستم: مقدس اردبیلی
174 حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی
176 حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی
179 حکایت بیست و دوم: از میرزا محمد استر آبادی و شیخ محمد، نوه شهید ثانی
181 حکایت بیست و سوم: از سید علی خان موسوی
182 حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم
184 حکایت بیست و پنجم: از سید مهدی قزوینی
186 بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی
196 پی نوشت ها